

آرشیو

گفت آن یار کز وکشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Vol.2 No.23 Februry 2009

23

ماهنامه روشنگر . شماره بیست و سوم . فبریه ۲۰۰۹



روضه خوانی یک مسلمان در مراسم یادبود یک بی خدا



در این ماه تورنتو شاهد اتفاقاتی بود که بررسی و اشاره به آنها ضروری بنظر می رسد. اولین واقعه مرگ تائر برانگیز ایرج عماد یکی از همکاران جراید تورنتو و منجمله نشریه خود ما بود که خوانندگان روشنگر خبر آنرا بی شک در نشریات دیگر خوانده اند. اما آنچه که من در این زمینه قصد پرداختن به آنرا دارم، نه خود ایرج و عقاید او- که در مقالات دیگر از آن یاد شده است- بلکه، رفتار غیر صادقانه بازماندگان و عملکرد فرصت طلبانه و شیدانه مرده خواران جور و واجور اوست که در این مورد تاکنون جز در روشنگر در نشریات دیگر چیزی به رشته ی تحریر در نیامده است. می گویم مرده خواران، چرا که معتقدم مرده خواران کسانی اند که وقتی انسانی در قید حیات است با او کاری ندارند و حتی با وی دشمنی و مبارزه می کنند، اما پس از مرگش، با مجیز خوانی، ابراز دوستی، دروغگویی و تحریف واقعیات، مرگ او را وسیله رونق بازار خود قرار داده، از آن در جهت عقاید و منافع خود بهره برداری می کنند. از کسی

ادامه در صفحه ۲

مذهب و ارزش های اخلاقی جدید در جامعه بدوی عرب

بخش دوم

کرامت در میان بدویان

و تغییر معنای آن در اخلاقیات اسلامی

ادامه در صفحه ۳

رستاخیز وجدان

نامه ی سما بهمنی به دادخواهی از کیودوند در زندان جمهوری اسلامی



ادامه در صفحه ۴

نظام های اشتراکی مادر تبار در همه جا واژگون می شوند

قسمت دوم

حمله و سلطه اقوام پدر سالار بر جوامع مادر تبار

ادامه در صفحه ۵

نقدی به دکتر برقی و "دفاعش" از صیغه اسلامی!

از: مجید آذری

ادامه در صفحه ۶

کارل کائوتسکی

ترجمه و تلخیص:

احمد خزاعی

بنیادهای مسیحیت

دفتر سوم: یهودیان

ادامه در صفحه ۸

One Law for All
No Sharia Campaign

اطلاعیه مطبوعاتی

آغاز کمپین علیه قوانین شریعه اسلامی در بریتانیا/ "قانون برابر برای همه"

ادامه در صفحه ۹

سرمقاله..... ادامه از صفحه (۱)

که علیرغم درگیری های متعدد با او و سانسور مقالات ضد مذهبی اش، باز هم ادعای دوستی با او را می کند، تا خادمین و متولیان حرامزاده، دروغگو و حيله گر مسجد که وقیحانه و برای بازارگرמי دکان حيله و فساد خود، به او که مرتد بود، سر خود دوباره لباس مسلمانی می پوشانند، تا نماینده پارلمان که بجای پیگیری خواسته های موکلانش، در هر مسجد و منبر و جشن و یادبودی حضور یافته تا دل حاضرین را بهر قیمتی که شده، حتی به قیمت روضه خوانی بر سر یادبود یک بی خدا، برای انتخابات بعدی بدست آورد، و با خانواده و خصوصا پسر فرد متوفی که با تظاهرات مذهبی تهوع آور خود، پاس عقاید او را نگاه نداشته، مرگ او را وسیله پیشبرد عقاید و مقاصد نامعلوم شخصی خویش قرار می دهد. اینها بنظر من هرکدام به شیوه ی خود مرده خواری می کنند تا از این میان برای خود بهره ای ببرند. اما ما شاید هیچیک از اینها را از نزدیک نمی شناسیم و به عقاید و نیات درونی شان واقف نیستیم. با اینحال، آنچه که ما را به چنین استنتاجی مبنی بر نیات سودجویانه ی آنان رهنمون می شود، همانا مشاهده تناقض در گفتار و کردار آنانست، و گرنه چرا چنین شک و ظنی را در مورد کسانی که مانند آقای اقصی، مذهبی و مصلی نژاد صادقانه ایستادند، حقیقت گوئی کردند و از نظرات ضد مذهبی عماد تجلیل و از ریاکاری دیگران تنقید کردند بخود راه نمی دهیم؟ من باب مثال، چرا خادم و پیشماز مسجد که شب و روز مردم را با ارجاع به کتاب مقدس! خود از دروغ گوئی برحذر می دارند، خودشان اینچنین وقیح و بی شرمانه دروغ گفته، مدعی مسلمان شدن یک فرد سر تا پا بی اعتقاد به خدا و مذهب می شوند، و یا بدتر از آن، چرا آقای مریدی نماینده مجلس ایالتی کانادا باید در مراسم یادبود یک فرد بی خدا، بی اعتنا به عقاید او، قران خوانی کند؟ ممکن است گفته شود که ایشان از عقاید متوفی بی اطلاع بوده و همانطور که به آقای مذهبی و برای جلوگیری از پخش نوشته انتقاد آمیز ایشان تلفن زده و اظهار بی اطلاعی کرده، در این زمینه مقصود خاصی نداشته است. ولی در صورت حتی قبول چنین فرضی هم (چون گویا سخنران قبلی آقای ساراس در حضور خود آقای مریدی به لایمذهبی خود و عماد اشاره کرده بوده است) سؤال اینجاست که اساسا چرا آقای مریدی که باید در پی کار وکالت مردم در پارلمان باشد، بلند می شود می آید بر سر یادبود یک متوفی سخنرانی می کند؟ آیا ایشان اینکار را در مورد همه مرده های شهر انجام میدهند؟ و عماد هم یکی از آنها بوده؟ که در اینصورت ما باید از تغییر شغل ایشان بی اطلاع مانده باشیم، و یا چون ایرج عماد شخصیت غیر متعارفی بوده، ایشان هم لازم دیده بطور استثنائی در مراسم یادبود او شرکت و سخنرانی کند. ولی باز در اینجا اشکالی بوجود می آید و آن اینکه این جنبه غیرمتعارف و استثنائی بودن شخصیت عماد چه بوده است که آقای مریدی بخاطر آن راه افتاده و آمده تا در باره آن سخنرانی کند، ولی خودش از آن خبر نداشته! می بینید که با هر سریشی که بخواهیم این وصله ی ناجور را به عباى آقای مریدی بچسبانیم نمی شود. بنابر این، خود بخود ذهن انسان در جستجوی علت این تناقض بر می آید: اینکه چرا یک نماینده پارلمان، که باید موکلینش را بی اعتنا به عقاید مذهبی رنگارنگ و گوناگونشان نمایندگی کند، اینجا و آنجا منجمله به مساجد توراتنوی رود و دائما آیه های قران را بلغور می کند؟ آیا ایشان یک مسلمان واقعی و مومن است که یک دم هم نمیتواند دست از تبلیغ اسلام باز دارد؟

پس چرا اینرا در مبارزات انتخاباتی برای رای دهنندگان خود نمایان نکرده بود؟ ویا آنکه ایشان واقعا غرض خاصی ندارند و در هر مجلس و محلی به فراخور حال سخن می گویند و از اینرو از همه ی آیات، از قران و انجیل گرفته تا تورات، برای جلب قلوب رای دهنندگان استفاده می برند که اینهم به اقتضای اینکه ایشان عضو حزب لیبرال و در نتیجه فردی سازشکار می باشند، قابل درک است، جز اینکه پس چرا در مراسم یادبود شادروان عماد که خود وی و بسیاری از حاضرین از دشمنان خدا بشمار رفته و بقول آقای مذنبی هیچ علاقه ای به بازگشت پس از مرگ بسوی او را ندارند، ایشان سوراخ دعا را گم کرده، آیه انا الیه راجعون را می خوانند. و سرانجام اگر ایشان خود را یک فرد معمولی با اعتقادات ملایم اسلامی میداند که سمت نمایندگی یک جمع مختلط را بعهدہ داشته و از اینرو قصد تبلیغ و ترویج هیچ مذهب بخصوصی را ندارد، پس باز چرا ایشان با آیه پراکنی های متوالی در اینجا و آنجا رفتاری مخالف آن از خود بروز داده، مغایر رفتار یک نماینده پارلمان در کشوری لائیک که در آن دین از دولت جداست، عمل می نماید. بنابراین می بینید به هر صورت که نگاه کنیم کار آقای مریدی تناقض آمیز بوده به عقل جور در نمی آید. من حتی پا را از اینهم فراتر می گذارم و از آقای مریدی سؤال می کنم اگر شما هیچ گرایشی به جمهوری اسلامی ندارید- که مطمئنا ندارید- چگونه بخود اجازه می دهید به مسجد امام علی بروید، در آنجا صحبت کنید و حتی اگر من اشتباه نکنم قران بخوانید، ولی هیچ اشاره ای به جمهوری اسلامی و جنایات روزمره آن نکنید؟ شما حداقل بعنوان یک سیاستمدار باید مراقب اعمال و رفتار خود و نتایج سیاسی آن باشید. مسجد امام علی از لحاظ ایدئولوژیک همان مرامی را تبلیغ می کند که جمهوری اسلامی شب و روز از رسانه های جمعی اش تبلیغ می نماید. خود آقای مصباح هم مرتب در کمال صحت و سلامت به ایران رفت و آمد دارد و هیچگاه هم جنایات جمهوری اسلامی را در مسجد خودش محکوم نکرده است. بنابراین، هر عقل متوسطی این نتیجه را می گیرد که آقای مصباح در جهت خواسته های جمهوری اسلامی عمل نموده مسجد وی از پایگاه های اعلام نشده نظام نکتبار اسلامی بشمار می رود. شما آقای مریدی بمن بگوئید کدام جنبه از رفتار و کردار شما با کردار و گفتار مسجد امام علی و آقای مصباح تفاوت اساسی دارد؟ شما خود را مسلمان که میدانید و از اینرو با جمهوری اسلامی هم نظری ایدئولوژیک دارید، با آیه خوانی های خود در مجامع عمومی، تبلیغ اسلام هم که می کنید. با مسجد امام علی و شاید سایر مساجد هم که رفت و آمد و روابط حسنه دارید، و وقتی هم که به آنجا میروید ضمن سخنان خود جمهوری اسلامی را محکوم نمی کنید . آنوقت چگونه می خواهید ما قبول کنیم که قران خوانی شما در مراسم یاد بود ایرج عماد یک اشتباه ناخواسته و امری سهوی بوده است؟ البته، من بهچوجه عقیده ندارم که شما با جمهوری اسلامی همگام بوده به آن گرایش دارید. چون این با سیاست حزب لیبرال چندان هم آهنگی ندارد. آنچه که ظن من بیشتر به آن گرایش دارد اینست که شما بنا به سرشت سازشکار خود و حزبتان، و بخاطر اینکه مهمترین مسئله برای شما جلب آراء و حفظ موقعیتتان در پارلمان می باشد، سعی دارید با همه روابط حسنه برقرار نمائید، حتی با جنایتکاران اسلامی. بنابراین، اظهارات اسلامی شما در اینجا و آنجا نوعی خوش رقصی برای جلب قلوب مسلمین است و بس نه چیز دیگر. شما البته مختارید که هرگونه که می خواهید عمل نمائید و کسی نمیتواند مانع کار شما بشود. ولی

من اینرا با اطمینان به شما بگویم. ایرانیان ساکن تورتنتو، اکثریت قریب به اتفاقشان مانند همه ی مردم ایران از جمهوری اسلامی منتظر و در واقع از قربانیان زخم خورده ی آنند. تظاهرات مذهبی شما و روابط حسنه تان با مساجد و مراکز مذهبی در تورتنتو در دل آنها جز نفرت و انزجار چیز دیگری ببار نمی آورد. آنها نه به نماینده ای سازشکار، بلکه به کسی نیاز دارند که بجای این نوع ملایمت ها و خوش و بش ها با نهادهای مرتبط با جمهوری اسلامی، قاطعانه با آنان مبارزه و آنها را افشا کند. اصول انسانی، منجمله مبارزه با جمهوری ننگین اسلامی را بر منافع شخصی و انتخاباتی خود ترجیح دهد، سازشکار و باری به هر جهت نباشد. از منافع واقعی مردم بی پروایانه دفاع نماید، و بجای تظاهر به سرسپردگی به مردم، واقعا و در عمل مجری خواستهای آنها، خواست های واقعی شان منجمله کوتاه کردن دست حزب الله از زندگی مردم در اینجا و در داخل ایران باشد. فراموش نکنید که روشنگر دو سال پیش درست به همین منظور، یعنی جلوگیری از دست اندازی حاج آقا مصباح به حق آزادی بیان مردم در تورتنتو بوجود آمد و وظیفه وقفه ناپذیر خود را مبارزه با این عناصر و افشای هرکسی که در مسیر آنان قدم بردارد قرار داد. اگر ما به اینجا آمده ایم تا از مزایای زندگی در یک جامعه ی آزاد- در همین حد هم- برخوردار باشیم، پس باید از این آزادی نه فقط برای عیش و نوش و رفاه زندگی خود، بلکه برای پاسداری از آن، برای مبارزه با انحرافات و شیادی هر مدعی خدمت به مردم، و برای مبارزه بی هراس و قاطع با هر نوع کجروی و خرافه پرستی در جامعه استفاده کنیم، و اینکار را حداقل تا آنجا که به ما باز می گردد تاکنون کرده و باز هم خواهیم کرد. این وظیفه و نقش یک جریده مستقل در جامعه است. اگر در جامعه جراید مستقل وجود داشته باشند، نه جرایدی که به نرخ روز نان می خورند و دائما بنابر منافع خود ملاحظه کاری بخرج میدهند، آنوقت کار شیادی و دروغگوئی برای مقامات عمومی، چیزی که در مورد ایرانیان قرنها جریان داشته و ما متاسفانه به آن خو کرده ایم، دشوار بلکه غیر ممکن خواهد گشت.

نمونه دیگری از اهمیت و لزوم وجود نشریات مستقل و منتقد در جامعه مسئله آقای بنی طباطبائی و عقب نشینی اخیر ایشان در مبارزه نظری روشنگر با ترهات خرافی-مذهبی ایشان است. این یکی دیگر از محاسن داشتن جراید مستقل و مبارزه جوست که با احترام به حق بیان دیگران، بطور منطقی و علمی به بحث در مورد نظریات مطرح شده توسط دیگران بپردازند و از انحراف جامعه به سوی اخلاقیات و فرهنگ نادرست جلوگیری بعمل آورند. من فکر می کنم آقای بنی طباطبائی هم با تشخیص درست این مطلب که مباحثات علنی مذهبی به نفع هیچ دین و مذهبی منجمله اسلام نیست، شمشیر آخته خود را که در ابتدا بی مهابا بهر سو پرتاب می کرد و بخیال خود چپ و راست ضربه میزد در نیام کرده، صلاح را در این دانسته که از طرح مقولات مذهبی در صفحه ی خود در ایران استار خودداری نموده، به نصایح صرفا اخلاقی خود بسنده کند. بنابراین، اگر حدس من درست باشد، مباحثات یکی دو ماهه اخیر روشنگر با مطالب ایشان به سرانجام خوب خاموش شدن یکی از بلندگوهای جمهوری اسلامی در تورتنتو و در هفته نامه ی ایران استار منتهی شده که اینرا هم باید بحساب یکی دیگر از پیروزی های این نشریه در جهت خرافه زدائی و مبارزه با خرافات مذهبی دانست. امیدوارم که چنین باشد.

سیامک ستوده

اگر از روشنگر می آموزید و آنرا در مبارزه با مذهب و خرافات موثر می دانید با کمک مالی خود آنرا یاری

خوشترگ

ماہنامہ روشنگر

سرديپر: سيامک ستوده

ویراستاران:

علیرضا دارابی - علی مشرف

تفرافیک و صفحه آرایي :

عکاس: امیر ایوب ابراہیمی قاجار

تیراژ:

نسخه 5000 کانادا

تورنتو، مونترآل ، اتاوا

همکاری شما روشنگر را پربارتر خواهد

کرد. برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح

و کاریکاتور بفرستید.

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است از بس فرستادن مطالب

معظمه مطالب خود را فقط با اموال و به

فَاِذَا تَوَلَّى سَآءُ الْمَقَامَاتِ

دارمی برمی: از ریختن حساب گیر از طریق

ای میل معذوریم۔

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 61

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
1	روضة خوانی یک مسلمان در مراسم یادبود یک بی خدا
1	رستاخیز وجدانی
1	نظام های اشتراکی مادر تبار در همه جا واژگون می شوند
1	نقدی به دکتر برقی و "دفاعش" از صیغه اسلامی!
1	کارل کانوتسکی
1	آغاز کمپین علیه قوانین شریعه اسلامی در بریتانیا
4	ریخت و پاش های جمهوری اسلامی
4	بازداشت فعالان موسیقی رپ توسط نیروهای امنیتی
4	سعیدی سیرجانی شعر
10	مراسم یادبود روزنامه نگار لاینیک ایرج عماد
11	یاد ایرج عماد گرامی باد
12	پنج شنبه "سرخ" در فرانسه آغاز شد
12	ندامتنامه محسن نامجو
12	سنگسار (شعر)
14	آدمکشان نازک دل
14	کتابچه حقیقت تظاهرات فوریت لادر آگهی اسلامی
15	روحانیت از پراکندگی تا قدرت
16	چرا باید سازمان مجاهدین از لیست ترور در میآمد؟
17	چشواره سینمایی احمدی نژادی درسوند
18	کانون خاوران
19	



کارکنان روشنگر ضمن اعتراض به خانواده شاد روان ایرج عماد، آقای مریدی و همه ی کسانی که با بی توجهی به عقاید ضد مذهبی وی، با برگزاری آداب بیمعنای مذهبی بر سر خاک و مراسم بزرگداشت وی، عملا شخصیت و خاطره ی او را مورد اهانت قرار دادند، درگذشت همکار خود را به همه دوستداران واقعی وی تسلیت می گویند

مذهب و ارزش..... ادامه از صفحه (۱)

از جمله خصوصیات اخلاقی دیگر اعراب بدوی سخاوت و بخشندگی، شرافت و بزرگواری بود. در میان اعراب کسی که واجد این خصوصیات بود شخص کریمی خوانده می شد. همانطور که پرفسور ایزوتسو در بخش پنجم کتاب خود "اسلامی شدن فضیلت های کهن عرب" می گوید:

"صفت کریم در زبان عربی کهن درست واژه ای است که ترکیب سخاوت ، شرافت و یا بخشندگی و بزرگواری را بیان می کند. به عبارت دیگر، (در میان اعراب بدوی) کریم مردی بود که همه به بزرگواری و نژادگی او اذعان داشتند. زیرا او عملا بزرگواری و نژاده گی خود را با بخشش های بیکران اش نشان می داد."1

بنابراین در اخلاقیات بدوی عرب، فرد بزرگواری و کرامت خود را ازخصوصیات و نحوه اعمال خود با دیگران می گرفت. اسلام در نظام اخلاقی خود برای کرامت تعریف تازه ای به دست می دهد. در این تعریف رابطه کرامت و بزرگواری با خصوصیات انسانی نامبرده در فوق قطع شده و به خصوصیت جدیدی یعنی ترس از خدا یا تقوا ربط پیدا می کند. محمد در یکی از آیه های خود در مورد کرامت چنین می گوید:

" با کرامت ترین (بزرگوارترین) شما نزد خدا با تقواترین مردم اند."2

و بعد افراد متقی را اینطور تعریف می کند:

" متقیان همان هائی هستند که از خدای خود در نهان و آشکار می ترسند و از ساعت قیامت و روز جزا سخت هراسان اند."3

پرفسور "ایزوتسو" این مسئله را باین طریق توضیح می دهد:

"این نکته فوق العاده مهم است که در یکی از مهمترین آیات قرآن ، واژه کریم یا بزرگوار در ارتباط با مفهوم تقوی (ترس پرهیزکارانه از خدا) معنی شده است ... ماهیت انقلابی(بخوان ضد انقلابی- از من) این اقدام در از نو ارزش گذاری معنایی يك واژه کهن اخلاقی ، نیاز به تاکید ندارد. کریم، واژه ای که در دوران جاهلیت یکی از مهمترین واژه های ارزشی زبان عربی بود و معنای شرف خانواده گی وسخاوتمندی هردو را داشت، اینك به معنای "پرهیزگاری و ترس ازخداوند" بود. چه کسی پیش از اسلام می توانست تصورنماید که روزی واژه کریم را باید با کلمه "تقوی" (ترس از خدا) معنی کند؟"4

به این ترتیب، در حالیکه در میان اعراب بدوی با سخاوت ترین و شرافتمند ترین فرد بزرگوارترین فرد محسوب می شد، اکنون، با انقلاب اسلامی، کسی که بیش از همه خدا ترس و مطیع اوامر او بود به این صفت منتسب می شد. در اینجا ما دقیقا و بروشنی شاهد این هستیم که چگونه در نظام اخلاقی جدید همه اخلاقیات و خصوصیات که به نحوی روحیه ترس و فرمانبرداری را تقویت می کردند، به فضایل اخلاقی

جدید تبدیل می شوند. چیزی که پرفسور هوشمند ما با نبوغ اعجاب انگیزی آنرا اقدامی انقلابی میخواند. این موضوع به روشنی این حقیقت را که وظیفه مذاهب آماده سازی روحی و اخلاقی توده مردم برای بندگی و بردگی ثروتمندان و قدرتهای مطلقه و تازه بوجود آمده بود، تایید می کند.

اگر معنی عملی تر این تغییر بزعم پرفسور ایزوتسو "انقلابی"، ولی در واقع "ضد انقلابی" را در نظر بگیریم آنگاه ماهیت واقعی "انقلابی" را که اسلام از نظر اخلاقی موجد آن بود درمی اییم. انقلابی که در آن فرد بزرگوار که در نظام "جاهلیت" کسی بود که با شرافت وسخاوت زنده گی کرده، در برابر هیچ نیروئی گردن خم نمی نمود وجز به نیروی خود به نیروی دیگری اتکاء نداشت، در نظام جدید به شخصی تبدیل می شد که درترس و وحشت دائمی از غضب خدا بسر می برد، سرنوشت خود را کورکورانه به موجودی خیالی، جبار و عقب افتاده می سپرد و در زاری و استغاثه دائمی از او طلب بخشش می نمود، در پرهیز از گناه و لذائذ و شهوات این دنیایی، هر اندازه که می خواست ، البته به شکل حلال!! دست به شهوت رانی و لذتجویی از این دنیا می زد، از شرکت در جهاد و کشتار کفار یعنی مخالفین عقیدتی خود کوتاهی نمی نمود، و در اعتقادات خرافی خود در مورد آفرینش و هستی، روز قیامت و پاداش و عذاب درآن، بی توجه به واقعیات و دستاورد های علمی، بطور متعصبانه ای پافشاری می کرد.

حتی امروز هم تصور یک فرد با تقوا چیزی جز یک فرد متحجر و عقب افتاده را که در زیر پوشش ظاهری و ریاکارانه پاکي و پرهیزکاری دینی، آماده است تا دست به هر عمل غیر انسانی، و نا شایست، و صد البته خدا پسندانه بزند، تداعی نمی کند. اینها مفاهیمی بودند که بهمان اندازه که دنیای جدید باندیای قدیم فاصله داشت، با مفاهیم اخلاقی و انسانی عرب بدوی تناقض داشتند. برخورد محمد با سایر خصوصیات اخلاقی جامعه بدوی نیز جز این نبود. منجمله، در نظام اخلاقی اسلامی، غرور و فخر شخصی که در نهاد هر عرب بدوی ریشه داشت، به خود شکنی و خضوع و خشوع در برابر قدرت ستمگر و مستبد خدا تبدیل می شد. همانطور که باز ایزوتسو می گوید:

" در نزد اعراب بدوی تنها فرومایه گان و پست زاده گان یعنی آنانکه بالطبع غرور و فخر درنهادشان وجود نداشت می توانستند به خضوع و خشوع بپردازند."5

از اینرو بود که محمد در یکی از آیه های خود تواضع و ترس در برابر خدا را این گونه تمجید می کند:

"تواضع کنه گان را بشارت ده . آنان که چون نام خدا برده شود در دل بترسند."6

مفهوم توکل در اسلام و استغناء در میان اعراب

یکی دیگر از خصوصیات برجسته اعراب بدوی، بردباری در برابر زندگی و مشکلات آن بود که بنابر تعلیمات محمد در مکه می بایست جای خود را به بردباری و صبر کورکورانه در برابر مقدرات بی

منطق و بوالهوسانه الهی می داد، و اتکا به جمع و همنوع خود، به توکل به يك موجود واهی و خیالی تبدیل می گشت.

" چرا بر خدا توکل نکنیم ، در صورتی که خدا ما را به راه راست هدایت فرموده و البته (در راه طاعت و رضای خدا) به آزار و ستم های شما صبر خواهیم کرد که ارباب توکل باید همیشه و در همه حال بر خدا توکل کنند"7

نتیجه آنکه اتکاء به نیروهای واقعی وعینی که ازخصوصیات خصوصیات نظام بدوی و دید رئالیستی انسانها ماقبل تاریخ بود، جای خود را به تکیه و وابسته گی به یک نیروی آسمانی و غیر واقعی در نظام اسلامی می داد. نیروئی که کپی و المُنْتَنای نیروهای جبار زمینی بود. در واقع نیز، اخلاقیات همه مذاهب توحیدی بطور اعم و مذهب اسلام به طور اخص چیزی جز ترس و لرز و بنده گی و تبعیت از قدرت، جباریت و استبداد مطلق نبود. توضیح خود پرفسور ایزوتسو که خود از تمجید کننده گان نظام اخلاقی اسلام است از هر استدلال دیگری در این مورد، معتبر تر و قطعی تر است. اومی گوید:

"توکل در شرایط زندگی و احوال صحرا ارزشی بلند داشت؛ جز آنکه این توکل ، آن توکل خالصانه و خاضعانه به يك وجود متعالی (بخوان خیالی- از من) که مورد نظر اسلام بود، نبود ، بلکه يك نوع اتکال و اتکاء در امور معیشت و زندگی، به همنوع خود در میان افراد قبیله، بویژه اتکاء به خود بود . اتکاء به خود نشانه طبع کریم و بزرگوار بود. دید و موضعی بنیادی بود که انتظار می رفت درهمه وجود رفتار انسانی خود را متجلی سازد. واژه ای که برای بیان این اتکاء به خود بکار می رفت استغناء بود. استغناء از ریشه ای مشتق شده است که معنای آن "بی نیازی" و "عدم احتیاج" است و برای بیان موضع و طرز اندیشه انسانی به کار می رود که خویشتن را در همه آنچه انجام می دهد آزاد می پندارد، ومسئول ازدیگران و صرفا متکی به خویش می داند. چنین اعتماد بنفس مفرضی، از نقطه نظر اسلام ، نمایانگر روشنی از خود بینی و غرور می باشد، زیرا مالا متضمن انکارحقیقت مخلوقیت وآفریده بودن انسان است. قران مجید به تکرار تاکید می ورزد که تنها وجودی که حق دارد از اتکاء به خود یا استقلال یا استغناء ، به معنی واقعی کلمه ، دم زند خداوند است."8

عالمیتر از این نمی شود. پرفسور ایزوتسو که سخنان اش بر پایه تحقیقات دقیق بر روی آیه های قران است، به حق، اخلاقیات والا ، رئالیستی و متکی بخود انسان بدوی را به بهترین شکلی برای ما توضیح می دهد، و بطور قطع آن سقوط اخلاقی مهیبی را که مذاهب توحیدی و اسلام برای نسل انسانی به ارمغان آوردند به اثبات می رساند.

مذاهب توحیدی در میان اقوام دیگر

البته نباید فکر کرد که اسلام تنها مذهبی بوده است که به خاطر عقب افتاده گی نظری و اخلاقی اش مورد تمسخر و بی اعتنائی جامعه بدوی که از نظر اصول انسانی و اخلاقی درمرتبّه بس والاتری ازآن

قرار داشته، قرار می گرفته است. اگر بتوانیم به گفته قران در این مورد اطمینان کنیم به نظر می آید که وضعیت همه مذاهب توحیدی در برخورد با جامعه بدوی که واقع بینانه تر و انسانی تر از آنها فکر می کرده است چنین بوده. آیه زیر گویای این کشمکش میان عقاید رئالیستی بدوی و اعتقادات خرافی مذهبی در میان اقوام دیگر و برخورد خشونت آمیز مذاهب به کسانی که نسبت به خرافات مذهبی کافر بوده آنها را نمی پذیرفته اند، می باشد:

" هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیاربه رسولان گفتند که ما پدران خود را برانئین وعقایدی یافتیم، وازآنها البته پیروی خواهیم کرد. آن رسول ما به آنها گفت اگرمن به آیینی بهتر از آئین باطل پدرانتن شما را هدایت کنم باز هم پدران را تقلید می کنید؟ (آنها گفتند) ما به آنچه تو به رسالت آورده ای باز هم کافریم. ما هم از آن مردم مغرور انتقام کشیدیم بنگر که عاقبت حال کافران مکتب به کجا کشید."9

"و چه قدر پیامبران بر اقوام پیشین فرستادیم و بر مردم هیچ رسولی نیامد جز آنکه او را به مسخره (و انکار) گرفتند. ما هم قویترین سرکشانشان را به عقوبت هلاک کردیم و شرح حال پیشینیان (برای عبرت مردم) گذشت و ...10

اثبات این امر البته نیازی به استفاده از آیات قران ندارد. چرا که خصوصیات اخلاقی و انسانی والاتر درجامعه عرب قبل ازاسلام چیزی منحصر به اعراب نبوده است. همه جوامع بدوی و ماقبل تاریخ بنا بر ماهیت اقتصادی-اجتماعی اشان از چنین اصول اخلاقی و انسانی والائی برخوردار بوده اند. همچنانکه مذاهب توحیدی نیز بنابر ماهیت اقتصادی- اجتماعی نظاماتی که اساس آنها را تشکیل می داده اند، همگی بدون استثناء ضد انسانی و ضد اخلاقی بوده اند. تازه جامعه بدوی عرب در زمان اسلام يك جامعه كاملا وخالصا بدوی نبود، و درزمانی که ما ازآن صحبت می کنیم، به مقدار زیادی به کثافات و اخلاقیات نظام مالکیت خصوصی آغشته شده بود. از اینرو، بیشتر به يك جامعه نیمه بدوی شباهت داشت.

با این حال، و با وجود قرن ها فاصله گرفتن از جامعه تبییک بدوی، از لحاظ انسانی و اخلاقی در مرتبه بسیار والاتری از نظام مورد نظر اسلامی قرار داشته است . این دلیل کافی برای قبول منطقی این حقیقت است که تقریبا تمامی مذاهب توحیدی، باید از طریق زور و سرکوب، اصول نظری، اخلاقی، و حقوقی خود را بر جوامع بدوی تحمیل کرده باشند. اینکه این سرکوب خشونت آمیز به دست خود این مذاهب انجام گرفته باشد و یا توسط نیروهای دیگر، بهرحال، چیزی از این حقیقت نمی کاهد که زور لازمه پیشبرد هر عقیده ایست که بخاطر ماهیت خرافی، عقب افتاده و غیر عادلانه اش قادر به پیشبرد خود از طریق گفتگو و اقناع نیست. من سعی کرده ام در این کتاب، این موضوع را در مورد اسلام ، با تکیه بر دلایل و اسناد غیر قابل رد، نشان دهم و گمان می کنم که در این کار به اندازه کافی موفق بوده ام .

رستاخیز وجدان

نامه ی سما بهمنی به دادخواهی از کیودوند در زندان جمهوری اسلامی

دوشنبه ، 23 دی 1387 ، 16:51

رستاخیز وجدان...! آنچه مرا به نوشتن وامیدارد، حسی است که پیش ترها، انسان دوستی نام داشت و این روزها، به تبلیغ علیه نظام یا اقدام علیه امنیت ملی تحریف شده با این همه، باز هم می نویسم.

بی آنکه قصد تبلیغ یا اقدام داشته باشم، کتاب قانون را می گشایم و بدنال کاربردی ترین قوانین دادگاه هایمان میگردم. این کتاب، سرشار از قوانین مکتوبی است که بستری برای اجرا ندارند و تهی از قوانین نانوشته ای است که مکرر اجرا می شوند. ساعت ها می گذرد و من، بیهوده زیر و رو می کنم این قوانین فریبنده عاجز در برابر سیاست و ناتوان در برابر اقتضا را. از میان بی شمار پرونده های مشمول قوانین پنهان یا حکومتی، بیاد محمد صدیق کیودوند در ذهنم تکرار می شود. میدانم که تا بحال، افراد انسان دوست بسیاری با استناد به مواد گوناگون کتاب قانون و میثاق های بین المللی، خواستار اجرای عدالت در مورد ایشان بوده اند اما من، نه از کتاب می گویم نه میثاق و معاهده و منشور. انسانیت را به محکمه وجدان می کشانم و به نگاه خسته مادر و بغض دمامد فرزند استناد می کنم برای تبرئه پدری که تنها گناهش، پرداختن به حقوق بشر است. مردی از دیار محروم کردستان، که وارث رنج و مظلومیت است اما نمی خواهد آیندگانش، به این میراث حقیر قناعت کنند، با کوله باری از ایمان و سخت کوشی، راهی را آغاز میکند که پیمودنش، کار هر کس نیست و مسیری را قدم میگذارد که سالهاست چندان رهگذری به خود ندیده است. مرد تنهای میدان، میداند که در سرزمین ما، حقوق بشر سلاح گرمی است که مسلح شدن به آن، تا محاربه هم تعبیر می شود اما تردید نمی کند. در قاب نمناک نگاهش تصویری حک شده، از پدری که طعنه تاریخ و نیشخند معاصر را به تکرار تجربه میکند و برای شاید لقمه ای نان، کول بری را پیش می گیرد. از مادری که ننگ دختر بودن را در خانه پدری جا میگذارد و داغ زن شدن را در خانه همسری تاب می آورد تا لذت مادر شدن که آن نیز، جز بلوغ درد و رنج و ستم نیست برایش. از دختران رنجوری، که زیر نگاه مات عروسک هایشان عروس می شوند و پسران ستمدیده ای، که بزرگ زاده می شوند برای تحمل حقارت و نابرابریها. او می خواهد قاب نگاه فردا را، شوق تصاویر زیبا نمناک کند نه تداوم تصاویر شکسته امروز. دغدغه هایش را در ذهن ناآرام به تصویر می کشم. مردان سرخورده از زندگی، زنان خط خورده از

انسان، خودکشی، طلاق، نابرابری مضاعف، تبعیض آشکار، دست های خالی، دل های پر، خنده های غریزی، گریه های اکتسابی، سرزمین مادری، زبان مادری، ...! او به او می اندیشم. او که نمی توانست بنشیند و چشم به به آینده ای بدوزد که سالهاست به آینده موکول می شود و اینگونه، آغاز شد فصلی تازه از باغبان تا دنیای سبز ی که انتظارش را داشت اما دریغ! در مزرعه آدمکها، سالهاست که جوانه های اندیشه را لگد مال می کنند و مترسکها، هنوز فقط کلاغها را می پرانند. باغبان چه بی هنگام در غبار نامالیمات گم شد و چکاوک چه غریبانه مسیر کوچ را از یاد برد. مزرعه در آتش سوخت و مترسک خاکستر شد. حالا مدتهاست که صدای گامهای قدرت و قار کلاغ بی وقفه می آید اما زمین، بی اعتنا به سوختن، جوانه هایش را یکی یکی بیرون میآورد چرا که باغبان، هنوز نفس می کشد، هنوز روح آزردہ اش به حقارت زمین تن نسپرده و هنوز تن بیماراش، درد را تاب میآورد. راستی کجایند آنانی که دوستشان میداشت؟ کجاییم مائی که نام انسان را یدک می کشیم؟ کاش می توانستم به آنانی که قلب بیمار این مرد و ذره ذره آب شدنش را می نگرند و فاتحانه به شادی می نشینند فقط بگویم: آقایان، با اسیر هم اینگونه روا نمی دارند. اگر انسانید، چرا وجدانتان را به دور انداخته اید؟ اگر مسلمانید، چرا به گفتار خداو کردار پیغمبر اقتدا نمی کنید؟ اگر ایرانی هستید، چرا با هموطن تان خصمانه روبرو می شوید؟ آنچه شما با این زندانی بیمار می کنید، دور از انسانیت، انصاف و عدالت است. اگر این قلب بیمار، نیمه شبی از تپیدن باز ایستد، دست های خون آلودتان را کجا پنهان خواهید کرد؟ چرا نمی گذارید این قلب بیمار، مداوا گردد و عدالت، منصفانه اجرا شود؟ با صراحت می گویم که رفتار خصمانه و مغرضانه شما، بارزترین تبلیغ علیه نظام و تداوم این روند معیوب، مهلک ترین اقدام علیه امنیت ملی است. چرا خویشتن را به محکمه های خویش فرا نمی خوانید؟ من، نه کرد هستم نه نسبتی با آقای کیودوند دارم اما، دلایل بی شماری هست که نمی گذارند از کنار سرنوشت این مرد و نگرانی های خانواده اش، بی تفاوت بگذرم. دلم می خواهد، با هر تپش قلب این مرد، قطره های نساب دوستی، عدالت، انصاف، قانونمندی، برابری، مهربانی، عشق، عاطفه و امید در رگهای تشنه احساس مان جاری شود. کاش فردا، رستاخیز وجدانهای خفته ای باشد که خوابشان بر ما بسیار گران تمام شد...!

سما بهمنی

23/10/1387

ریخت و پاش های جمهوری اسلامی در لبنان برای توسعه ی نفوذ سیاه خود

سرپرست کمیته امداد گفت: علاوه بر اعتبار مصوب ۱۲۰۰ میلیارد تومانی کمیته امداد، مردم سالانه ۲۰۰ میلیارد تومان به کمیته امداد حضرت امام(ره) کمک می کنند ضمن اینکه این موسسه حمایتی پشتیبانی کننده اصلی خانواده های حزب الله لبنان است.

www.emdad.ir

کمکهای کمیته امداد به مردم لبنان گزارش وبسایت این مجموعه از فعالیتهای خود در لبنان در سال ۱۳۸۴. تعداد 498 شهر و روستای لبنان تحت حمایت کمیته های امداد قرار داشته اند. کمک به مددجویان تحت حمایت لبنانی 6334824 دلار. خدمات درمانی ارائه شده 15494 مورد با هزینه 187017 دلار. کمک به تحصیل کودکان لبنانی 311755 دلار. کمک به تعمیر واحداث مسکن 60544 دلار. کمک برای پرداخت اجاره مسکن 44020 دلار. کمک ازدواج 3559 دلار.

دو سال پس از زلزله بم خبرگزاری مهر در گزارشی با توضیح کندی بازسازی بم با مردم شهر مصاحبه ای انجام داد. متن به همراه عکس لینک عینا در خبرگزاری چاپ شده بود که متأسفانه اکنون از صفحه خبرگزاری پاک شده است. ولی عکس همچنان باقی است. "موقع خارج شدن از ساختمان کمیته امداد (در بم)، خامی با دو آفتابه از ساختمان خارج می شود، آنقدر تعجب می کنیم که دوباره برمی گردیم و در مورد این دو آفتابه نو و قرمز! از او سؤال می کنیم: با حالتی عصبی می گوید: این دو تا آفتابه کمک به کمیته امداد به من است! حکمت دادن آفتابه، آنهم دوتا به مصیب زندگان بمی، باشد بر عهده مسئولان کمیته امداد!"

معاون برنامه ریزی و امور مجلس کمیته امداد امام خمینی (ره) گفت: به دلیل کمبود بودجه و اعتبارات امسال نمی توانیم به مددجویان تحت پوشش عیدی پرداخت کنیم.

ما بدور از تنگ نظری های ناسیونالیستی، مخالف کمک به مردم لبنان یا غزه یا هر جای دیگری نیستیم. این شرط همبستگی بشری صرفنظر از رنگ، مذهب و ملیت است. مخالفت ما با این کمک ها یکی اینست که این ریخت و پاش ها نه با نیت انسانی، بلکه با قصد ضد انسانی ی توسعه ی اسلام و نفوذ جمهوری اسلامی انجام می گیرد، و ثانیاً، اگر قصد مقامات جمهوری کمک به مردم بی خاتمان است، چرا در قلمروی خودش اینهمه بیغوله نشین و حلبی آباد وجود دارد. روشننگر

بازداشت فعالان موسیقی رپ توسط نیروهای امنیتی مجموعه ی فعالان حقوق بشر در ایران

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
چهارشنبه ۲۵ دی ۱۳۸۷ - ۱۴ ژانویه ۲۰۰۹

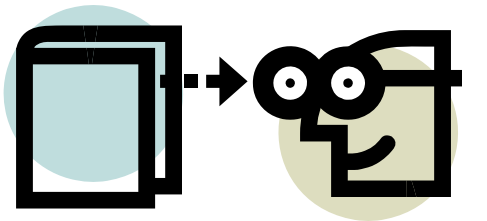
تعدادی از فعالان موسیقی سبک رپ پس از بازگشت از سفر خارج کشور توسط نیروهای امنیتی بازداشت گردیدند. علیرغم تکذیب فرمانده نیروی انتظامی در خصوص بازداشت تنی از خوانندگان و فعالان موسیقی رپ پس از بازگشت از سفر دبی، شاهدان عینی از حضور حداقل شش تن از فعالان این عرصه در بند امنیتی ۲۰۹ زندان اوین سخن میگویند.

امیر مقصودلو، علی شاه علی و تعدادی دیگر از افراد مذکور در قالب گروهی به نام ایران موزیک پس از بازگشت به ایران در ابتدای آبان ماه سال جاری بازداشت و به بند امنیتی ۲۰۹ زندان اوین منتقل گردیدند. این افراد پس از تحمل حدود دو هفته سلولهای انفرادی به اتاقهای عمومی ۱۲۱ و ۱۲۲ این بند و بعضاً سلولهای چند نفره منتقل گردیدند.

اخیراً تعدادی از این افراد با با تودیع وثیقه تعیینی از سوی دادگاه انقلاب موقتاً آزاد گردیدند که از اسامی آزاد شدگان کماکان اطلاعی در دست نیست.



روزنامه الشرق الاوسط راجع به ایران



با دیوان ، که شرح آنرا بخشا در اوستا و شاهنامه می خوانیم ، از نظر اجتماعی مقابله دو نظام اجتماعی- اقتصادی متضاد با یکدیگر بوده است . نظام ضد انسانی و سرکوبگر مبتنی بر مالکیت خصوصی ، و نظام انسانی ، برابری طلبانه و دمکراتیک مبتنی بر مالکیت اشتراکی .

واضح است که چه در داستان های اوستا و چه در داستان های شاهنامه فردوسی دیوان همان اقوام مادرتبار و شاهان نیز از همان اقوام پدرسالار بوده اند ، اقوامی که نظام مردسالار، وحشیانه و ضد انسانی خود را که بر پایه مالکیت خصوصی، آریستوکراسی عشیره ای و سرکوب رده های پائینی اعضای عادی قبیله قرار داشت ، بر ویرانه های نظام اشتراکی، و برابری طلبانه ساکنان اولیه و مادرتبار فلات ایران بر قرار نمودند.

این تضاد و رویارویی بطور روشن و گویائی در اشعار شاهنامه در جنگهای میان ضحاک که نماینده توده مردم و نظام دمکراتیک اشتراکی بوده، و جمشید که طبقات و خانواده یعنی ارکان های تازه تشکیل یافته نظام جدید و اشرافیت وابسته به آنرا نمایندگی میکرده است، بخوبی منعکس شده است. در این اشعار فردوسی به روشنی اظهار می دارد که چگونه جمشید پس از پیروزی بر ضحاک که متکی به نیروی مردم بوده است، به تحکیم طبقات و خانواده که همان خانواده پدرسالار میباشد، همت می گمارد.10

بنابراین، بنظر می رسد که داستان های اساطیری شاهنامه نیز مانند اشعار هومر و تقریباً همه ادبیات اساطیری منعکس کننده دورانی است که در آن نظام مادرتباری و اشتراکی در ایران در حال تحول یافتن به نظام پدرسالار و طبقاتی بوده است. چنانکه قدرت میان مردم و اشرافیت طبقاتی در حال دست به دست شدن بوده است.

بنابراین ، شاهنامه و ماهابراتا ، همچنانکه اشعار هومر ، همگی بخشی از ادبیات نظام وحشی مردسالارانه در دورانی هستند که در آن، جامعه پدرسالار می کوشد به کمک اشعار زیبا و داستان های تحریف شده اساطیری ، به ضد قهرمان های تاریخ بشری چهره ای قهرمانانه ، و به قهرمانان واقعی آن چهره ای دیو گونه بدهد.

همین قهرمانان هستند که همچنانکه افسانه باصطلاح دمکراسی یونان خون را در رگ روشنفکران مردسالار غرب به جوش در می آورد، چهره ناسیونالیست های ایرانی و هندی را نیز از روی تعصب و غرور نسبت به تاریخ پر عظمت ولی نه چندان پرافتخار گذشته شان بر افروخته می سازد.

و اما نظام های مادرتبار در ایران و هند هنگامی که مورد حمله اقوام مردسالار آریائی نژاد از مناطق شمالی قرار گرفتند ، به نظر می آید که در مقایسه با یکدیگر در وضعیت های متفاوتی به سر می بردند. در حالیکه اقوام مادر تبار در ایران ، بخصوص در شرق آن ، بصورت جمعیت های پراکنده زندگی می کردند و فاقد تمرکز و قدرت چندان بودند ، در هند تمدن مادرتبار " هاراپا" از انسجام و قدرت بالاتری برخوردار بود.

در نتیجه ، در ایران اقوام مهاجم توانستند احتمالاً بدون آنکه با مقاومت سرسختانه ای

بانوی مطلق برادران شوهرش باشد 7.

در حالیکه ، همانطور که "بریفالت" می گوید ، جامعه ایکه در "ودا" ها ترسیم شده است از نظر سازمانی اساساً یک جامعه پدرسالار است ؛ یک جامعه شبانی و جنگجو ، با طبقات اریستوکراتیک ، مذهب و ادبیات تکامل یافته ایکه بهیچوجه با این نوع اشکال اولیه اجتماعی که در آن زنان این چنین قدرت داشته باشند انطباق ندارد. بنابراین ، اوراد مزبور تنها می تواند حاکی از مرحله ای از تغییر نظام مادر تباری به پدرسالاری باشد که در آن ، جامعه مردسالار سعی می کند جامعه رقیب و تحت کنترل خود را ، که از لحاظ نظامی و سیاسی بر آن غلبه کرده است ، از نظر فرهنگی نیز ، از طریق سازش و به طور تدریجی ، در درون خود هضم نماید.

برای همین است ، که ما می بینیم چگونه ، بعداً و پس از گذشت سالیان دراز ، در دوران اساطیری ، وقتی که در "ماهاباراتا" (اثر اساطیری معروف هند) میآید که " زن تنها از طریق اطاعت از شوهرش است که به بهشت می رود." کار هضم جامعه مادرتبار توسط نظام جدید کم و بیش به پایان می رسد و نظام پدر سالار کاملاً بر نظام مادر تبار غلبه می کند. 8

منتها نباید فراموش کرد که بهرحال و علیرغم این سازش های تاکتیکی ، استقرار مناسبات جدید ، نه تنها در جوامعی که در خلال تحولات درونی به نظام مرد سالاری تحول یافتند بلکه در جوامعی هم که در اثر حملات قبایل وحشی پدر سالار به دایره مناسبات جدید پرتاب شدند ، اغلب از طریق خشونت و با دشواری انجام گرفته است . باین معنا که در جریان حمله اقوام مردسالار نواحی شمالی به مناطق جنوبی و سرزمین های حاصلخیز آن ، هرچند در بعضی مناطق ، این جایگزینی با مقاومت و در نتیجه خشونت کمتری عملی گشت ، ولی عمدتاً و در اغلب قریب به اتفاق موارد ، سلطه مردان و نظام مردسالاری بر زنان طی مبارزات طولانی ، جنگ ها و خشونت هایی که گاهی قرن ها به طول می انجامید ممکن می گشت .

از این خشونتها در روایات اوستا تحت عنوان جنگ با "دیوان مازندران" و "شیاطین گیلان" که همان اقوام مادرتبار ساکن این مناطق بوده اند یاد می شود. بنابر این روایات ، یشت سیزدهم که تشکیل جامعه ایران را با کیومرث یا "گیا مرتن" (Gaya Maratan) آغاز می کندکیومرث را جد اقوام آریائی و اولین انسانی که ندای اهورامزدا را شنید معرفی می نماید.

به عبارت دیگر اوستا آریائیان را از آغاز مزدا پرست می داند. پس از کیومرث هوشنگ سرسلسله پیشدادیان (یعنی قانون اولیه و پیشین و یا نظام پیشین) می شود . هوشنگ از کوه هرا به مناطق جنوب دریای خزر رفته و دیوان مازندران و شیاطین گیلان را مغلوب می کند. پس از هوشنگ "ییمّا" به سلطنت می رسد. در برخی از اساطیر "ییمّا" به جای کیومرث آمده است . او همان یمی یا جم است که به جمشید یا یم

درخشنده ، تبدیل شده است.9

از اینرو ، از آنجائیکه از نظر بعضی محققین، اقوام آریائی ساکن در شمال، بخشاً از شمال به جنوب دریای خزر و به مناطق گیلان و مازندران مهاجرت می کنند ، بنابراین جنگ آنان با دیوان و شیاطین ، همان جنگ با اقوام مادر تباری بوده است که همانطور که آثار باستان شناسی در بهشهر نشان می دهد به کار کشاورزی در این مناطق مشغول بوده اند .

واضح است که جنگ آریائی های مهاجم

عراق حداقل تا حدود دویست تا چهارصد هزار سال قبل را می دهد.1 این تحقیقات ، حاکی از وجود اقوام شکارگر در دوران های بعدی در مناطق بختیاری در شمال شرقی شوشتر 2 و مدتها بعد پیدایش کشاورزی در نزدیکی بهشهر3 در چهار هزار سال ق . م می باشند .

این دورانی است که در این مناطق نظام مادرتباری برقرار بوده و زنان با اختراع کشاورزی و کنترل آن در دست خود از مقام بالائی در جامعه برخوردار بوده اند. برای نمونه می توان از خدای ایلامی زن "کیر یشا" (Kirisha) نام برد که قبل از ورود آریاها ، بعنوان رب النوع فراوانی مورد ستایش بوده و پیکره های او به اشکال مختلف در ایلام (خوزستان ، لرستان ، پشت کوه و کوه های بختیاری ، شوش ، اهواز و خرم آباد کنونی) پراکنده بوده . آئین این رب النوع تحت عنوان "نانایه" تا عصر پارتها ادامه داشته. کلمه ننه بمعنی مادر در میان ایرانیان از نام همین خدای زن است که تاکنون برجها مانده است.

تا جایی که در بعضی مناطق مانند کردستان زنان حتی فرماندهی ارتش را نیز به عهده داشته اند.4 اقوام آریائی ، که دامدار و جنگجو بوده اند ، پس از سلطه بر فلات ایران، در ابتدا سعی می نمایند تا زنان را که به کار کشاورزی اشتغال داشته اند تحت کنترل خود در آورند. "سپند ارمد" یکی از 6 امشاسپندی (فرشته) که برای برقراری آبادانی بر روی زمین، توسط "اهورمزدا" آفریدگار جهان خلق می شود ، مظهر کشاورزی و در ضمن فرمان برداری می باشد5 که خود نشان دهنده وضعیت موجود، یعنی تمایل آریائی ها به فرمان برداری زنان بومی که عهده دار کشاورزی و از اینرو صاحب قدرت بوده اند از مردان بوده است . بعلاوه ، وجود سه امشاسپند زن در میان شش امشاسپندی که اهورامزدا برای خلق و اداره جهان می آفریند، نشان آنست که آریائیان به هنگام مهاجرت به مناطق مادر تبار جنوبی به یکباره و به آسانی نمی توانند بر زنان مسلط شوند و آنها را تحت کنترل مطلق خود در آورند .

اینکه در مذهب زرتشت نسبت به مذاهب مردسالار دیگر بخصوص نسبت به مذاهب سامی بعد از خود ، تحمل بیشتری نسبت به زنان وجود داشته و در آن زنان که هرچند همچنان تحت سلطه مردان قرار دارند ، ولی بهرحال کمتر از مذاهب مزبور مورد سرکوب و خشونت قرار می گیرند، به خاطر مقاومت و نفوذ همین اقوام مادرتبار و میزبان بوده است که در مراحل اولیه شکل گیری نظام پدرسالاری، به مردان اجازه چنین زیاده روی را نمی داده اند.

ما همین را به طرز برجسته تری در هند در "ودا" ها (اوراد مذهبی آریائی ها بهنگام ورود به هند) می بینیم . این اوراد هرچند به اقوام آریائی مردسالار تعلق دارد ، ولی در آنها نیز هنوز نمونه های زیادی از آزادی زنان به چشم می خورد که در اینجا نیز ناشی از نفوذ و قدرت زنان در جوامع مادرتبار میزبان بوده است که پس از شکست از آریائی ها ، قدرت و نفوذ آنها یکشبه از میان رفتنی نبوده است . چنانکه منابع چینی باقی مانده از آن زمان مانند "Ha Hun Shu"گزارش میدهند که آریائیان ساکن هند " زنان شان را مورد احترام بالائی قرار می دهند ، هر آنچه که زن بگوید شوهرش با آن موافقت می کند. همچنین آنان نام شخصیت شان را از پدر و نام خانوادگی شان را از مادرشان می گیرند"6 که این خود نشان وجود قدرتمند نفوذ سنن مادرتباری در میان آنان بوده است . و یا در یکی از اوراد "ودیک" چنین آمده است :

" بگذار همسرت ، بانوی مطلق پدر شوهرش ، بانوی مطلق خواهران شوهرش باشد ، بگذار او

نظام های اشتراکی مادرتبار در همه جا واژگون می شوند

قسمت دوم

حمله و سلطه اقوام پدر سالار

بر جوامع مادر تبار

سیامک ستوده

روشن است که اقوام مادرتبار همگی به یکباره و بطور همزمان نبود که به نظام پدرسالاری تحول یافتند. این امر بطور تدریجی انجام گرفت . در ابتدا یک سلسله از اقوامی که در شرایط اقتصادی و جغرافیائی مناسب تری قرار داشتند در این مسیر افتادند و بدنبال آنان اقوام و جماعات دیگر . گروه هایی هم برکنار از چنین تحولاتی برای قرن ها و حتی تا دوران های اخیر هنوز به شیوه زندگی گذشته خود ادامه می دهند .

با این حال نباید فکر کرد که تمام قبایل مادرتبار صرفاً از طریق تغییرات درونی خود بود که به نظام نوین مالکیت خصوصی و مادرتباری قدم گذارند . حملات اقوام پدرسالاری که عمدتاً به کار گله داری و تاخت و تاز و شکار اشتغال داشتند به اقوامی که همچنان در مرحله مادرتباری و کشاورزی اولیه باقی مانده بودند عامل دیگری بود که بخش دیگری از جوامع مادر تبار را تحت این حملات و به زور ، به دایره مناسبات جدید کشاند .

این قبایل که در دشت های وسیع شمالی از استپ های سیبری گرفته تا سرزمین های شمالی چین پراکنده بودند ، و عمدتاً به کار شکار و تاخت و تازهای قبیله ای اشتغال داشتند ، در دورانی حدود 3500 تا3000 قبل از میلاد و حتی تا مدت ها بعد از آن ، در پی یافتن سر زمین ها و مراتع جدید ، با حملات سهمگین خود به سرزمین های آباد و حاصلخیز جنوبی ، بسیاری از جوامع مادر تبار موجود را از میان برداشته و به موقعیت برتر زنان در این مناطق برای همیشه پایان دادند.

در چین قبایل پدرسالار ترك و مغول که مجهز به ارابه های جنگی (War Chariots) بودند از شمال ، فروانروانی مادرتبار "شانگ" را در جنوب به نابودی کشاندند و خود به لردهای فنودال سرزمین چین که از این دوره وارد عصر تاریکی میشود تبدیل شدند.

در بین النهرین نیز نه تنها سومریان در دوره های اولیه تمدن خود ، بلکه پاتان های عرب نیز هنوز مادر تبار بوده اند . همین وضع در مصر ، در "مینه ئون" (Mineon) در جزیره "کرت" (Crete) و در یونان ماقبل هومر نیز صادق بوده است. البته در این جوامع اخیر همانطور که در مورد یونان دیدیم ، تحول به نظام پدرسالاری عمدتاً از طریق تحولات درونی و بدون دخالت خارجی انجام گرفت .

در ایران و هند نیز هنگامی که قبایل مردسالار آریائی در اوائل هزاره دوم قبل از میلاد ، از شمال و از ناحیه قفقاز ، در پی یافتن سرزمین های جدید، به دشت های حاصلخیز جنوبی مهاجرت می کنند در این مناطق نظام های زن تبار برقرار بوده است.

در ایران، تحقیقات باستان شناسی خبر از وجود انسان در مناطق مرزی غرب در کردستان

روشنگر متعلق به شماست.

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن یاری رسانید.

..... **ادامه از صفحهٔ (۵)**

مواجه شوند با دشواری کمتری بر اقوام مادرتبار ساکن در منطقه ، مسلط شده و نظام خود را جای گزین نظامهای مادر تبار موجود کنند، بی آنکه اجازه دهند رد پای چندانی از نظام قبلی در نظامهای بعدی باقی بماند (هرچند نقش گه گاهی زنان ایرانی بعنوان ملکه یا نایب السلطنه در قدرت و یا ازدواجهایی که در دربار میان مادر و پسر انجام می .گرفت ، همگی بقایایی از نظام مادر تباری در گذشته بودند که به صورت سنت های باقیمانده از گذشته همچنان پابرجا مانده بودند.)

و اما در هند وضعیت به نحو دیگری بود . در آنجا همانطور که اشاره شد تمدن مادرتبار قدرتمندی وجود داشت که سلطه بر آن تنها از طریق جنگ های ویرانگر و طی مسیر های پر کشمکش ، طولانی و پر پیچ و خم امکان پذیر بود . اینرا متوان از مقایسه بخش های قدیمی تر و جدید تر اوراد "ودیک" دریافت .

در بخش های قدیمی تر که قبل از ورود آریائی ها به هند تنظیم یافته اند ، در آنها سخنی از بیگانگان و جنگ با آنان به چشم نمی خورد . در حالیکه در بخش های متاخرتر که مصادف باورود آنها به هند می باشد ، از جنگ با بیگانگان که همان بومیان مادرتبار قاره هند بوده اند، نام برده می شود . در همین بخش از "ودا" هاست که "ایندرا" خدای جنگ آریاها ، و در واقع یکی از بزرگترین خدایان آنان ، لقب "پوراندارا" (Purandara) به معنی "ویرانگر شهرها و باروها" را به خود می گیرد.

به این ترتیب، تسلط اقوام آریائی در این منطقه نه تنها از طریق جنگ ها و خرابی های بسیار میسر می گردد ، بلکه همچنین مقاومت بعدی زنان نیز باعث می گردد که اقوام مهاجم نتوانند پس از پیروزی ، خدایان مرد خود را به راحتی و بلافاصله جایگزین خدایان زن کرده، اعتقادات جاری و زن تبارانه مردم را ، به آسانی بنفع خود تغییر دهند.

به خاطر همین مقاومت ها بود که اقوام مهاجم ناچار می شوند دست به سازش زده و مذهب مردسالارانه خود را با آئین های مادر تبار محلی باقی مانده از تمدن شکست خورده "هاراپا" در هم بیامیزند . از اینرو ست که می بینیم در تمدن های مردسالار بعدی در هند، بر عکس هند ، بر عکس ایران ، حد اقل تا آنجا که به مراسم و آئین های مذهبی آنها مربوط میشود ، تا مدت ها بعد و حتی تا عصر حاضر نیز ، رد پای آئین های مادر تبار گذشته با قدرت بسیار بیشتری برجا می ماند.

با اینحال ، این در هم آمیزی و سازش نیز بسرعت و به آسانی ممکن نمی گردد بلکه از مسیر طولانی و پر پیچ و خمی طی طریق می کند. ابتدا، با هجوم اقوام آریائی، مبارزه میان مرد و زن تشدید می شود و با غلبه این اقوام ، "دیاس" (Dyas) خدای بهشت که مرد است از آنجا که نمی تواند بر "پری تیوی" (pritivi)خدای زمین که زن است مسلط شود ناچارا با وی ازدواج میکند و با این ازدواج که آن دو را در کنار هم قرار می دهد، زمین و جهان در کنار هم قرار گرفته و از این طریق کل جهان بوجود می اید. ولی البته این سازش به معنای این نیست که خدایان مرد که قدرتشان در آسمان ها بیان چیزی جز قدرت مردان آریائی بر روی زمین نبوده است ، در مبارزه خود برای سلطه هرچه بیشتربر زنان ، در این نقطه متوقف می شوند و به پیش روی خود ادامه نمی دهند، چنانکه طی دوره بعدی، موقعیت زنان چنان پائین می رود که در اسطوره های "رگ ودا" (Reg-veda) ، کتاب مقدس آریائی ها، از همسران خدایان مرد حتی نامی هم برده نمی شود .

بعدا در دوران رنسانس و بازگشت هند به دوران گذشته است که با نفوذ مجدد عناصر فرهنگی تمدن قدیم مادر تبارانه "هاراپا" ، عنصر زن مجددا ولی با کندی رشد می کند تا آنجا که سرانجام ، در "برهمناس" (Brahmanas) و " اوپانیساز" (Upanisads)دوگانگی جنسی خدایان مزبور مورد قبول قرار می گیرد و بعد با تبدیل برهمنیسم به هندوئیسم ، این دوگانگی پیچیده تر میشود و علیرغم یکی شدن کامل بعدی آن دو در شکل دوگانه " شیوا " (Shiva) ، که طرف راست اش مرد و طرف چپ

اش زن است ، سرانجام پذیرفته می شود . با اینحال این دو معمولا بشکل جدا از هم و در شکل سمبل های جداگانه " لینگا " (Linga) و " یونی " (Yoni) است که باقی می مانند 11

بعدا این "تان تاراس ها" (Tantarاس) هستند که تنها به ستایش ...خدایان زن مانند "شیوا" (shiva) و "ویشنو" (Visnu) می پردازند و بخصوص تان تاراس های چپی (Vama-) Margis که فقط خدایان زن "دورگا" (Durga)و "رادها" (Radha) را می پرستند .

برای همین است که "تان تارپسم " در مناطقی چون بنگال ، آسام و جنوب هند رشد می کند. چرا که این مناطق ، به علت قرار گرفتن در جنوب ، کمتر زیر نفوذ آریائی های مهاجر از شمال قرار گرفته و هندو می شوند. برای همین است که در آنجا نفوذ کیش مادرِ بزرگ (Great Mother) پابرجاتر می ماند.

باین ترتیب می بینیم که چگونه سیستم پدرسالاری آریاها پس از حمله به هند قرن ها طول کشید تا خود را بر عقاید و روابط مردم

مسلط کند . با این وجود به دلایلی که گفته شد هیچگاه نتوانست کیش ستایش مادرِ بزرگ را بکلی از میان بردارد.

چنانچه هنوز هم در بعضی روستاهای هند ، مادر بزرگ _ که امروز "گرامادیواتا" (Gramadevata) نامیده می شود ، در معابدی که شکل آلت زند و کشیش های آن نه از برهنم ها بلکه از نجس هائی هستند- که احتمالا نسب شان به دوران قبل از آریاها یعنی به تمدن "هاراپا" باز میگردد، ستایش می شوند. چنانکه ما می بینیم در "تانتاراسار" (Tantara sara) در سرودی خطاب به مادر کبیر که نقش فرمانروای جهان را دارد چنین میآید:

" آه مادر ،

علت و مادر جهان !

تو هنرِ تنها اولین وجود،

مادرِ مخلوقات بی شمار،

خالق." 12

و یا در "راما کریشنا" اینطور می خوانیم :

" هنگامیکه نه خلقت وجود داشت ،

و نه خورشید،

نه ماه ،

نه ستاره گان ،

و نه زمین ،

و هنگامیکه تاریکی در تاریکی فرو رفته بود ،

مادر ،

کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،

مطلق و یکی بود. " 13

باین ترتیب است که در تحول مادرتباری به پدر سالاری با افول اولی ، بتدریج که خدایان زن موقعیت خود را از دست می دهند ، ابتدا و برای يك دوره ، در سازش با خدایان مرد ، با آنان در يك رده قرار گرفته و همسر آنان می گردند و در مرحله بعد است که سرانجام جای خود را به خدایان مرد می دهند .

با اینحال اینکار هم به یکباره انجام نمیگیرد

، به این معنا که در ابتدا ، این پسران آناند که بجای شوهران شان، به خاطر آنکه از تبار خود آنها می باشند ، جانشینان آنان می گردند.

برای نمونه در اساطیر سومری ، خدای کبیر بنام "نین هور سانگ" (Ninhursang) که زن بوده و از لحاظ مقام نامش در بالای

لیست خدایان قرار داشته، به تدریج که در جریان قدرتیابی مردان در جامعه ، مقامش را از دست می دهد، جایگاهش به محلی زیر "إنلیل" (Enlil) که خدای هوا و پسرش بوده تنزل می یابد .

اهرمین سازی از خدایان زن

جایگزین کردن خدایان مرد بجای خدایان زن امری نبود که صرفاً با زور بتواند انجام پذیرد . چرا که اعتقاد و احترام به خدایان جزئی از اعتقادات هزاران ساله مردم بود و تنها با تغییر در این اعتقادات بود که ممکن بود بتوان آنها را تغییر داد . هرچند ، تغییرِ خود واقعیت ، یعنی قدرت یابی مردان ، خود مهم ترین عامل در تغییر اعتقادات مزبور بود ، ولی بهر حال ، مبارزه نظری با این عقاید و تغییر آنها به نفع عقاید مردسالارانه نیز چیزی بود که به این تغییر شدت و شتاب می بخشید و بدون آن ، استقرار کامل نظام مردسالاری به جای نظام قدیم باسانی ممکن نمی گردید.از جمله این مبارزات عقیدتی ، یکی هم بدنام کردن و اهریمن سازی از خدایان زن بود. این اهریمن سازی چه بعنوان عاملی در جهت تغییر نظام مادرتباری و چه بعنوان نتیجه تبعی و روبنائی خود این تغییر ، بهر حال ، چیزی بود که در جریان تمام فرهنگ های مردسالار به چشم می خورد . در این اهریمن سازی ، خدایان زن که در نظام مادرتباری مظهر قدرت، روشنائی و حاصلخیزی بودند به مظاهر تاریکی وشرارت تبدیل می شوند .

مثلا در کتاب اساطیری "اکدیان" (Akkadian) بنام "إنوما إلش" (Enuma elish) ، "تیامات" (Ti'amat) مادر والا و خدای زن که همه هستی ، منجمله خدایان زن و مرد ، از رحم وی؟ زاده شده اند ، در نظام پدرتباری ، به نماینده تاریکی و بی نظمی در جهان تبدیل می شود و از همین روست که خدایان مرد گرد هم می آیند تا در مبارزه با وی در برابر جهانی که او نماینده انست ، جهانی با نظم را برپا کنند. این امر در نهایت ..به جنگ میان آنان منتهی می شود . خدایان مرد که از " تیامات" بشدت وحشت دارند "مردوک" (Marduk) را انتخاب می کنند تا هدف آنان را دنبال کند . "مردوک" در مبارزه با تیامات تور قدرتمنداش را باز میکند و او را در آن می اندازد ، و هنگامیکه تیامات دهان باز می کند تا او را بلعد وی را از میان برمی دارد . و یا در اساطیر یونان ، که تاریخ آن به دوران گذار جامعه از نظام مادرتبار به پدرسالار مربوط می شود ، این تغییر به این صورت تصویر شده است که "خدای زن "هرا" (Hera) دلش به حال فاخته خیس ، کثیف و بیچاره ای می سوزد و او را در میان سینه های اش میگیرد و گرم می کند . این فاخته برادرش " زنوس " است که در شکل فاخته در آمده و سرانجام با زور بر هرا مسلط شده ، تاج و علامت فرمانروائی او را بچنگ می آورد . بعدا هنگامی که " هرا" و طرفداران اش بر علیه زنوس قیام می کنند، زنوس او را از یکی از کنگره های بهشت از پا آویزان و بدار می کشد." 14

هنگام حمله اسپانیائی ها به قاره امریکا نیز "مایاها" خدایان زن را پرستش می کردند . ولی پس از سلطه اسپانیائی ها بر آنها ، زیر فشار مسیحیت که به شدت مردسالار بود ، خدایان زن آنها ، به تدریج به خدایان مسئول اعمال بد و به دیوان تبدیل می شوند . مثلا "گودالویه" که زمانی بعنوان خدای حاصلخیزی و تولید و توالد مورد پرستش قرار می گرفت ، بعد از سلطه مسیحیت به اهریمنی تبدیل می شود که دور تا دورش را ماران خطرناک فرا گرفته اند . این تصویر تحریف شده ، برای آن بود که مردم عادی معتقد شوند که زنان از مردان کم ارزش تر و موجوداتی خطرناک اند.

نقدی به دکتر برقعی و "دفاعش" از صیغه اسلامی!

از: مجید آذری

mjazari7@yahoo.com

10 دسامبر 2009

مقدمه:

آقای دکتر برقععی را آنها که طی چند دهه اخیر به کانون دوست داران فرهنگ ایران در ویرجینیا رفت و آمد دارند، بخوبی می شناسند.

ایشان هوادار "تنهضت آزادی" است. همان جریانی که سملهایش ایراهیم یزدی(وزیر خارجه خمینی) و مهندس بازرگان(نخست وزیر اول رژیم جنایتکار خمینی) بودند. جریانی اسلامی که خودش را "لیبرال" می نامید و لیبرالیزم اش، اسلامی بود! اسلام سیاسی که دشمن آزادی بوده و درکی و بوئی از آزادی نبرده، در ذهن اینها قابل جمع در "لیبرالیزم" است!

این می شود که آقای برقععی تاریخاً، چه زمان عروج اسلام سیاسی و چه زمان افول آن، نمی تواند از "وسوسه " دفاع از اسلام سیاسی خلاص شود.

کتاب اش در "تلفیق مدرنیته با اسلام" و اعطای حق قدرت به آخوندها بعنوان "سنت فرهنگی" و ارائه درک معوج از مدرنیته نوع اسلامی، تنها یک دسته گل ایشان بوده است!

جناب برقععی را ما تداعی می کنیم با جناح "اصلاح طلب" آخوندهای حاکم بر ایران. ایشان دارد بر همان درکی پا می فشارد که 40 سال پیش در داخل و خارج کشور ، طرفدار دخالت اسلام در سیاست بود.

تغییری در ذهنیت برقععی پیدا نشده، اما در ذهنیت جامعه ایران، خیلی چیزها عوض شده.

مردم ایران، جنایات اسلام سیاسی را تجربه کرده اند. آقای برقععی اما در این گوشه دنیا دارد همان حرف های قدیمی اش را تکرار می کند!

حالا برویم سراغ دست گل اخیر ایشان در نشریه ایرانیان:

آقای دکتر برقععی ومساله شیرین صیغه اسلامی

آقای دکتر برقععی را بخاطر رك بیان كردن نظرات اسلامي اش باید ستود. ایشان از نادر روشنفکران دینی است که حداقل این بار رك وپوست کنده ،بر خلاف دیگر روشنفکران اسلامي خارج کشور که خجولانه از اسلام دفاع مي کنند، پا به میدان نهاد واز صیغه اسلامي حمایت کامل نمود.ودر حقیقت جايي براي روشنفکران اسلامي خجول باقي نگذاشت که با اما و اگرهاي شان جوري از مسالّه شیرین صیغه اسلامي طفره روند ویا آنرا دوفاکتو قبول کنند . دکتر برقععی این بار مرد ومردانه پا بمیدان نهاد وبه اصطلاح به سیم آخر اسلامي زد .از این نظر باید ایشان را ستود.

آقای دکتر درقرن بیست یکم ودر واشنگتن، پایتخت آمریکادر يکي از مدرن ترین کشورها در روابط زن ومرد درجهان دست به ابتکار عظیمي جهت رفع معضلات روابط زنان ومردان زد.

ایشان طی مقاله اي در نشریه ایرانیان چاپ واشنگتن شماره 408 بتاریخ1378 از همه خواسته که دست از مقاومت کشیده وبراي معضل روابط زن و مرد از "سنت" محمد و علي تبعیت کنند و صیغه اسلامي مربوط به 1400سال پیش را همین امروزهم حلال مشکلات روابط زنان ومردان بدانند.

چکیده نظرات آقای دکتر برقععی درذیل بیان شده

ادامه در صفحهٔ ۷

کاري را که حکومت اسلامي با تمام آخوندهاي ريز ودرشت وتمام گله هاي پاسدارشان وبا تمام سلاح هاي سنگين وسبك وبا تمام كشتار و اعدام وشكنجه وسنگسارمليون نفري نتوانست در ايران قانون صيغه را پياده كند،آقاي دكتربرقعي اسلام پرست ما مي خواهد در واشنگتن پاييتخت آمريكا آنرا پياده كند ..ايشان در واشنگتن كمر بر بسته كه آبروي از بين رفته اسلام وقوانين ضد بشريش را باز سازي كند.

حکومت اسلامي وقوانين اش بدون كشتاروزندان اعدام حتي يك روز هم قابل دوام نيست.

اگر آقاي دكتر صادقانه فكر مي كنند كه صيغه در آمريكا قابل پياده شدن است،اين گوي و اين ميدان.من خود دهها نفر مي شناسم كه بخاطر ارضا نشدن مسايل زناشويي وسكسي هر ساله هزاران دلار خرج دكترهاي متخصص روانشاسي وفوق تخصص در سكس تراپي مي كنند.ومن مطمئن هستم كه دهها مليون نفر در اين کشور از همين عارضه رنج مي برند.

حال كه آيت اله رفسنجاني وسيد علي خامنه اي وحجت السلام خاتمي در تاسيس خانه هاي عفاف در ايران شكست خوردند. آقاي دكتر برقعي مي توانند جواز تاسيس يك خانه عفاف در وا شنگتن را بگيرند،وخودشان درقسمت صيغه اسلامي به هموطنان ايراني خارج کشور سرويس لازم را بدهند با مبلغی بسيار نازلتر. "هم خدا راضي وهم خلق خدا"! . واين امت را از دست روانشناسان وروانپزشکان سود جو راحت كنند!

مؤخره:

مسأله رابطه زن و مرد را بايد از حوزه قدرت سياسي جدا كرد. قوانين را بايد حتى المقدور ، طوري تنظيم كرد كه انسان ها راحت و آزاد باشند در ارتباطات خود. نه اسلام و نه هيچ ايدنولوژی ديگر نبايد برای انسان ها تعيين تكليف كند كه چگونه با هم ارتباط داشته باشند. اين درك درست و جهانشمول از سكولاريزم را بايد پايه جامعه انسانی قرار داد.

ريشه نابرابری، از جمله نابرابری روابط زن و مرد، در مناسبات اقتصاد سياسي جامعه و نظام سرمايه داری است كه نابرابری، فقر و فحشا را مرتب باز توليد می كند.

آزادی و برابری در روابط زن و مرد با پائين كشيدن مناسبات سرمايه داری و ايجاد جامعه سوسياليستی و سازمان دادن شرايطی كه همه عرصه های زندگی انسان را بشود آزادانه نقد كرد و پا دادن به علم برای پاسخگوئی به معضلات اجتماعی و گسترش ديالوگ اجتماعی امكان پذير است.

دوران آقای برقعی و "سنت" اسلامی اش گذشته. ايشان خودش را گول می زند!

مجيد آنري

حال كه ديدهگاه اسلام وقران نسبت به روابط زن ومرد در جامعه شناخته شد، به آساني مي توان به نظريه صيغه اسلامي آقاي دكتر برقعي پي برد.

آقاي دكتر ادعا مي كند كه صيغه روسپيگري نيست.

روسپيگري يعني تن فروشی زنان بخاطر مخارج زندگی. هيچ زن شريفي اگر از نظر مالي در مضيقه نباشد هرگز دست به تن فروشي نمي زند.اکثريت فقط به خاطر بيكاري ونداشتن نان ومسكن ويا شير و غذاي كودك خود تن به چنين شغلي مي دهند.اين زنان نگوينخت يكبار در جامعه طبقاتي به خاطراستثمار مجبوريه تن فروشي وتحقيرشده اند وبار دوم توسط آقاي دكتربرقعي بايد مورد شماتت ودون شاني گردند كه چرا روسپي شده اند وصيغه نمي شوند.

درعمل صيغه يعني زني براي مهریه-پول در مدتی خود وبا بدن خود را با چند كلمه عربي در اختيار مردی مي گذارد.

هر دو اينها در عمل يعني تن فروشي. هيچ زني كه داراي شغلي مطمئن باشد ويتواند از طريق كار خود وخانواده خود را تامين كند حاضر نيست به خاطر يك پول ناچيز تن فروشي كند.چه از طريق اسلاميش وچه از طريق غير اسلامي اش.

آيات قران به وضوح نشان داد كه زن چه مقام دست دوم ودسته چنديمي نسبت بمرد در جامعه دارد..اين هميشه مردان هستند كه خريدار سكس هستند وزنان فقط موضوع سكس هستند.

آقاي دكتر برقعي مانند پيشكسوتان اسلامي هيچ ارزشي براي زن درروابط زناشويي - سكسي قائل نيست.

چه درآيات آسماني وچه در نوشته دكتر برقعي اين هميشه مرد است كه شهوتي مي شود. اگر چند روز به مسافرت مي رود ودر آنجا بايد خود را بدون هيچ التزامي ارضا كند. اين مرد است كه در زير زمين خانه يواشكي ودور از چشم زن خانه با مستخدم نگون بخت عمليات آكروبات را با زبان عربي ادغام مي كند.

البته زن در اين نوع مواقع مشغول غذا پختن ، كهنه عوض كردن كودكان وشستن لباس تازه داماد صيغه اي است كه بعد از زيرزمين به شوهر عزيزش سرويس لازم را بدهد.

آقاي دكتر ما با آن مغز اسلامي اش هرگز در مخليه اش هم نمي گنجد كه آن زن هم ممكن است تمايل جنسی داشته باشد وقتي به مسافرت مي رود. زن هم حق دارد وقتي مرد خانه بيرون ميرود يواشكي با مستخدم مرد خانه در هم آميزد واحيا نا آن مستخدم را به صيغه در آورد.ويا اگر به مسافرت مي رود واز مردی در هتلي خوشش آمد آن مرد را به صيغه خود در آورد. مي بينيد كه اين كلمات بسيار معصيت آميز مارااز حوزه اسلامي خارج مي كند وگناه كيبره است.

مستخدم حتما زن است . شهوت ران حتما مرد است . مهریه مال مرد است . اين مرد است كه مسافرت مي رود .اين مرد است كه با مستخدم تنها مي شوداما زن بايد خوب و فرمانبر و پارسا باشد .ودر نتيجه آن دنيا را هم براي خود باشغل شريف حوري نگه مي دارد.

آقاي دكتر برقعي مانند ديگر هم حزبي هايش در نهضت آزادي وديگر تنويريسين هاي اسلامي هيچ تضاد ماهوي با حکومت جمهوري اسلامي وحکومت ديني وقوانين ضد انساني اش ندارد. اينان خودشان مانند مهندس بازرگان -يزدي-گنجي از بنيادگرايان حکومت فعلي اسلامي هستند. اختلاف آقاي دكتر ودوستانشان با حکومت فعلي اين است كه حکومت فعلي نمي تواند قوانين اسلامي را تمام و كمال پياده كند.وهم از اين روست كه آقاي دكتر آشفته شده كه چرا رفسنجاني وخاتمي در پياده كردن صيغه خانه ها وخانه هاي عفاف عقب نشيني كردند.

حضرت علي با فاطمه دخت محمد ازدواج كرد ودر ده سالگي امام اول شيعيان جهان امام حسن مجتبي را زايدد. كه خود امام حسن صدها زن عقدي وصيغه اي داشت.وروز مادر شيعيان جهان ، امروز به خاطر فاطمه 10 ساله برگزار مي شود.

آيات قران در مورد مقام زن:

"اي پيغمبر،زناني كه مهرشان را ادا نمودي برتو حلال كرديم وهمچنين كنيزان وزنان را كه به غنيمت ملك توشده اند" سوره احزاب 49

"پس نكاح كنيد از زنان آنان آنچه خوش داريد دو تا و سه تا وچهارتا.اگر مي ترسيد كه عدالت نكنيد،پس يكي را" سوره النسا

"زنان شما كشتزار شما هستند پس به كشتزار خود در آبيد،هر جا كه خواسته باشيد" سوره بقره

222

در حكمي كه خداوند مقرر فرموده، ازدواج با زنان پسر خوانده ،گناهي به پيغمبر نباشد خداوند اين را سنت نموده" سوره احزاب آيه 32

گواه را از مردان بخواه،پس اگر نباشد دو مرد، كفایت میکند يك مرد ودو زن" هما نجا ايه 15

مردان را بر زنان تسلط وحق نگهداني است،به واسطه برتري كه خدا بعضي را بر بعضي مقرر داشته وهم به واسطه آنكه مردان از مال خود بايد به زنان نفقه بدهند" سوره النسا آيه 38

"زناني كه از مخالفت ونا فرماني آنها بيمناك هستند بايد نخست آنها را موعظه كنيد. اگر مطيع نشدند،آنها را به زدن تنبيه كنيد. اگر اطاعت كردند، ديگر هيچ گونه ستم نداريد.... سوره النسا آيه 34

همه چيز زن بد است وبدتر چيزي كه در اوست آن است كه مرد را چاره اي نيست جز او" نهج ابلاغه""

مردان كه اطاعت زنان كنند به هلاكت افتند" مسئله3167 نهج الفصاحه

"خطرناكترين دشمن تو همسر تو است كه با تو همخوابه است ومملوك تو است"مسأله710 نهج الفصاحه

"بهترين مسجد زنان كنچ خانه است" مسئله1532 نهج الفصاحه

"زندگي زن دو پرده دارد قبر وزناشويي" مسأله 2270 نهج الفصاحه

محكمترين سلاح شيطان زنان هستند همانجا

"درحديث صحيح از امام رضا منقول است كه سه چيز از سنت پيغمبر است: بوي خوش كردن، موهاي زايد را زدن و زنان بسيار داشتن وبسيار با ايشان مقاربت كردن" حليه المتقين محمد باقر مجلسي ص94

نقد نظرات آقای دكتر برقعی

..... ادامه از صفحه (6)

1- صيغه چيز خوبي است وبا روسپيگري فرق دارد .

2-صيغه بعنوان محملي براي رسيدگي به ناهنجاري ها درروابط جنسي وحفظ سلامت خانواده است.

3-آقاي هاشمي رفسنجاني در اوج قدرت افسوس كه نتوانست صيغه را جا بيندازد.

4-آقاي خاتمي متاسفانه مجبور شد كه طرح" خانه هاي عفاف" را عقيم بگذارد واز آن اظهار بي اطلاعي كرد. متاسفانه طرح خانه هاي عفاف كه طرح اوليه صيغه بود شكست خورد.

5-هر سيستمي براي بقا وكار كردن درست نياز به بخش د فع فضولات دارد.+صيغه دفع فضولات وناهنجاري ها درجامعه است. متاسفانه بخش مدرن جامعه كمر به نابودي صيغه بسته. همانطور كه جامعه مدرن در ايران قنات هاي سنتي آب را كور كردند.

6- صيغه مثل آب قنات پاسخي مدرن ومترقي است.

7-مردي شهوتي كه براي ماه ها ناگزيربه اقامت در شهر ديگري است ونمي خواهد در بازگشت همسر جديدي را با خود به خانه بياورد. ويا مرد متاهل حشري كه دل به زني سپرده است وفعلا در شان خانواده گي اش نيست كه ازدواج هاي بعدي را براه اندازد. ويا با زن مستخدم خانواده يواشكي دل ببندد وخلوت كند . زنان بيوه شهدا در زمان جنگ سوژه ها و تيكنه هاي خوبي براي اين نوع مردان هستند. مشكلات اين نوع مسايل فقط از طريق صيغه جواب مي گيرد.

8-البته در صيغه نبايست ولنگاري كرد. بايد عده— عادت ماهانه را نگاه داشت وبعد با مرد ديگري رابطه جنسي داشت.البته اگر زن يائسه باشد ويا رحم اش را برداشته باشد ديگر عده—رگل وجود ندارد.واتوماتيك مي تواند با مرد بعدي همخوابگي كند—البته حتما بايد صيغه شود.

9-حضرت عمر صيغه را قبول نداشت ولي حضرت علي قبول داشت.

ريشه يابی وآناطومی صيغه از ديدهگاه جناب برقعی:

تعريف صيغه :صيغه يك پديده اسلامي است واز اعمال وسنت هميشگي پيغمبر اسلام وائمه اطهار است.

صيغه معمولا با يك ورد عربي اجرا مي شود. آيه صيغه بدین شکل توسط مرد صيغه گر خوانده ميشود: -زوجتك نفسي في المدت معلوم وعلي مهر المعلوم—

و زن صيغه شونده كافي است جواب دهد---قبِلْتُو— يعني قبول كردم پول ومدت صيغه را.

مي بينيد كه صيغه شدن براي زن چقدر آسان است.واين را اسلام به زن اعطا فرموده.مرد هم پول مي دهد وهم خواهش مي كند. زن پول ميگيرد وخيلي کوتاه كارش پيش مي رود.

مقام زن در اسلام و،سنت پيغمبر اسلام ،وائمه اطهار

حضرت محمد بيست وچند ساله بود كه با خديجه چهل وچند ساله ثروتمند ازدواج كرد.آنحضرت 56 ساله بود كه با عايشه 9-7 ساله ازدواج وهمخوابه شد. نام زنان رسمي آن حضرت بين 13 تا 21 حداقل بيان شده كه البته اينان شامل زنان موقت يعني زنان صيغه يي نمي باشد.





کارل کانوتسکی

ترجمه و تلخیص: احمد خزاعی

بنیاد‌های مسیحیت
دفتر سوم: یهودیان
یکم : اسرائیل
تجارت و فلسفه

تجارت به شیوه تفکری پا می دهد که با شیوه تفکر مبتنی بر هنر و صنعت متفاوت است.

فعالیت تولیدی ویژه ای که ارزش های استفاده ای خاص تولید می کند پیش از همه مورد علاقه مصرف کننده است، که خواهان ارزش های استفاده ای خاص است. اگر نیازمند لباس باشد کاری که در دست کردن لباس به کار می رود مورد علاقه او خواهد بود.

در مورد بازرگان وضع متفاوت است. فعالیت او عبارت است از ارزان خریدن به منظور گران فروختن. این که چه کالای خاصی را بخرد یا بفروشد اسأ سأ برای او بی تفاوت است. او به مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید کالاهای مورد معامله اش در زمان ها و مکان هائی که دست به خرید و فروش می زند علاقمند است، چرا که این تأثیر تعیین کننده ای بر قیمت این کالاها دارد. اما این کار تنها به صورت کار ارزش آفرین، به صورت کار عام انسان، به صورت کار انتزاعی، و نه به صورت کار مشخصی است که ارزش های مصرفی خاص تولید می کند. بازرگان از این همه آگاهی روشنی ندارد زیرا از کشف قانون تعیین ارزش توسط نیروی کار عام انسان دیری نمی گذرد. این کشف نخستین بار به طور کامل توسط نابغه ای به اسم کارل مارکس در شرایط تولید کالائی بسیار پیشرفته صورت گرفت. اما، کار مجرد که در نقطه مقابل شکل های مشخص کار قرار دارد، چندین هزار سال است که به طور ملموس در پول بیان می شود و درک آن نیازمند کمترین قدرت تجرید هم نیست. پول نماینده کار عام انسان است که در هر کالائی وجود دارد؛ نماینده هیچ نوع خاصی از کار- مثل کار بافنده، کوزه گر یا آهنگر - نیست. امروز نماینده یک نوع کار است و فردا نماینده نوعی دیگر. باری، بازرگان فقط از آن رو کالا را دوست دارد که نماینده پول است. بهای ویژه آن است که برای او مهم است نه سودمند بودن ویژه اش.

تولید کننده- دهقان، صنعتگر، هنرمند- به ماهیت نوع ویژه کارش، به سرشت ویژه ماده ای که روی آن کار می کند علاقمند است و به همان اندازه که کارش را تخصصی کند باروری کارش افزایش می یابد. کار ویژه اش او را به مکانی خاص، زمین اش یا کارگاه اش، گره می زند. به این ترتیب مؤلفه های کاری که او به آن اشتغال دارد تنگ نظری معینی را در شیوه تفکر او ایجاد می کند. سقراط در قرن پنجم پیش از میلاد چنین می گوید: "کاملاً امکان دارد که آهنگرها، نجارها، و کفاش ها در کار خود خیره باشند، اما اکثر آنها برده صفت اند؛ نمی دانند که چه چیزی زیبا، عادلانه و خوب است."

تنها ماشین است که به توده های طبقه کارگر امکان می دهد که از کوتاه بینی رهائی یابند. اما تنها با

برچیده شدن تولید کالائی سرمایه داری است که ماشین می تواند این رسالت پرشکوه خود را در مورد رهائی بخشیدن توده های زحمت کش تحقق بخشد.

از سوی دیگر فعالیت بازرگان تأثیری کاملاً متفاوت روی او دارد. هرچه دیدگاهی وسیع تر داشته باشد و هرچه شعبه های تولید و وضعیت مناطق مختلف را بهتر بشناسد بهتر خواهد توانست سود هر چه بیشتری بچنگ آورد. از آنجا که او با کار انتزاعی و محاسبه های ریاضی سر و کار دارد از قدرت تفکر انتزاعی برخوردار می شود وبا وسعت یافتن عرصه بازرگانی اش و سر و کار پیدا کردن با مناطق گوناگون می تواند دیدگاه کوتاه بینانه محلی را پشت سر بگذارد و در انبوه امور خاص امر عام و در انبوه پدیده های تصادفی نظم و قاعده را بشناسد. به این ترتیب این نه فعالیت های "مؤلد"، مثل صنایع دستی و کشاورزی، بلکه فعالیت "غیر مؤلد"ی مثل بازر گانی است که مبنای پژوهش علمی را تشکیل می دهد. اما این به آن معنی نیست که بگوئیم بازرگانی به طور اخص پژوهش را به وجود می آورد. اندیشه غیر سودجویانه، حقیقت جوئی و نه پی گیری منافع شخصی آخرین خصوصیاتِ هستند که می توانند مشخصه یک بازرگان باشند.

یکی دیگر از ویژگی های کشاوری و صنایع دستی، در مرحله تولید کالائی ساده، محدود بودن دامنه فعالیت آنها و رضا دادن به روزی روزمره است. بازرگان چنین نیست: او همیشه در مرز ثروت نامحدود یا نابودی و تهی دستی محض در نوسان است. آزمندی سیری ناپذیر و درنده خوئی نسبت به رقیبان و آنهائی که استثمارشان می کند – اینها خصوصیت بازرگانند.

این شیوه تکرری نیست که اندیشه علمی غیر سود جویانه را امکان پذیر می کند. بازرگانی خصوصیات ذهنی لازم برای تفکر علمی را رشد می دهد، نه کار برد آن را در علم. برعکس، هر جا که بر علم تأثیر می گذارد، تأثیرش مخدوش کردن و منحرف کردن آن در جهت اهداف خویش است. علم بورژوانی نمونه های فراوانی از این گرایش را به دست می دهد.

علم و فلسفه در شهرهای بزرگ بازرگانی رشد یافت اما نه در میان بازرگان ها. در یونان زمین داران بزرگ شهر نشین که مکنّت و فراغت کافی د اشتند برخی از پیشگامان اندیشه علمی بودند.

بازرگانی و ملیت

بازرگانی تأثیر دیگری نیز بر اندیشه انسان ها می گذارد. احساسات ملی آنها را شدیداً رشد می دهد. پیشتر به تنگ بودن افق ذهنی دهقانان و خورده بورژوازی در مقایسه با وسعت دید بازرگانان اشاره کردیم. بازرگان مرزهای زادگاه اش و در نتیجه کوتاه بینی محلی را پشت سر می گذارد. این را به ویژه در میان ملت های دریا نورد – مثل یونانی ها و فنیقی های باستان- آشکارا دیده ایم. بازرگانی از راه دریا مستلزم تکنولوژی پیشرفته است. ملت های پیشرفته تر بازرگان در جریان تجارت با ملت های عقب مانده آنها را تحت سلطه خود در می آوردند و به ایجاد مستعمره دست می زدند. بازرگانی از راه خشکی چنین نبود و پیش از همه توسط قبیله های کوچ نشینی انجام می گرفت که مازاد کشاورزی و صنعتی مردمان پیشرفته تر را به بازار می رساندند.

باری بازرگان، درست تا قرن نوزدهم، بین المللی ترین و در عین حال ملی گرا ترین عضو جامعه بود. نیاز به همبستگی ملی و عظمت طلبی ملی در کنار نفرت از خارجیان در میان بازرگانان ملت های کوچکی که بی هیچ دفاعی در کشورهای خارجی در

معرض بد رفتاری بودند، خواهی نه خواهی به شدت رشد می یافت. بازرگان های اسرائیلی ها در چنین موقعیتی قرار داشتند. آنها در مستعمره نشین های تجاری خود در مصر و دیگر سرزمین ها، مثل همه بازرگان های متعلق به ملت های ضعیف، گاه مورد خوش رفتاری بودند و گاه مورد بدرفتاری. باری، به علت بعضی شرایط خاص نفرت و کینه از خارجی ها به توده مردم هم منتقل شد.

کنعان، شاهراه ملت ها

در مورد جایگاه پراهمیت فلسطین به منزله پلی در تجارت میان مصر، سوریه و بابل پیشتر سخن گفتیم. این کشور ها از دیر باز می کوشیدند که فلسطین را به اشغال خود در آورند. مصری ها کم کم روحیه نظامی گرایانه پیدا کردند و کوشیدند که راه های تجاری به بابل را تحت سلطه خود در آورند. آنها تا رودخانه فرات پیش رفتند و فلسطین و سوریه را به اشغال خود در آوردند. آنها به زودی از سوریه اخراج شدند و از قرن نوازدهم (پ.م.) فلسطین را نیز دیگر نتوانستند نگه دارند.

پس از آن گروهی از قبیله های بدوی، تحت نام اسرائیل، دورهم جمع شدند، و از فرصت استفاده و در کشور فلسطین رخنه کردند. این گروه کم کم فلسطین را تسخیر کردند و آن را به اشغال خود در آوردند. اما هنوز کار خود را تمام نکرده بودند که گروه دیگری از قبایل بدوی به "سرزمین موعود" هجوم آوردند. این قبایل با ساکنان اصلی فلسطین، یعنی فلسطینی ها، در گیر شدند. فلسطینی ها در برابر ملت جنگ طلبی مثل اسرائیلی ها به شدت خود را در مخاطره می دیدند. اسرائیلی ها نه تنها جنگ طلب بودند غارت گر نیز بودند. تورات بارها به تالان ها و غارت گری های اسرائیلی ها اشاره می کند و به آن می بالد. شگفت آور نیست که نبردی دائمی میان یهودی ها و فلسطینی ها در جریان باشد. فلسطینی ها برای رام کردن همسایه درد سر آفرین شان ناگزیر از تلاشی بی پایان اما موفقیت آمیز بودند. باری داوود موفق شد که با متحد کردن تمام اسرائیلی ها فلسطینی ها را درهم کوبد و آخرین شهرهای مستحکمشان، از جمله بیت المقدس را تسخیر کند. بیت المقدس پایتخت داوود شد و جایگاه نگهداری صندوقچه پیمان، که یهوه، خدای جنگ، در آن سکونت داشت.

داوود اکنون تمام تجارت میان مصر و شمال را تحت سلطه داشت و منافع هنگفتی از این راه به چنگ می آورد. داوود موفق شد قلمرو خود را وسعت بخشد و بازرگانی زمینی و دریائی به عربستان و مصر را، به کمک فنیقی ها، زیر نگین خود در آورد. اسرائیل، و به عبارت دیگر فلسطین، اکنون به برکت موقعیت سودآورش عرصه رقابت و تاخت وتاز قدرت هائی مثل سوریه، آشور و مصر شده بود. اسرائیل به نوبت خراجگذار این قدرت ها بود و در اثر نفوذ انها پاره پاره شده بود. از همین رو بود که شوونیسم ملی و نفرت از بیگانگان به شدت هر چه تمام تر پا گرفت: وضعیتی مشابه فاشیسم، که در آلمان و ایتالیا به دلائل مشابه جدیداً شاهدش بوده ایم.

با توجه به اهمیتی که مذهب در شرق دارد، و دلائل اش را پیش تر بر شمردیم، شوونیسم در مذهب نیز ناگزیر رو نمود. تجارت گسترده با کشورهای همسایه اندیشه های مذهبی، آئین ها ومراسم و تمثال های آنها را به اسرائیل- فلسطین- وارد می کرد. نفرت از بیگانه شامل نفرت از خدای او نیز شد.

مبارزه طبقاتی در اسرائیل

تجزیه اجتماعی در اسرائیل به نسبت افزایش فشارهای خارجی گسترش یافت. رشد تجارت به تمرکز ثروت و گسترش زمینداری بزرگ و تشکیل لاتیفوندها (کشزارهای بزرگ) انجامید. دهقانان در اثر شرکت اسرائیل درجنگ های قدرت های بزرگ خانه خراب و مقروض به پولدارهای رباخوار صاحب کشتزارهای بزرگ می شدند. بردگی مبتنی بر قرض پدیده ای عام در فلسطین بود. اسرائیلی ها به جای خریدن برده ترجیح می دادند هموطن ها ی خود را برده خود کنند. شمار دهقانان آزاد، و در نتیجه، قدرت نظامی اسرائیل به شدت کاهش یافت.

میهن پرستان، اصلاح گران اجتماعی و دوستردان مردم خواستار پایان دادن به این پدیده شدند. آنها از مردم و دولت خواستند که برعلیه خداهای بیگانه و دشمنان دهقانان در داخل کشور مبارزه کنند. آنها پیش بینی کردند که اگر به ستم بر دهقانان و به خانه خراب کردن آنها پایان داده نشود کشور سقوط خواهد کرد.

اشعیا فریاد می کرد: "8 وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می‌شوید. 9 یهوه صباپوت در گوش من گفت:

«به درستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد، و خانه‌های بزرگ و خوش‌نما غیرمسکون خواهندگردید." (تورات، کتاب اشعیا، باب 5، آیه های 8 و9).

و عاموس پیش بینی می کند: "4 ای شما که می‌خواهید فقیران را بلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید. 5 و می‌گویید که غَره ماه کی خواهد گذشت تا غلّه را بفروشیم و روز سَبَت تا انبار‌های گندم را بکشاییم و ایفا را کوچک و متقال را بزرگ ساخته، میزان ها را قلب و مُعَوَج نماییم. 6 و مسکینان را به نقره وفقیران را به نعلین بخریم و پس‌مانده گندم را بفروشیم. 7 خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. 8 آیا به این سبب زمین متزلزل خواهد شد و همه ساکنان اش ماتم خواهند گرفت و تماش مثل نهر برخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان خواهد کرد و فرو خواهد نشست؟" (تورات، کتاب عاموس، باب 8، آیه های 4 تا 8)

اد مایر در کتاب ***تاریخ مصریان باستان*** (1887، ص11)می گوید : "از شکایت های پیوسته پیامبران بر علیه قوانین موجود به روشنی پیداست که ثروت مندان و قدرت مندان از دستگاه دولتی استفاده می کرده اند تا به نظام نوین امور مشروعیت بخشند.

اشعیا می گوید: "1 وای بر آنانی که احکام غیر عادلّه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم رامرقوم می‌دارند، 2 تا مسکینان را از داورِی منحرف سازند و حقّ فقیران قوم مرا برابند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند." (تورات، کتاب اشعیا، باب 10، آیه های 1و2).

اما این شکایت ها در نهایت به جائی نمی رسید. خانه خرابی دهقانان و در نتیجه دولت به همان اندازه در اسرائیل اجتناب ناپذیر بود که در روم. اما سقوط دولت در اسرائیل، برخلاف روم، مترادف با مرگی تدریجی نبود. حریفانی مقتدر ناگهان به عمر آن خاتمه دادند: و این حریفان آشوری ها و بابلی ها بودند.

اضمحلال اسرائیل

آشوری ها سیاست جهانگشائی شان، در مقیاسی وسیع، را از حدود 1050- 1115 پیش از میلاد شروع کردند. این اقدامات آنها را روز به روز به کنعان نزدیک تر می کرد. طبقات بازرگان و اشرافیت

ما، افراد و سازمان‌ها، از دولت بریتانیا تقاضا می‌کنیم استفاده کردن از قوانین شریعه اسلامی و همچنین همه قوانین مذهبی را از تعریف و کاربرد حقوق شهروندی حذف و پایان بخشد. حقوق شهروندی برابر را برای همه تضمین کند.

قانون شریعه، تبعیض‌آمیز است!

شوراهای شریعه و دادگاه‌ها دآوری اسلامی، بخصوص علیه زنان و کودکان تبعیض‌آمیز هستند و مغایر با حقوق جهانشمول انسان به شمار می‌روند.

قانون شریعه در مسائل مدنی ناعادلانه و غیرمنصفانه است!

طرفداران این قوانین می‌گویند که اجرای قانون شریعه وقتی فقط در خصوص مسائل مدنی مانند حضانت فرزندان، طلاق و ارث به کار رود، توجیه‌پذیر است. این در حالی است که در واقع نقض حقوق مدنی و تبعیض و خشونت بر علیه زنان و کودکان، خود سنگ بنای این قوانین و برداشت اسلامی از حقوق مردم در زمینه حقوقی می‌باشد. در قانون شریعه اسلامی، شهادت زن در دادگاه‌ها ارزشی نصف شهادت مرد دارد؛ قرارداد ازدواج به نحوی است که زن بدون برخورداری از حق و مرد قیم او به شمار می‌رود. بر اساس قانون شریعت اسلام، مرد می‌تواند چهار زن داشته باشد و می‌تواند با حق طلاق یک جانبه زنش را طلاق دهد در حالی که زن باید برای حق طلاق دوندگی کند، باید دلایلی ارائه کند که اثبات بعضی‌هایشان بسیار سخت است. حضانت فرزندان در سنی از پیش تعیین‌شده به پدر می‌رسد حتی اگر پدر موجب آزار و اذیت زن شده باشد؛ زنانی که دوباره ازدواج می‌کنند، حق حضانت فرزندان خود را از دست می‌دهند و پسران بر مبنای این قوانین حق برخورداری دو برابر دختران از ارث را دارا می‌باشند.

ماهیت داوطلبانه دادگاه‌های شریعه، دروغین است!

طرفداران این دادگاه‌های قرون وسطایی می‌گویند که مشتریان دادگاه‌ها



اطلاعیه مطبوعاتی

آغاز کمپین علیه قوانین شریعه اسلامی در بریتانیا/ "قانون برابر برای همه"

کمپین "قانون برابر برای همه" و بر علیه قوانین شریعه در بریتانیا روز 10 دسامبر 2008، به مناسبت روز جهانی حقوق بشر، در پارلمان این کشور شروع بکار کرد. جینا خان (فعال)، مریم نمازی (سازمان‌دهنده‌ی کمپین)، کارلا ریور (انجمن وکلای سکولار)، جوان اسمیت (نویسنده)، ابن وراق (نویسنده) و کیت پورتوس وود (انجمن سراسری سکولار) در این روز علیه قوانین اسلامی صحبت کرد. ریاست این جلسه با فریبرز پویا (انجمن سکولار ایران) بود و این جلسه افشاگری و آغاز بکار کمپین مورد پوشش رسانه‌ای وسیع قرار گرفت.

پس از این، کمپین موفق شد در کمتر از یک ماه، به بسیج بسیاری از شخصیت‌های و سازمان‌های شناخته شده بپردازد. کمپین تاکنون بیش از 5000 امضاء حمایتی جمع کرده است.

این کمپین قصد دارد برای روز جهانی زن، تظاهراتی از ساعت 3:30 تا 4:30 در میدان ترافالگار برگزار کند (همچنین در تدارکات تظاهراتی عظیم برای ماه نوامبر امسال می‌باشد) و سپس از ساعت 4:30 تا 5:30 از آن‌جا به سمت کانوی هال راهپیمایی کنند و از ساعت 6 تا 8 جلسه‌ای عمومی با عنوان "قانون شریعه، آپارتاید جنسی و حقوق زنان" برگزار می‌کنند. کانوی هال واقع در 25 Red Lion Square WC1R 4RL (نزدیکترین ایستگاه مترو: Holborn) است و این راهپیمایی در روز شنبه، 7 مارس 2009 برگزار می‌شود. این تظاهرات می‌خواهد مخالفت عمومی با قانون شریعه و تمام دادگاه‌ها و قوانین مذهب محور در بریتانیا و سایر نقاط جهان را اعلام کند. خواستار یک قانون سکولار و حقوق شهروندی کامل برای همه بشود و برجیدن بساط نسبیت فرهنگی را خواستار و پرچم دفاع از حقوق جهانشمول انسانی را بلند کند.

این کمپین با ابتکار بسیار جالبی قصد دارد در یک مسابقه هنری که شامل نقاشی، فیلم و انیمیشن و عکاسی می‌شود با موضوع یک قانون برای همه، به بهترین کارهای هنری که در زمینه مخالفت با قوانین مذهبی و دادگاه‌های شریعت اسلامی باشد جایزه اعطا کند. در عین حال این کمپین با برگزاری جلسات مختلف، با شرکت وکلای سکولار از انجمن این وکلا، افکار عمومی را در جریان گزارش کارها و تأثیرات آنها قرار می‌دهد.

مریم نمازی سازمانده و سخنگوی این کمپین می‌باشد.

Tel:00447719166731
m.namazie@ukonline.co.uk
www.onelawforall.org.uk

بیانیه

یک قانون برای همه!

کمپین علیه قانون شریعه در بریتانیا

باز هم به نقل از تورات:

"8 و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه، سلطان بابل، نَبُوَزَرَدان، رئیس جلالان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد، 9 و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. 10 و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلالان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. 11 و نبوزردان، رئیس جلالان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. 12 اما رئیس جلالان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحي واگذاشت." (کتاب دوم شاهان 25، آیه های 8 تا 12).

همچنین در کتاب ارمیا، باب 39، آیه های 9 و 10:

"9 و نَبُوَزَرَدان رئیس جلالان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. 10 لیکن نَبُوَزَرَدان رئیس جلالان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت و تاکستان ها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد."

به این ترتیب عناصر دهقانانی بود که بجا ماند تا زمین را کشت کند و مالیات بپردازد. بابلی ها آشکارا در پی آن بودند که هر طور شده آن بخش از مردم را که می توانست ملت را گرد هم نگه دارد و آنرا از رهبری خود بر خوردار کند از میان بردارند و به این ترتیب تهدیدی را که متوجه سروری بابلی ها بود خنثی کنند. دهقانان به تنهایی هرگز نتوانسته اند سلطه بیگانگان را از گرده خویش بردارند.

آنچه که فصل سی و نهم ارمیا می گوید در پرتو شکل گیری کشتزار (لاتیفوندا)ها در یهودیه قابل درک است. بدون شک کشت زارهای بزرگ تکه تکه شدند و به دهقانان سلب مالکیت شده واگذار شدند. به عبارت دیگر، برده های قرض و اجاره نشین ها تبدیل به صاحبان آزاد زمینی شدند که روی آن کشت می کردند. صاحبان اصلی آنها کسانی بودند که یهودیه را در جنگ بر علیه بابل رهبری کرده بودند.

به این ترتیب در دومین تخریب اورشلیم باز هم طبقه حاکمه شهر نشین بود که به تبعید فرستاده می شد. انجا آنچه که باقی ماند دیگر جامعه ای یهودی به معنی اخص کلمه نبود. زندگی ملی یهودیان اکنون در شهر نشینان تبعید شده متمرکز شده بود: و این آنها را تبدیل به پدیده ای بی همتا در تاریخ می کند.



Photo : Ali Rafiei

FARS NEWS AGENCY

زمیندار از این کشورگشائی ها حمایت می کردند و از آن منتفع می شدند. لشگرکشی های آشوریان یا به غارت یک کشور و یا به فتح و اشغال آن و مستقر شدن فاتحان در آنجا، به عنوان اشرافیتی استثمارگر، می انجامید. آشوری ها برای پیشگیری از شورش ها و مقاومت های بعدی قشر فوقانی طبقه حاکمه سرزمین های مفتوح را تبعید و به این ترتیب مردم را از رهبری سیاسی و نظامی خود محروم می کردند. آشوری ها در سال های 859 تا 825 پیش از میلاد سوریه را فتح و اسرائیل را خراج گزار خود کردند. آشوری ها سرانجام به اسرائیل لشگرکشی و آنجا را فتح کردند. سپس به شیوه معمولشان قشر فوقانی طبقه حاکمه اسرائیل را به آشور تبعید کردند و به جای آنها بابلی های شورشی را به اسرائیل آوردند.

تورات این وضعیت را چنین توصیف می کند: " و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوث و عوّا و حَمات و سَفَروایم آورده، ایشان را به جایی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند." (کتاب دوم پادشاهان، باب 17، آیه 24).

این تبعید به ملیت 10 قبیله اسرائیلی خاتمه داد.

نخستین تخریب اورشلیم

از مردم اسرائیل فقط ساکنان اورشلیم با حومه آن و یهودیه باقی مانده بود. یهودیه در واقع زیر سلطه و خراج گزار آشور بود. اما در این اثنا نیروهای دیگری، از جمله مادها، به میدان آمده بودند. مادها به آشور حمله ور شدند. بابل از آشور جدا شد و خود را آزاد کرد. مصری ها از این موقعیت استفاده کردند و فلسطین را تحت حاکمیت خود در آوردند. اورشلیم و یهودیه تحت فرمانروائی مصریان در آمد. سرانجام در سال 606 بابلی ها و مادها دست یکی کردند و با ویران کردن نینوا به امپراتوری آشوری ها پایان بخشیدند. یهودیه اکنون از فرمانروائی مصر خارج و خراج گزار بابلی ها شد.

این سلسله از تحولات تاریخی در تورات چنین توصیف شده اند:

"11 و نَبُوکَدْنَصَّر، پادشاه بابل، در حینی که بند گان اش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. 12 و یَهُوْیاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگان اش و سرداران اش و خواجه سرایان اش نزد پادشاه بابل بیرون آمد؛ و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت. 13 و تمامی خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلايي را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. 14 و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعتگران و آهنگران را نیز، چنانکه سواي مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. 15 و یَهُوْیاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه سرایان اش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. 16 و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و يك هزار نفر از صنعتگران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ‌آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد." (کتاب دوم شاهان، باب 24، آیه های 11 تا 16).

به عبارت دیگر، بابل روش آشور را ادامه داد: اعضای دربار سلطنتی، اشراف، ثروتمندان شهرنشین و نظامیان تبعید شدند- جمعاً 10000 نفر. بابلی ها شاه جدیدی برای یهودیه تعیین کردند. مصری ها شاه جدید را تحریک کردند و او را واداشتند که بر بابل بشورد. شورش در هم شکسته شد:

و خود برگزار کنندگان این دادگاه‌های اسلامی، داوطلبانه به این کار مشغولند. و طبق قانون حکمیت، دو طرف آزادند تصمیم بگیرند اختلاف‌شان را چگونه حل میکنند. در واقعیت بسیاری از کسانی که قانون شریعه در موردشان اعمال می‌شود از حاشیه‌ای ترین بخش‌های جامعه هستند که کمتر اطلاعی از حقوق‌شان در زمینه قانون بریتانیا دارند. بسیاری، بخصوص زنان، را تحت فشار می‌گذرند که به این دادگاه‌ها بروند و از تصمیمات‌شان اطاعت کنند. مهمتر آن‌که کاری می‌کنند تا کسانی که از قانون شریعه استفاده نکنند و یا تصمیم زندگیشان را خودشان بگیرند احساس پشیمانی کنند و با آن‌ها به عنوان مرتد و خارجی برخورد می‌شود. داوطلبانه بودن و نبودن این دادگاه‌ها به هیچ عنوان از ماهیت تبعیض آمیز آنها کم نمیکند. بویژه آنکه به رسمیت شناخته شدن این دادگاه‌ها از سوی دولت دیگر ارتباطی به داوطلبانه بودن آنها ندارد. ما خواهان برچیده شدن این ابزارهای اعمال تبعیض و گسترش خشونت مذهبی در جامعه هستیم.

قانون شریعه راهی سریع و ارزان برای تحمیل بیعدالتی است!

طرفداران این قوانین می‌گویند دادگاه‌های شریعه روش آلترناتیوی برای حل دعا و کاهش هزینه‌های حقوقی است. ما می‌گوییم چرا وقتی کار به حقوق مردم می‌رسد، باید کاهش هزینه دولت و افزایش سرعت، به نقض جدی عدالت و حقوق انسانی مردم منجر شود؟ بسیاری از قوانینی که دادگاه‌های شریعه و دادگاه‌ها مذهبی قصد عبور از آن را دارند، دستاورد مبارزه در طی قرون متمادی است. هدف این قوانین که با مبارزات بیشماری کسب شده است، بهبود حقوق آن افرادی در جامعه است که بیش از همه به حفاظت خود نیاز دارند.

قانون شریعه ارتقای حقوق اقلیت و انسجام اجتماعی نیست!

طرفداران این قوانین می‌گویند این حق باید به رسمیت شناخته شود که اقلیتی حق برخورداری از قضاوت شریعه اسلامی را در باره مسائل حقوقی خود داشته باشند. ما می‌گوییم داشتن حق

اعتقاد به مذهب یا بی مذهبی حق هر انسانی است، اما این حق با اعمال عقیده مذهبی بر قوانین حقوقی یک کشور کاملاً متفاوت است. ما می‌گوییم مذهب نباید حق دخالت در تعیین قانون و اجرای آن را داشته باشد. این تنها نسخه‌ای برای جا باز کردن پای مذهب در قوانین دولتی است. این جا باز کردن برای تبعیض، نابرابری و قوانین نسبیت فرهنگی است. تاسیس و ایجاد و استفاده از این دادگاه‌ها به جای احقاق حق، تبعیض ایجاد می‌کند و برای افراد "متفاوت"، نظام‌ها، موازین و هنجارهای متفاوت و مجزا برپا می‌کند. انشقاق و تفرقه مذهبی در جامعه را افزایش می‌بخشد و بخش زیادی از مردم، بخصوص حقوق زنان و کودکان، را زیر دست امام‌ها جهت اعمال بیحقوقی، بدون حفاظ رها میکند. حاشیه‌ای بودن و جدایی بیشتر جوامع مهاجر را افزایش می‌دهد. این قانون تضمین می‌کند که مهاجران و تازموارین تا همیشه اقلیت بمانند و هیچوقت شهروند برابر جامعه نشود.

یک قانون برای همه!

حقوق، عدالت، قانون، برابری و احترام برای مردم است و نه برای باورها. در جامعه‌ی مدنی مردم باید تحت قانون، حقوق شهروندی و برابری کامل داشته باشند. در نتیجه قانون شریعه مغایر با حقوق بنیادین بشر است. برای حفاظت از حقوق و آزادی‌های ساکنین بریتانیا باید قانونی سکولار برای همه داشته باشیم و قانون شریعه را کنار بگذاریم.

تومار یک قانون برای همه!

ما از دولت بریتانیا می‌خواهیم که اعلام کند شریعه و تمام قوانین مذهبی خودسرانه و بخصوص علیه زنان و کودکان و تبعیض‌آمیز هستند. ما بر این باوریم که بر سر حقوق شهروندی مردم نمی‌شود معامله کرد.

× ما تقاضا می‌کنیم که این قوانین تغییر یابد، به نحوی که تمام دادگاه‌ها ی مذهبی بطور کلی از نظام قضایی کشور حذف و غیر قانونی اعلام شوند.

بیش از 5000 نفر فی‌الحال این تومار را امضا کرده‌اند؛

خبر داری ای شیخ دانا که من -----
خدا ناشناسم خدا ناشناس

نه سربسته گویم دراین ره سخن -----
نه از چوب تکفیردارم هراس

زدم چون قدم از عدم در وجود -----
خدایت برم اعتباری نداشت

خدای تو ننگین وآلوده بود -----
پرستیدنش افتخاری نداشت

خدائی بدینسان اسیرنیا ز -----
که بر طاعت چون تویی بسته چشم

خدائی که جز در زبان عرب -----
به دیگر زبانی نفهمد کلام

خدائی که ناگه شود در غضب -----
بسوزد به کین خرمن خاص و عام

خدائی چنان خودش و بلهوس -----
که قهرش کند بیگناهان تباه

به پاداش خشنودی یک مگس -----
زدوزخ رهند تنی پرگناه

خدائی که با شهپر جبرئیل -----
کند شهری آباد را زیر و رو

خدائی که در کام دریای نیل -----
برد لشکر بی کرانی فرو

خدائی که بی مزد مدح و ثنا -----
نگردد به کار کسی چاره ساز

خدا نیست بیچاره، ورنه چرا -----
به مدح و ثنای تو دارد نیاز

خدای تو که رام و گه سرکش است -----
چو دیوی که اش باید افسون کنند

دل او به "دلال بازی" خوش است -----
و گرنه "شفاعتگران" چون کنند؟

خدای توبا وصف غلمان و حور -----
دل بنده گان را به دست آورد

به مکر و فریب و به تهدید و زور -----
به زیر نگیں هر چه هست آورد

خدای تو مانند خان مغول -----
"بتهدید چون برکشد تیغ حکم"

ز تهدید آن کارفرمای کل -----
"بماند کرّ و بیان صم و بکم"

چو دریای قهرش درآید به موج -----
-- نداند گنه کاره از بی گناه

به دوزخ درون افکند فوج فوج -----
-- مسلمان و کافر، سپید و سیاه

خدای تو اندر حصار ریا -----
نهان گشته کز کس نبیند گزند

کسی دم زند گر به چون و چرا -----
- به تکفیر گردد چماقش بلند

خدای تو با خیل کرّ و بیان -----
به عرش اندرون بزمکی ساخته

چوشاهی که از کار خلق جهان -----
به کار حرمخانه پرداخته

نهان گشته در خلوتی تو به تو -----
به درگاه او جز ترا راه نیست

تونی محرم او که از کار او -----
کسی در جهان جز تو آگاه نیست

تو زاهد بدینسان خدائی بناز -----
که مخلوق طبع کج اندیش تست

اسیر نیاز است و پابست آ ز -----
خدائی چنین لایق ریش تست !

نه پنهان نه سربسته گویم سخن -----
-- خدانیست این جانور، ازدهاست

مرنج از من ای شیخ دانا که من -----
- خدا ناشناسم اگر "این" خداست !

سعیدی سیرجانی
سیرجان ۱۳۳۶

برگرفته از ویبلاگ "اندیشه هرگز نمی
میرد."

خواستار آنند که لائیک در یادها بمانند، تقدیم میکنم!

آخرین پیام یک لائیک

بسوزانید جسد مرا

مبادا به دستان پلید لاشخوران آلوده شوم

بخوانید سرود رهایی آزاد بودن را

مبادا به نعره گوشخراش عربده کشان کر شوم

بنوازید آهنگهای دلنواز زنده بودن را

مبادا به موعظه دلخراش سوداگران معدوم شوم

برافروزید آتش حقیقت را

مبادا به قلم نیرنگ بازان خاموش شوم

در حاشیه: (اسلام ایران مجلس
فیزیک هسته ای پرتقال فروش را پیدا کنید!؟)

هوالبوق

اکبری دکتر ماست انرژی درمانی حق مسلم ماست

حضور برادر، استاد بزرگوار جناب دکتر درمانی فارغ التحصیل حوزه فیضیه و هاروارد شعبه قم. با سلام و صلوات حضور تو مخزن انرژی درمانی از زمانیکه از طریق ایران جوان آگاه شدم که عازم بیت رهبری امام یعنی تورنتو شعبه ی قم میباشید بی صبرانه در انتظار شما دیده براه میباشم.

من علاقه مندم در دیدار انفرادی از شما انرژی دریافت نمایم. ناراحتی من از حدود 2500 سال پیش آغاز شد و دچار عارضه ای شده ام که نیاز شدیدی به انرژی تفکر و اندیشه دارم خصوصا اینکه این مرض مزمن 1500 سال با این 2500 سال قاطی شده یعنی از کورش جان تا محمد جان عبدالله.

اکبری، دکتر جان اگر مرا درمان نمائید باور بفرمائید مرا ر هین شاه و شیخ نموده اید. الله کرم یار و یاور شما باشد

الزهره در تهران، عضو هیئت موسس و رهبری "خانه ایران" معروف به "انجمن حمایت از حیوانات ایرانی"، نماینده ایرانی - اسلامی حوزه ریچموند هیل و اکریجز در مجلس انتاریو، دکتر رضا مریدی بود. ایشان، در میان حیرت حاضرین، به قرآن خوانی پرداختند و وعده "بازگشت همه بسوی الله" را دادند.

در اعتراض به روضه خوانی دکتر مریدی، آقای حسین افصحی کارگردان و هنرمند، و چند تن دیگر سالن را ترک کرده و در لابی هتل اجتماع می نمایند. در این زمان یکی از تازه واردین، با مشاهده مجتبعین در لابی و بدنبال اطلاع از وقایع داخل سالن، با صدای بلند شروع به اعتراض می کند بطوریکه با انعکاس صدای اعتراض در سالن، عده ای دیگر نیز سالن را ترک و به مجتبعین در لابی می پیوندند. در این زمان پسر شادروان عماد، در اعتراض به معترضین در لابی از آنها می خواهد که هتل را ترک کنند، و آقای افصحی به او جواب میدهد که حضور وی نه بخاطر او بلکه برای ادای احترام به شادروان عماد بوده و از اینرو دلیلی برای ترک هتل نمی بیند و

تا پایان مراسم در لابی می ماند.

در خلال این حوادث، در داخل سالن هم وقایع کم و بیش در همین مسیر پیش میرود. باین ترتیب که پس از روضه خوانی آقای مریدی، آقای اسد مذنبی بعنوان سخنران تربیون را در اختیار می گیرد و اینگونه آغاز می کند: "با سیاس از جناب نماینده که جور ما که عربی بلد نیستیم را کشیدند!" عده ای از حاضرین با کف زدن ایشان را تشویق می کنند! سخنان اسد مذنبی اینگونه به پایان میرسد که: "خانم ها و آقایان، ما از دست ملاها فرار کرده ایم اما درکنادا نیز ملا ما را ول نمی کند. ای ملایان عزیز، به جان ناقابل جدتان قسم در کنادا دست از سر ما بردارید! نه زنده یاد ایرج عماد و نه هیچ یک از این حاضران نمی خواهد بسوی الله ی بازگردد که از تهران تا بیروت و از دارفور و غزه تا کابل و بغداد به نمایندگی اش دست و پا می بزنند، چشم در می آورند، شلاق می زنند و زنان و مردان را به بهانه سرپیچی از فرامین همین الله سنگسار می کنند!"

بدنبال اعتراض اسد مذنبی، آقای مصلی نژاد هم در سخنرانی خود در همین زمینه، منتها با ملایمت بیشتر، مطالبی را عنوان میکند.

ناگفته نماند که گفته های اسد مذنبی اسلامیون را چنان به تکاپو می اندازد که از فردای آنروز ایشان مورد "عنایات" تهدیدهای لفظی و تلفنی شده است. و درجه "شهوت" در تهدید بعدی رسیده که اسد مذنبی نوشته است: "طبق روال همیشگی نمایندگان الله، [تهدید] تا بدانجا پیشرفت که یکی از همین افراد "خودسر" تهدید کرد که با مادرت فلان کار می کنیم".

(شوربختانه در فرهنگ "غنی و والا" زن ستیز، مردسالار و آپارتاید جنسی حاکم بر ایران، این زنان هستند که همواره مورد "مرحمت" قرار میگیرند.)

در پایان این قطعه را به ایرج (م. آشنا) و تمام آنان که

روایت میکند که: "در این میان تاب نیاورده و خطاب به ملا گفتم: حاجی این بابا تا زنده بود این حرفها توی گوشش نمی رفت و حالا که مرده"... ملا جواب میدهد "شماها اگر عمودی بسرآغ ما نیایید افقی حتما خواهید آمد!"

دوستی آگاه بر مسائل "شرعی" ابراد میگرفت که: "حال سوال اینجاست که مجریان احکام دین شیعه با تکیه بر چه مستندی از دستورات تائیدی الهی امتناع نموده؟! چگونه است که شخص غیر مسلمانی، که حتی با قید در وصیت اش تقاضای سوزانده شدن را داشته و اعلام بر لائیک بودن خود نموده، را طبق رسوم اسلامی، سیاسی تبلیغاتی تدفین میکنند؟! در آیین اسلام به صراحت عنوان گردیده که "وصیت" بدون قید و شرط لازم الاجراست! حال آنکه همان عزیز الله مصباح گویا احادیث صحیحه را نخوانده اند و با از تاریخ طبری یکطرفه کذب آن اسناد را نمودند. فرد فوت شده، مسلمان نبوده و طبق دستورات شریعه بر کفار مراسم غسل، ترتیب ...واجب که نه حتی ممنوع و مردود است!"

گویی این دوست از "تبصره های شرعی" دکانداران صنایع مذهبی، از جمله تقیه و، غافل مانده اند. در این زمینه، به گواهی شاهدان، باید به این اشاره کرد که خادم مسجد در کمال بی شرمی و دروغوئی اعلام میدارد: "که ایرج عماد در حال تحقیق و مطالعه در مورد مذهب بود و گاهی هم دچار شک و تردید شده بود، ولی سرانجام در لحظه ای که به ملاقات خدای قادر متعال نزدیک می شود، بالاخره اشهد خود را می گوید و به رحمت ایزدی! می پیوندد."

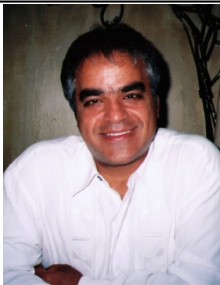
به قول شاعر:

این دغل دوستان که میبینی مگسانند گرد شیرینی!

در مراسم خاک سپاری وی نیز در حالیکه خادمین مسجد صلوات و اشهدالله ... محمد.... میفرستادند، با اعتراض سیامک ستوده و یکی دیگر از حاضرین مواجه می شوند، ولی اعتنائی ننموده بکار خود ادامه می دهند.

باری در پس اعتراض تعدادی از دوستان ایرج عماد به پسرش در مورد برگزاری "مراسم مذهبی" برای عماد و بی احترامی به عقاید او - از جانب پسر عماد قول داده می شود که در مراسم یادبود از برگزاری هرگونه آداب مذهبی احتراز شود تا دوستان لائیک ایرج نیز بتوانند در یادبود او شرکت کنند. باین ترتیب، یادبود عماد روز یکشنبه 25 ژانویه 2009، بطور "غیر مذهبی" در هتل نووتل برگزار می شود.

از جمله سخنرانان این مراسم، دکتر فیزیک و ایمنی هسته ای، استاد و عضو هیئت رهبری دانشگاه



مراسم یادبود
روزنامه نگار لائیک
ایرج عماد

و روضه خوانی
نماینده مجلس در
این مراسم

نگارنده: فرامرز شیراوند

در بزرگداشت زنده یاد ایرج عماد (م. آشنا) چهره آشنا در مطبوعات ایرانی تورنتو، یکشنبه 25 ژانویه 2009، مراسم یادبودی "غیر مذهبی" در هتل نووتل برگزار شد.

ایرج عماد (م. آشنا) در جامعه ایرانی تورنتو به لائیک بودن و بی خدایی شهرت داشت. ایرج پیش از انقلاب، به گواهی خویش، دیپلمات بود – که در دوران جمهوری اسلامی دستگیر و از شغلش اخراج می شود. ایرج در دوران قبل از انقلاب، به گواهی نوشته های باقی مانده از وی، در برخی مطبوعات نیز قلم می زده است. وی تا چند هفته پیش از بستری شدن در بیمارستان، در روزنامه های فارسی زبان شهر تورنتو بر علیه اسلامیون حاکم بر ایران و بویژه بر علیه اسلام، خرافات و مراکز اسلامی، مساجد و "بنیاد" بعنوان پایگاههای اصلی جمهوری اسلامی در شهر تورنتو هفتگی مطلب می نوشت.

ایرج همواره بدنبال کشف، شناسایی وافشای بنیادها، عوامل، خادمین و چاپلوسان اسلام و جمهوری اسلامی بود و در آخرین گفتگوهایمان بطور مرتب به این امر تاکید داشت. او همواره گلایه میکرد که: " من بدلیل افشاگری و مخالفت با جمهوری اسلامی شغلم را در شهروند ازدست دادم و اخیرا نوشته هام را به خاطر بنی طبّا، ایران استار چاپ نمیکنه".

ایرج بر این امر آگاه بود که رفتنی است و نگران از آن که در نهایت به چنگ اسلامیون نیفتد ؛ از اینرو خواستار سوزاندن جسدش و برگزاری مراسمی غیر مذهبی بود. متاسفانه نگرانها ایرج بی جا نبود زیرا که در پایان قربانی خواست توابین و نادمین گشت.

به گزارش دوستان، جسد ایرج را برخلاف وصیتش، البته پس از پرداخت هزینه، به غسل و ملا مصباح مسجد علی که ایرج همواره بر علیه اش افشاگر ایانه می نوشت سپردند تا برایش "محلل" شود. میگویند: "ملاباشی در میان ناباوری همه سر در گوش ایرج میگذارد و ورد میخواند." اسد مذنبی، طنز نویس،



یاد ایرج عماد

گرامی باد



از: بابک یزدی

www.babakyazdi.com

babakyazdi@yahoo.com

ایرج را سالها بود که می شناختم. در ارتباط با کامپیوتر با هم آشنا شدیم. مدتی با هم کار می کردیم. دست به هر کاری می زد. ترجمه می کرد. کامپیوتر تعمیر می کرد. یوگا درس می داد. و از همه مهمتر سالها بود که با عفريت سرطان به خوبی مبارزه می کرد.

با ایرج حتی زمانی‌که با هم کار میکردیم بیشتر و هم زمان بحث سیاسی میکردیم. با هم اختلاف داشتیم و این اختلاف برای همیشه باقی ماند. ایرج شدیداً ضد مذهب بود و اسلام و محمد و قرآن و همه ی مقدسات مذهبی را به راحتی سکه پل می‌کرد. اختلاف من بیشتر با او بر سر این بود که من بیشتر ضد اسلام و خرافات و مذهب از هر نوع آن بودم و از موضع کمونیستی و سوسیالیستی به پدیده ها و از جمله مذهب نگاه می کردم و او در خیلی موارد ناسیونالیست و ضد عرب بود و مدافع ایرانی و ایرانیست، همانطور که در زیر بیشتر مقالاتش مشاهده کرده اید، همیشه می نوشت که "ایرانی بیدار شو!"

در هر حال ایرج دیگر در میان ما نیست؛ و از طرف خانواده اش مراسمی برای او تدارک دیده شده بود. در جریان جزئیات مراسم نبودم، ولی شنیدم که گویا بخشی از خانواده اش چون مذهبی هستند تمایل داشته اند که مراسمی برایش در مسجد بگیرند. البته باز هم شنیده بودم که ایرج وصیت کرده بوده که جسدش را بسوزانند و ... در هر صورت حق طبیعی خانواده است که به هر شکلی که تمایل دارند یاد عزیزشان را گرمی بدارند، مگر اینکه واقعا و اکیدا وصیتی بطور شفاف مخالف تمایل آنها نوشته شده باشد.

در نهایت مراسم در (نوهتل و در شماره 3 پارک هم) برگزار شد و تعداد زیادی از دوستان ایرج نیز در آن شرکت کردند. سالن 300 نفره تقریباً پر شده بود که بیشتر آنها نیز از هر فکر و عقیده ای حداقل سکولار و لائیک بودند.

متأسفانه به دلیل همزمانی این مراسم با جلسه ای دیگر دیر به مراسم رسیدم و زمانی‌که به مراسم رسیدم قسمت عمده ی مراسم تمام شده بود. اما با ورودم متوجه شدم که در بیرون سالن همه‌هم هست و هر کسی با دیگری بحث و گفتگو می کند. وقتی جریان را جویا شدم متوجه شدم که گویا مراسم شروع شده و به طور طبیعی پیش می رفته و کسانی هم صحبت هایی کرده و ... تا اینکه نوبت به آقای رضا مریدی نماینده پارلمان انتاریو از ریچموندیل می رسد و ایشان گویا مراسم را با روضه خوانی اشتباه می گیرد و شروع به روضه خوانی می کند؛ به این شکل که "بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا الیه راجعون و...." در این هنگام تعدادی از جمع در اعتراض به صحبت‌های ایشان سالن را ترک می کنند، چرا که با همین کلمات و جملات هزاران نفر را در ایران زندان، شکنجه، اعدام و سنگسار کرده اند و حالا شما که مثلاً لیبرال هم هستید و نماینده مردم کانادا در ریچموندیل همین چیزها را به ما تحویل می دهید؟!

گویا از جمعی که در سالن به احترام جمع و ایرج نیز مانده بودند نیز افراد بیشتری به صحبت‌های آقای مریدی اعتراض داشته اند و از جمله دو سخنران که اولی اسد مذنبی حسابی از دل آقای مریدی در آورده است و دومی نیز عزت مصلی نژاد (عمو عزت) بوده که ایشان هم به زبان ملاپتری همان حرفها را به جمع و آقای مریدی زده است. جالب اینجاست که بعداً گویا یکی از ژورنالیستهای نان به نرخ روز خور بیشتر از خانواده ایرج مدعی (**معترض**) اسد و عزت شده بودند که چرا این حرفها را زده اند.

راستش نمی دانم که اگر در جمع بودم چه می کردم. مطمئناً طاق‌ت شنیدن حرفهای اسلامی آقای مریدی را نمی داشتم و از طرفی دوست داشتم مثل اسد و عزت و همچنین در احترام به ایرج بدون اعتراض رسمی از سالن بیرون نروم. شاید در یک جمله من هم می گفتم "ببخشید جناب اما ایرجی که من می شناختم هر که بود و هر چه بود با این اوراد اسلامی، خرافی قرآن هیچ سر سازشی نداشت!".

یادش گرامی باد

پنج شنبه "سُرخ" در فرانسه آغاز شد

رادیو فردا :

اعتصاب سراسری روز پنج‌شنبه در فرانسه، اختلالی جدی در ساز و کار و بخش خدمات همگانی این کشور ایجاد کرده و گستردگی آن تا حدی بوده است که رسانه‌ها از آن به عنوان تعطیلی یک روزه فرانسه یاد کرده و آن را «پنج‌شنبه سیاه» لقب داده‌اند. در این اعتصاب کارمندان و کارگران بخش‌های دولتی، خصوصی، شرکت‌های خدماتی، حمل و نقل و خدمات درمانی فرانسه شرکت دارند. پیش‌بینی می‌شود که صدها هزار نفر از کارکنان بخش‌های مختلف اقتصادی روز پنج‌شنبه برای تظاهرات به خیابان‌ها بیایند و از دولت بخواهند که اقدامات تأمینی بیشتری در مورد شرایط کاری و دستمزدهای آنها صورت دهد. بنابر گزارش‌ها، اعتصاب‌کنندگان بیش از ۲۰۰ تظاهرات را در شهرهای مختلف فرانسه سازماندهی کرده‌اند.

بر پایه برخی نظرسنجی‌های منتشرشده، سه‌چهارم مردم فرانسه و اتحادیه‌های عمده کارگری از اعتصاب روز پنج‌شنبه حمایت کرده‌اند. بخش حمل و نقل از جمله بخش‌هایی است که این اعتصاب بیشترین تأثیر را بر روی آن گذاشته است. تمامی پروازهای شرکت هواپیمایی ایرفرانس لغو شده و حرکت قطارها نیز با تأخیر زیاد انجام می‌شود و امکان جابه‌جایی را در شهرهای فرانسه به حداقل رسانده است.

دلیل اصلی اعتصاب سراسری «پنج‌شنبه سیاه» اعتراض به بدتر شدن شرایط اقتصادی فرانسه و آنچه اعتصاب کنندگان آن را «نا توانی و بی‌کفایتی دولت در مدیریت بحران» می‌خوانند، اعلام شده است. در تابستان گذشته، به هنگام اعتصاب سراسری اتحادیه‌های کارگری، نیکولا سرکوزی، رئیس جمهوری فرانسه، گفته بود که کسی توجهی به این اعتصاب‌ها نمی‌کند و [اعتصاب‌ها] تأثیر قابل توجهی بر زندگی مردم ندارد. اما در اعتصاب روز پنج‌شنبه، تمامی مدارس، بیمارستان‌ها، شرکت‌های تولیدکننده برق، شرکت‌های سوخت‌رسانی، فلاتر پستی و حتی محاکم قضایی دست از کار کشیده‌اند.

نوک نیز حمله‌ها و انتقادهای اتحادیه‌های کارگری متوجه سیاست دولت در حمایت از بانک‌های فرانسه است. آنها به این معترضند که دولت، میلیاردها یورو برای حمایت از بانک‌ها هزینه کرده اما کمک چندانی به صنایع و بنگاه‌های اقتصادی دچار رکود نکرده است.

بر پایه پیش‌بینی‌ها تا پایان سال میلادی جاری آهنگ بیکاری در فرانسه به ۱۰ درصد خواهد رسید. خواسته اصلی اتحادیه‌های تجاری و کارگری آن است که رئیس جمهوری فرانسه سیاست و برنامه کاهش هزینه‌ها را به حال تعلیق درآورد و به جای آن توجه خود را به اقتصاد بیمار و دچار رکود کشور (فرانسه) معطوف کند.

اریک وُرت، وزیر دارایی فرانسه، اقدام اعتصاب‌کنندگان را محکوم کرد و آنها را به ترس‌آفرینی در زمان بحران و ناپایداری اقتصادی متهم کرد.

وزیر دارایی فرانسه گفت: «برای ابراز نظر، راه‌های دیگری جز اعتصاب هم هست. به تعطیل کشاندن کشور، متوقف کردن فعالیت بخش حمل و نقل، به زحمت انداختن مردمی که نگران آینده خود هستند، همه اینها، افزودن نگرانی بر نگرانی‌ها و شدت بخشیدن به بیم و واهمه آنها است.»

ندامتنامه محسن نامجو

خواننده رپ و واکنش شاهین نجفی

سروده شاهین نجفی در ارتباط با:

محسن نامجو ، سفر کریسدبرگ به

ج. اسلامی و مداحی محمد رضا لطفی

متن کامل توبه نامه محسن نامجو:

محسن نامجو در متنی که از سوی مشاور مطبوعاتی او در اختیار خبرگزاری‌ها قرار گرفته ، نوشته است: «بنده ، محسن نامجو ، طی این نامه بدون ذکر هیچ مقدمه‌ای بابت تبعات اجتماعی که تجربه شخصی و خصوصی‌ام این‌گونه در پی داشته ، به طریق زیر رسماً عذرخواهی می‌کنم « » . آقای سلیمی عزیز، من بزرگترین ضرر و زیان را از طریق سایت‌های اینترنتی که هیچ‌کدام متعلق به من نیست دیده‌ام و چندین‌بار برای پخش شدن غیرقانونی

کارهایم توسط مخاطبان ناشناس، مجبور به توضیح رسمی یا غیر رسمی شده‌ام. برادر عزیز تنها سایت رسمی متعلق به بنده که بعد از دانشجو شدنم در کشور اتریش تاسیس شده است با آدرس www.mohsennamjoo.at می‌باشد که هرگونه خطایی در آن مشاهده شود، مسئولیت آن مستقیماً متوجه بنده خواهد بود. می‌توانید خودتان ببینید و قضاوت کنید. « » .بنده در حال حاضر روی ۲ دعا از کتاب مفاتیح‌الجان ملودی‌های مذهبی ساخته‌ام.

همچنین ۳ ملودی مختلف متناسب با کلام اذان آماده ضبط و انتشار دارم که هر کدام از آن‌ها اگر خدا بخواهد می‌تواند برای روح ملت مسلمان ایران، مانند اذان مرحوم موذن‌زاده تا چند سال به یادگار بماند. « » .سه روز بعد از نوشتن این ندامت‌نامه قرار است در سافرانسیسکو و چند شهر دیگر کشور آمریکا روی صحنه بروم اما حلقه «و ان یکاد»ی که مادرم برایم خریده است را چه اینجا و چه در هر جای دیگر بر گردن دارم. باور کنید اگر پای ماجراجویی و مطرح کردن خویش در میان باشد می‌توان از شکایت‌هایی این چنین استفاده کرد و کار اقامت همیشگی در خارج از ایران را به سامان رساند، اما خداوند شاهد است که دوری از ایران برایم مرگ مسلم است"

«آقای سلیمی عزیز، بدین‌وسیله خواهش می‌کنم بعد از دریافت این عذرخواهی رسمی که رو به تمام ملت ایران می‌باشد، تا آن‌جا که ممکن است شما هم با مراجعه به آن «ناجوانمرد» از اشاعه بیشتر جلوگیری



فرمایید، باشد که روزی من شکایت رسمی‌ام را از آن آقا به مراجع تسلیم کنم. این درست مثل این است که کسی خدای ناکرده با دوربینش سر در شخصی‌ترین حریم‌های زندگی خصوصی من و شما کند

«قبلاً هم اقدام من به‌خاطر شرکت نجستن و قبول نکردن دعوت گروه‌های سیاسی خارج از کشور، توسط مراجع دولتی کشورم پس از بازگشت، مورد تقدیر واقع شده است. این پرگویی‌ها را اضافه کردم که بیرون بودنم از ایران، حمل بر سوءاستفاده یا خدای ناکرده موضع‌گیری در قبال ملت ایران و اعتقادات آنان نشود. چرا که اگر ایران اسلامی را نفی کنم یعنی بیش از 30 سال هوایی را که استنشام کرده‌ام نفی می‌کنم، یعنی مشخصاً خودم و تمام ریشه‌هایم نفی شده است و من چنین بی‌بته نیستم."»

جواب شاهین نجفی

شاید میشد این نوشته تجزیه ای باشد برای آنچه تو تجربه کرده ای، ولی افسوس میدانم تعزیه ای میشود برای ندامت نامه ات. برای کسی که اشتباه فهمیده شد. چه خوب که در این قسمت از تاریخ و جهانی تا افتخاراتمان سنگین تر شود ویکی بر شمار توابعین و نادمین و عریضه نویسان در گاه و بارگاه افزوده.

از سفره چه می جویی ... با خودت چه می گویی

این گناه بر گردن حافظه ی تاریخی ماست که از یاد بردیم وقتی گفتی که هیچ گاه در هیچ اعتصاب غذایی شرکت نکردی و با هیچ دانشجویی در روزهای خونین تیر ماه در هیچ سالی همراه نبودی و قلع و قمع قلم به دستان را به سکوت نشستی و با مخالفان این سیستم ۳۰ ساله که در آن زنده بودن را استنشام میکنیم هم سخن نشدی و عاملان بارگاه خلیفه از تو تقدیر کردند و با هیچ جمع مشکوکی پیوند نخوردی و دوری از این خاک سوخته برایت مرگ آور بود. نامجوی دوست داشتنی من. مرد نعره های رندانه در بلوز ترکیب شده با ناله های تاریخی. به شرمگاه این جنازه چنان لگد زدی که ازخوف سب متولیان و خادمان بقعه به علم کشی و سینه زنی کشانده شدی. آی سامری خفن شدی... در سه راه آذری کفن شدی

ای کاش زندگی را در فریاد های عاصی

لنگستون هیوز میشنیدی: بگذارید این وطن دوباره وطن شود بگذارید دوباره همان رویایی شود که بود. در راه نیشاور وقتی که دورز گوش میکردی حتمن میدانستی که چرا جیم موریسون از آمریکا هجرت کرد. از آیدای شاملو تاییدیه می گیری که اگر شاملو در قید حیات بود کارهایت را تایید میکرد. آیا از خود پرسیده ای که شاملوها چرا چنین شدند و چنان ماندند؟ نه می مانی سر بلند و نه هجرت میکنی خشمگین. قسم خروس را باور کنیم یا دم آقا را؟

تو امروز به یقین تنها می توانی مورد تایید شه‌ریار شاعر باشی. در این شک نکن و بدان از تو چیزی بیش از یک افتخار ملی هم وزن حسین رضازاده نمی سازند. هر آنچه خواندی آب بکش و دوباره آغاز کن. شاگرد کدام مکتب بودی که یکباره وان یکاد مادر از گردنت آویزان میشود تا از آن در روز خطر مایه بگذاری که این خود نفس توانایی آن خدا که واعصموا به حبل الله را فرمان می دهد نفی می کند و امروز اذان گو و دعا خوان ملودی های مذهبی شدی و قرار داشتی که بته دار بودند را در پنتاتونیک خواندن مرثی به عالم موسیقی عرضه کنی. مرا یاد میلان کوندرا میاندازی وقتی از رقصنده ها میگفت، وقتی که ماسکهای انسانی بر صورت دارند و در باطن منافع و مصالح شخصی خود را زمزمه میکنند. آری ما بی بته ایم که زنده بودن و نفس کشیدن در فضای مسموم و چندان انگیز ۳۰ سال سلطه و خفقان و بحران و تشویش و ریا و شرارت و زندان را انکار میکنیم. ما بی بته ایم که فقر و فلاکت و فشار و فرومایگی و رذالت و جهالت و خیانت را چشم در چشم قاریان حکومتی و مطربان ولایتی و مداحان مزد بگیر فریاد می زنیم. ما بی بته ایم که زنانمان را از حقوق انسانی خود محروم میکنند و چشم نمی بندیم، و مردان این سرزمین را به دار می آویزند و قتل عام میکنند و نظاره نمیکنیم. ای کاش به آن آزادی که مولایت حسین از ذلتی تاریخی هیهات میکشید کمی عشوه میکردی تا زمان در سوگت به مویه نمی مرد محسن جان. وقتی که برشت می گوید هنر پتکی ست که قرار است واقعیت را شکل دهد، تو در خلاف جریان آنچه آفریدی خودت را ویران میکنی. تو باب دیلان نبودی و نیستی اما گویی قرار است باب دلان کسانی شوی که یک خط از تو را نمیفهمند و امروز از تو به عنوان هنرمندی گمنام با شجاعتی توامان با خفتی تحقیر آمیز یاد میکنند.

از کدام ملت عذر میخواهی عزیز؟ تو که از نسل خودمانی و میدانی که ما در خلوت و آشکار به ریش و ریشه ی اینان که تو بته دار بودند را با آن می سنجی، می خندیم. اما به تو نمیخندیم. چرا که این روز ها محسن نامجو گریه دار شده است. حتمن حساب کردی و می دانی.

غم انگیز است که کسی گیتار جاز را در کنسرواتواری در اتریش تعلیم ببیند و مفاتیح الجنان بخواند و بلوز بنوازد و محسن نامجو هم باشد و سهمش را از ملتی طلب کند که او را کشته اند. مردمی که بدیهی ترین حقوق انسانی از آنها دریغ شده است و سینمایش ده نمکی ست و موسیقیدانش ...

تو اعتراض به واقعیت دردناک این زمین را هرج و مرج طلبی میخوانی وبه محافظه کار بودند می بالی و دلایلی داری که بعد ها می گویی. پس چرا ما از تمامیت تو فقط آن چند تا مثلن ترانه اعتراضی یا انتقادی را به قول خودت بر گزیدیم؟

چون تشنه ایم برای شنیدن، چون خسته ایم از انسان فرض نشدن، و باور کردیم که تو دردهایمان را از حنجره با قلت نعره می کشی. چشم بر این ستم فرهنگی که بر موءلفان و هنرمندان این سرزمین می‌رود میبندی و با کمال افتخار سانسور دولتی را مجاز میشماری و امروز به توبه میشنینی.

آی محسن دوست داشتی. کاش در همان کوچه- باغ های خراسان میماندی و کشف نمیشدی. کاش شاگرد حاج قربان نبودی. امروز حتی از آن عشق پانزده سانتی که به تو داشتیم نیز دیگر خبری نیست عزیز .

ما از تو عذر می‌خواهیم که اشتباه فهمیدیمت.

ما از تو عذر می‌خواهیم که با ترانه هایت زندگی کردیم و حق و حساب نپرداختیم.

هنوز در پی آنیم که آن عرش کبرایی با ما راه بیاید و ار نماینده اش در زمین امان بطلبیم. ما ثابت میکنیم که تایید گر این سفاهت محتومیم و دیازپام های مقدس را می بلعیم و هنوز سرنگ انسولین سهم ماست و خیابان شهید قندی سهم ماست و قبری که به آن می خندی و هیچ آینده ای و هیچ ...

«به بغض میشیند خنده، به نوار زخم بندیش گر ببندی، ره‌ایش کن ره‌ایش کن. »

سروده ای از شاهین نجفی در ارتباط با موضوع

داستان ماس که راس خاص خواست یه عدس

حالی بدم من به آریان که کمر برخه و مغزشون وولی وولی بخوره و دس تو دس هم لازم نیست مس باشن کریس دبرگ و رجب ور بزار ختم هر ی دیس و رجز بشه این کار دستور

" نه جلومو نگیر بزار بگم این حقیقتو بزار فاش کنم راز این خیانتو

این شعر به پنج زبون میره ترجمه میشه واسه کسیکه لایمی میکشه تجربه بشه

کسی که واسه پول یه ملت و فروخته میخواد کنسرت بده تو این زمین سوخته

حالا تهرون از لندن واست امن تره کنسرت تو ایران از نون شب واجب تره

ولی من میدونم که تودل تو چی می گذره هنوز دیر نشده به خودت بیا بهتره

تو نمیشناسی کوچه پس کوچه های این شهرو نمی دونی یه ذره از درد این مردمو

تو تو شهر خودت گنگستر دیدی اینجا مامورا گنگستر شنیدی؟

آره امن واسه تو بیست تا بادیگارد داری هنوز جایی نرفتی که شلوارتو در بیاری

شده جلو دیگران یهو ضایع کنن میدونی تو چک چیه وسط جمعیت

تو که مایه رو می گیری اینا بازیه فقط یکی سود می بره از قصه راضیه

ولی رو سن نیگا نکن به چش مردم شاید چش یه بچه زل بزنه بهت

شاید پاکی اون به بگیردت یه لحظه به جوش بیادشاید اون غیرتت

عمو کریس نخون نخون تاوون داره مهم اینه که فقط واست پول توش داره

ببین عمو کریس واسه من از صلح قصه نخون یه بلیط از کنسرتت سه شب شام واسمون

نیگا نکنکه راحت قرار بری رو سن اینجا گوجه گرونه که نمی زنن بهت

اکی دیر واست دوباره کسب شهرت ولی تو استفاده کن قشنگ از این فرصت

میخوای مثلن چی بگی ؟بگی صلحدوستی؟ ولی تو یه گرگی که رفتی توی پوستین

عجب! دو روزه فهمیدی اینجا آزادی کسی غمگین نیست همه جا شادیه

حتمن دانشجو ها رفتن اوین مهمونی بگو که آماری نداری از بند و زندونی جمع کن بساطتو معنی عشقت چیه بدون که خفقان تو جامعه بد دردیبه

ما هشتو نه مون پیچ به هم باز شدنی نیست تو مٹ اینکه اصلن تو باغ نیستی کریس

آره تو زاییده ی همون استعمار پیری که آدما رو می خوائن تو بند و اسیری

مگه شما نبودین دشمن خونی گاندی آقای کریس دبرگ تاریختو که خوندی

سانسور خوبه واسه تو که فرقی نداره تو کاری می کنی که فقط واست پول بیاره

من که لطفی نیستم یهو بشم منقلب یه روز توده ای یه روز ریشوی منقلب

اینجا باید دستمال بکشو اذان بگی اینجا یا تو ارشادی یا توی زیر زمین

اینجا اگه خودتو نفروشی باختی نامجو اگه باشی یه کاری واسشون ساختی

یه تریپ باید بیای از مولا علی یا هو کریس دبرگ همون ممدلی

نه عمو به هیکل تو نمیاد این حرفا تو لاوی نازی یهچیز تو این مایه ها

نه تو معترضی نه آریان صدای نسل ماست آریان که در گیر قرو کمرو این حرفاس

ببین از رپ و راک کیا مجوز دارن جز اونا که هر چی ارشاد گفت می خونن

برو بپرس حقیقت لخت تو خیابون میدونی چن نفر واسه موسیقی ویلون

بپرس چن نفر واسه هنر آواره شدن چقد از جوونا تو سری خوردن و بریدن

کریس به خودت بیا آخر عمری برات بده یه روز میاد که از این کارت میشی شرمنده

از صفای این مردم سواستفاده نکن کریس برگرد برو تو همون انگلیست بخون

عمو کریس نخون نخون تاوون داره مهم اینه که فقط واست پول توش داره "

<http://sharr.blogfa.com>

روشنگر: محسن نامجو در ماه مارس در تورنتو کنسرت دارد

اگر از روشنگر می آموزید و آنرا در مبارزه با مذهب و خرافات موثر می دانید با کمک ما لی خود آنرا یاری نمائید.

مذهب و ارزش..... **ادامه از صفحهٔ (۳)**

البته، در مورد مذاهب دیگر این موضوع نیاز

به یک بررسی مشخص و جداگانه دارد. اما بهرحال، يك چیز مسلم است و آن این که مذاهب توحیدی همگی اشکال متفاوت جنبش واحدی بوده اند و علیرغم تفاوت های جزئی اشان در روش ها و نحوهٔ اصلی عملشان، در همه جا یکسان بوده اند. بعلاوه، این امری روشن است که استقرار نظام مالکیت خصوصی با همه مخلفات والصاقات نظری و عملی اش بدون بکار بردن زور و خشونت ممکن نبوده است، چرا که گمان نمی رود کسی عقیده داشته باشد که انسان ممکن است طوق بردگی را داوطلبانه به گردن خود ببندازد.

با اینحال، يك تفاوت میان اسلام و مثلا مسیحیت وجود داشته است و آن اینکه مسیحیت زمانی در میان مردم تحت قلمرو رم نفوذ کرد که هزاران سال از سرکوب خونین آنان بدست این امپراطوری و قدرتهای سرکوبگری که قبل از آن در این منطقه سر بر افراشته بودند گذشته بود. در حالیکه اسلام با مردمی مواجه بود که بعنوان یک جامعهٔ نیمه بدوی حداقل هنوز در مقیاس وسیع طعم سرکوب را نچشیده بود.

از اینرو، برده و پرولتر سرکوب شده قلمرو رمی با انسان آزاده و سرکش عرب بدوی روحاً و تاریخاً متفاوت بود. آنچه که اکنون و در حال حاضر داشت به سر عرب بدوی می آمد، یکی دو هزار سال قبل به سر انسان هائی که در قلمرو رم می زیستند آمده بود. فی المثل ما می دانیم که در اورشیلیم و به عبارت دقیقتر ایالت عربیهٔ رم (سوریه، مصر و اورشیلیم)، نه تنها تاریخ پیدایش اولین دولت طبقاتی به دوران نبائیون و قبل از آن در بیش از یکهزار سال قبل از محمد بازمیگشت، بلکه مردم این مناطق بعدا نیز بارها زیر سرکوب قدرتهای اشغالگر یونانی و رمی سرکوب شده بودند، و از این نظر با عرب بدوی تفاوت اساسی داشتند.

بنابراین، اگر برده و بینوای قلمروی رمی بعضا آماده بود تا طبق آموزش مسیح سوی دیگرصورت اش را نیز برای سیلی خوردن داوطلبانه به جلو آورد، این بخاطرآن بود که قبلا طعم سیلی را برسوی دیگرصورتش چشیده بود، در حالیکه عرب بدوی مانند سرخپوست آمریکائی نه تنها هنوز سرفرازانه قدم بر می داشت، و پاسخ سیلی اول را قبل از آنکه بخواهد بر صورتش وارد آید با شمشیر می داد، بلکه خلقی مسلح بود و همواره دستش برای رفتن به سوی سلاح آماده. برای همین هم اسلام، همچون مهاجر مسیحی اروپائی، چاره ای نداشت جز اینکه وظیفهٔ سرکوب را خود بدست بگیرد.

البته محمد یک فرد عامی بیش نبود و وقوف اش به اینگونه مسائل جز از طریق تجربهٔ کور و خودبخودی امکان نداشت . برای همین بود که وقتی که تبلیغات مسالمت آمیزش در مکه به جائی نرسید، خود واقعیت عملی از راه کوشش و خطا به او نشان داد که جز از راه خشونت و زور بطریق دیگری نمی تواند نظرات عقب افتاده و ضد انسانی اش را بر مردم عرب تحمیل کند، و همین کار را هم کرد. یعنی کار سرکوب مردم عرب را برای قبول نظرات و نظام برده وارانہ اش خود بعهده گرفت. از اینرو بود که اسلام، گسترش و رواجش، به معنی واقعی کلمه، نه در مکه بلکه در مدینه، یعنی دقیقا در جائی شروع شد که تیغ خونینش بگردش در آمد.

بنابراین، مذاهب دیگر، اگر هم در جائی بدون خشونت در میان مردم نفوذ کرده باشند این امر دلیلی جز این نداشته که در مورد این مردم خشونت و سرکوب قبلا توسط دیگران انجام گرفته بوده است

فرد ایده آل در جامعهٔ بدوی عرب اکنون ما کم و بیش نسبت به خصوصیات اخلاقی و روحی اعراب بدوی

یا بقول محمد نظام "جاهلیت" آشنا هستیم. نظامی که در آن، خصوصیات باقی مانده از نظام بدوی و ماقبل تاریخ هنوز بکلی از میان نرفته و هنوز بر زندگی مردم سایه افکنده بود. نظامی که در آن انسان هنوز با مفاهیمی چون بردگی، خفت و خواری ، سوء استفاده و ترس از دیگران ، و سر خم کردن در برابر آنان، آشنا نشده بود. هنوز روح آزاده، حساس و شادش در زیر ماشین سرکوبگر و حریص جامعه طبقاتی شقه شقه و منکوب نشده بود. هنوز هدفش از زندگی لذت بردن از آن و شاد زیستن در آن بود، و هنوز با تمام وجود پایبند خصوصیاتِی مانند مروت، جوانمردی، راست گویی و صراحت، مهمان نوازی، وفاداری به قول و کلام و احساس مسئولیت جمعی،و امانت داری بود، و در یک کلام، اخلاقیاتش هنوز اخلاقیات انسانی، پاک و بدور از حيله گری ها و تبه کاری های انسان عصر تمدن بود .

در جامعه بدوي عرب در زمان محمد نیز، هر چند اخلاقیات نظام مالکیت خصوصی به میزان زیادی نفوذ کرده و جامعه عرب را بخصوص در شهرها به تباهی کشانده بود، لیکن هنوز نتوانسته بود آنرا بطور کامل از میان ببرد. بعبارت دیگر، جامعه بدوی، هنوز بطور کامل بند ناف خود را از جامعه پیشین نبریده بود .

در این فصل سعی من بر این بود تا خواننده را هر چند بطور فشرده و مختصر، ولی تا حد ممکن، با تکیه به اسناد و مدارك انکار نا پذیر ، با اخلاقیات و خصوصیات انسانی و آزادهٔ عربِ بدوی، و با آنچه که اسلام از آن تحت نام تحریف آمیزِ خصوصیات انسان عصر "جاهلیت" نام می برد، آشنا سازم . با این حال دریغم آمد تا جمع بندی خود را در این مورد بدون آوردن قطعه زیبا و دقیق نویسنده فرانسوی"ماکسیم رادینسون" به پایان نرسانم. او در توضیح فرد از نظر اخلاقی ایده آل در جامعه بدوی عرب چنین می گوید:

"مرد ایده آل صاحب بالاترین درجه خصلتی بود که مروت نامیده می شد، و شامل شجاعت، شکیبائی و بردباری، وفاداری به جمع و به قیودات اجتماعی، بخشنده گی و دست و دل بازی ، و میهمان نوازی بود. احساس نزدیکی به يك چنین ایده آلی به مرد احساس آبرو و حفظ شرف منداد. تخلف از مقررات اخلاقی صحرا او را در معرض توهین و درنتیجه از دست دادن این حس آبرو و غرور قرار می داد. در میان اعراب بوضوح دیده می شد که این الزام اخلاقی به حفظ آبرو و شرف جای بسیاری از عملکردهای مذهبی را می گرفت . هیچك از این ایده آله‌ا، هیچك از نیروهایی که زندگی اجتماعی و فردی عرب را نظم می داد، پایه ماوراء طبیعی نداشت . همه چیز به انسان ختم می شد. انسان معیار نهائی تمام چیزها بود. اما انسان دراین معنا عبارت از انسان اجتماعی بود- انسان عضو کلان و قبیله اش. تنها چیزی که انسان و فعالیت های او را محدود میکرد دخالت سرنوشت کور (یعنی طبیعت و بعربی دهر) یعنی مرگ بود. این حقیقت داشت که در نظر فرد عرب، سرنوشتِ مرگ چیز بیرحم و تراژیکی بود، و راه فراری از این دید اساسا بدبینانه از زندگی، جز کامجویی عجولانه از لذائذ تند و زودگذر آن وجود نداشت. با این وجود از نظر عرب بدوی، فعالیت انسانی امکان تأثیر بر انعطاف ناپذیری سرنوشت (و امتیاز بیشتر گرفتن از آن) را ممکن مساخت. عرب بدوی ممکن بود خرافاتی باشد، اما در ضمن فردی واقع بین و رئالیست بود؛ چرا که زندگی سخت صحرا او را وامی داشت تا زندگی اش را کمتر بر اندیشه های لاینتاهی و بی حد و مرز، بلکه بر ارزیابی دقیق از قوت و ضعف خود و محیط اش طرح ریزی کند."11

قطعه بالا زیباترین ، عمیق ترین و واقعی ترین قطعه ایست که طرز زندگی و اخلاقیات انسان بدوی را در شبه جزیره عربستان قبل از اسلام توصیف می کند. براستی نیز که انسان بدوی عرب ، درحد امکانات

تاریخی زمان خود، با دیدی واقعا ماتریالیستی و مدرن به زندگی نگاه می کند .

او در عین حال که انسان را محصور شرایط مادی و سرنوشت (یا دهر) می داند، ولی از امکان تأثیر گذاری بر این سرنوشت در محدوده تاریخی خودش غافل نمی ماند. او در اینکه مرگ سرنوشت محتوم هر انسانی است تردید ندارد و آنرا بعنوان يك واقعیت تلخ می پذیرد، ولی هرگز تسلیم آن نمی شود، و با شتاب در لذت بردن از لذائذ "تند و سرکش زندگی" می کوشد تا باین طریق با فناپذیری و زودگذری آن مبارزه کند. این از نظر من مدرن ترین و علمی ترین نحوه برخورد به زندگی است . حقیقتی که علم روانسازی در قرن بیست و یکم یک لحظه هم در صحت آن به خود تردید راه نمی دهد. در واقع نیز، تمامی بنای روانشناسی مدرن در عصر ما بر پایه چنین دیدی از زندگی و نحوهٔ گذران آن قرار گرفته است.

آیا تحریفی وحشتناک تر از این هست که انسان وحشی و ریکار عصر تمدن، برای پوشاندن زشتی های اخلاقی خود، انسان والای بدوی را اینچنین ناجوانمردانه، وحشی و متعلق به عصر جاهلیت بخواند و خود را آگاه و متمدن؟ آیا چنین دروغ و تحریف بزرگی قابل تحمل است؟

سیامک ستوده

سنگسار

عسگر آهنین

خار می روید به بستان وُ گُستان شما ناله ی جُغد آید از گُل ـ بُلُبلستان شما
سنگسار وُ چوپه ی داراست، اخبارِ وطن آه از آن قربانی ی محبوسِ ایمان شما!
صبحگاهان، نیمه جان، برتن کفن، بارِ دگر کشته شد، زن در هُجومِ سنگساران شما
دینِ تان با سنگسار وُ دار می یابد قوام؟ می شود قانع به خون شیطان وُ یزدان شما؟
دینِ رحمت، باعثِ زحمت شد آری، پس کجاست رذِ پایِ آن «رحیم» وُ، نیز، «رحمان» شما؟

صبحگاهان خون جَهد، خون از سپیدایِ کفن می جَهد بر جاتمازِ صبحگاهانِ شما!

من نمی‌دانم چه باید گفت کاتش بر شود عاقبت از آن قتلac. سنگباران شما!

تا من وُ امثالِ من درگیرِ امثالِ من اند، کی به پایان می رسد خونبارہ- دوران شما؟

آدمکشان نازکدل

رضا علامه زاده

بی‌تردید عکس تازه‌ی جنایتکار جنگ بالکان، رادوان کارادزیچ را دیده‌اید. من وقتی برای اولین بار او را در هیئت تازه‌اش دیدم بلافاصله قیافه‌اش به نظرم آشنا آمد. مطمئن بودم او را به همین شکل و شمایل جایی دیده‌ام. شما هم شاید مثل من در وحله اول دقت نکرده باشید که اگر او به جای گیره‌ی مو، عمامه سرش می‌گذاشت عین همپای دیگرش آقای حامنه‌ای می‌شد. می‌گوئید نه، به این دو عکس نگاه کنید:



آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

این سال‌های مخفی زندگی کردنش، علاوه بر روانکاوی و پزشکی، شعر هم برای کودکان می‌سروده. این کارش مرا به یاد یکی دیگر از همپاهای سابقش انداخت که وقتی با دستی آلوده به خون هزاران زندانی سیاسی در ایران از این دنیا رفت، پسرش احمد خمینی، دیوانی از اشعار عارفانه او را منتشر کرد. وای از این نازک‌دلانِ آدمکش!

رضا علامه زاده

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

آیت‌الله خمینی

برای خرید می‌توانید به کتابفروشی های سرای بامداد و پگاه و یا تلفن روشنگر 905-237-6661 مراجعه فرمایید

همکاری های حزب توده با « کا. گ. ب. » و جمهوری اسلامی در دستگیری و سرکوب انقلابیون و مخالفین در انقلاب ۵۷

کتابخانه حقیقت

کتابچه حقیقت

**همکاری های حزب توده با ک ج ب و
جمهوری اسلامی در دستگیری و سرکوب
انقلابیون و مخالفین در انقلاب 57**

بخش آخر

چگونگی دستگیری رهبران حزب

پیروز دوانی

جوادارتشیراردرشبکه مخفی واردنکردندوژیلایسیاسی که که درآغازبه شبکه مخفی منتقل شده بودازشبکه مخفی به شبکه علنی منتقل شدوتحت مسؤولیت هاتقی قرارگرفت .درجلسات فوق در رابطه با مسائل مختلف تصمیم های جدی اتخاذشد.ارتباط با شوروی ها به طورکلی قطع شده بود .جوانشیرتأکید داشت بایدبا آنها ارتباط گرفت ونظرآنها راجوبا شدکه چه کاری باید انجام داد، حتی اودرجلسات خصوصی به پرتوی یکبارگفت :که شاید بهترباشد که این سازمان نظامی راتحویل شوروی ها داد، درضمن جوانشیر اعتقادداشت که مصوبه رهبری که براساس آن اعضای رهبری حزب باید به خارج می رفتند واجراننده بود،حالا بایداجراشود، همچنین عده ای ازکادرهای حزبی برای تحصیل حزبی به خارج ازکشوربروند .ولی بایداول با شورویها تماس برقرارشودوآنها موافقت کنند .جوانشیربرای اینکارپیشنهاد کردکه ابراهیمی برای تماس باشوروی به خارج برود .تمامی مقدمات کارنیزانجام شدکه درروزآخروزمان رفتن ابراهیمی جوانشیرحرف خودراپس گرفت وگفت ممکن است درآینده بگویندکه جوانشیرهمه را ردکرد تاخودش درایران کنترل حزب را به دست بگیرد، ازسوئی طبری درخانه ای مخفی شده بودویک زوج مخفی سازمان به عنوان پوشش درآن جازندگی می کردند این زوج به سعیدآذرنگ وپرتوی گفته بودند که طبری همه مارادیوانه کرده است زیراطبری همیشه می گوید دنیا صفحه شطرنج است ودوقطب شوروی وامریکا دوطرف صفحه شطرنج نشسته اند وصفحه دنیا راآرایش می دهند .صفحه سیاست جهان وهمه چیزورقابیت وتنازع وسازش این دوقدرت حل می شود.

دهه هفتاد پیشرویهایی سوسیالیستی ودهه هشتاد حرکت وهجوم متقابل نیروهای امپریالیستی ومتعاقب آن باید هجوم سوسیالیسم شکل بگیردوشورویها خودراماده هجوم می کنند، ولی درحال حاضرعقب نشینی تاکتیکی کردند. و این گردش به راست درحکومت ایران، جزئی ازعقب نشینی تاکتیک است، زیراارژیم ایران به شوروی وابسته است. خمینی ازطریق سوریه یا الجزایربا شورویها ارتباط دارد وبه خمینی می گویند چه بکنند .این گرایش به راست درعرصه اقتصادی ایران شبیه همان طرح"نپ"است. جریان حمله امریکائی ها در طیس نیزتوسط شوروی هاسرکوب شد .پس هرچه زودترباشوروی تماس بگیریم وکسب تکلیف کنیم، ما قطب نمای خودرابا کیانوری که باشوروی ارتباط داشت ازدست داده ایم وگیج شده ایم وفعلأ نباید سیاست خودرانسبت به حکومت عوض کنیم، درجلسه هیأت سیاسی درنوروز ۶۲ اراطلاعیه های دادستانی واضافه شدن اتهامات دراین اطلاعیه قاعدتاً باید این برداشت به وجود می آید که تحت فشاربازجوئی ها اعترافاتی صورت گرفته ومسائل جدیدی لو رفته باشد.اما این واقعیت بیشترنوطنه دادستانی قلمداد می شد.ازسوئی دیگر سعی می کردند، ردواثرکیانوری را پا ککنند، باید تمام تشکیلات حزب رابه خارج می فرستادند، ولی درهرصورت هیچ کس تصوراینکه کیانوری در بازجوئی ضعیف نشان دهد راردنمی کرد. جودت اعتقاد داشت که بایدپیشنهاد دادستانی مبنی براینکه اگرحزب رهبریت جدیدرامعرفی ومطرح کند، می تواند دوباره فعالیت کند، راقبول کرد که همگی اعضاء درجلسه هیأت سیاسی این پیشنهاد راردکردند،دراین جلسه طبری می خواست همان تحلیل صفحه شطرنج جهانی ونقش شوروری را مطرح کند که جوانشیرحرف اوراقطع کردوگفت ما که ازمسائل خبرنداریم،هاتقی وپرتوی تحلیل کردندکه

گردش به راست کاملاجدی است وسیاست ما نباید سیاست دیگرنبايد دفاع ازخط امام وتقویت آن راتبلیغ کنیم، بلکه باید مستقیماًدرجهت بسیج مردم عمل کنیم.جوانشیربا این خط مشی وافراد درآن مخالف بودومی گفت،نباید تصورکرد که ما شرایط فوریه واکتبررامی گذرانیم(اشاره به دومرحله انقلاب روسیه)طبری پیشنهاد داد که هیأت اجراییه ای ازپرتوی، هاتقی وجوانشیرتشکیل شودکه مسؤولیت ها را به آن تفویض کنند، ولی جوانشیرگفت هیأت اجراییه تشکیل می دهیم، ولی مسؤولیت تفویض نمی کنیم .جوانشیرآرزو می کرد که شاید جمهوری اسلامی رهبران حزب را در رابطه خاصی با شوروی معامله ودرمرزتحویل دهد.

ازسوی دیگردرجریان بازجوئی ها اسامی کبیری وعطاریان لورفته وازاین روطلاعات سپاه اطلاعات غلط وگمراه کننده دراختیارکبیری می گذاشتند، درعین حال بخش اطلاعات سپاه می دانست که دریک سری ازنهاهای اطلاعاتی مانند اطلاعات نخست وزیری عوامل نفوذی وجوددارد، بنابراین ازآنها اطلاعات می گرفتند، ولی به آنها اطلاعات نمی دادند .کبیری با شعبه مربوط به نیروهای سلطنت طلب دراطلاعات سپاه ارتباط داشت .در فروردین ۶۲ اسامی افرادی ازسازمان نظامی توسط بازجوها شناسائی شده بود، ازسوی شعبه مربوط به حزب اطلاعات غیرواقعی رابه شعبه سلطنت طلب وسپس به کبیری می دادند، به طورمثال اطلاع داده بودند که کیانوری قهرمانانه مقاومت میکند وگفته است که حاضرنیستیم به شما بازجوئی پس بدهیم وباید دردادگاه علنی محاکمه شویم وبما می گفتند که بازجوها می ترسند که به تنهایی پیش کیانوری بروند، زیراتحت تأثیراوقرار می گیرند، هم چنین کیانوری ودوستانش

اززمان بازداشت تاکنون بازجوئی پس نداده اند، این اطلاعات راهتقی باورمی کرد، ولی جوانشیربا تردید به آن نگاه می کردولی درمجموع به خوش بینی ها دامن زده می شد، تا اینکه دراواخر ۶۱ واویل اردیبهشت ۶۲ ازکانالهای دیگرازجمله حزب وسازمان فدائیان اکثریت که آنها هم ازیکي ازآزادشده های کميته ۳۰۰۰ فهمیده بودند که عموی رابا برانکارد برده وپاهایش راباندپیچی کرده بودند، درهرصورت خبرشکنجه رهبران حزب رسیده بود وتأثیری احساسی ومخرب دربقیه افرادداشت، با پیشنهادهاتقی وپرتوی نامه سرگشاده خطاب به مجموعه مقامات مسؤول کشوردمرورد شکنجه رهبران حزب دراردیبهشت ماه ۶۲ صادروازگرایش به راست درسیاستهای حکومت سخن گفته شد، روز ۵ اردیبهشت ماه خبرهائی به رهبران رسید که به زودی ضربه دوم به حزب احتمالاً در ۱۱ اردیبهشت ماه واردخواهدشد .به طورمثال ابوالقاسم سرحدی زاده به برادرش که توده ای بود گفته بود، همین روزها همگی توده ای رادستگیر می کنند. تصمیم گرفته می شودکه جلسه ای ازبخش فعال چهارنفره پرتوی،هاتقی،ابراهیمی وجوانشیرتشکیل شود وتصمیم گیری های کامل اتخاذ شود که بقیه افراد رهبری را ظرف دویاسه روزازکشورخارج کنند. تصور آنها این بودکه ضربه دوم متوجه بخش مخفی نیست .جلسه ای در ۱۶ اردیبهشت ماه شب درمنزل راسخ قاضیائی تشکیل وتصمیم گرفته شدکه پرتوی هرچه سریعتربرای انتقال طبری، حاتمی، گلاویز، جودت ودانش به خارج ازکشور اقدام کند .گرچه جودت اظهارکرده بود که به خارج نمی رود .لیستی ازاسامی افرادی که می بایست به خارج ازکشورمنتقل شودوهم چنین اسامی افرادی که می باید جانشین هیأت سیاسی مشخص شود، توسط جوانشیرآماده شده بود .پرتوی درخانه سعید آذرنگ زندگی میکرد .ساعت حدود ۱۱ شب پرتوی می گوید که باید برود وگرنه سعید آذرنگ نگران می شود.جوانشیردرابتداتأکید داردکه پرتوی ازجلسه خارج نشود،ولی با اصرارپرتوی به او می گوید که زودترازساعت ۱۱ شب جلسه راترک کند.



پرتوی ازجلسه خارج میشود ولی جلسه همچنان ادامه داشت .درست یک ربع بعداززمانی که پرتوی به منزل آذرنگ میرسد یعنی ساعت ۱۲ شب مأموران امنیتی به منزل آذرنگ وارد می شوند وآذرنگ همسرش گیتی وهم چنین پرتوی رابا خود می برند .درواقع همه مراکزشناسائی شده ولورفته بود وضربه همزمان به همه مراکزعلنی ومخفی حزب یک جا وارد شد .نیم ساعت پس ازخروج پرتوی ازمنزل راسخ، مأموران امنیتی به منزل راسخ می ریزند وهمه رابا مدارک روی میزدرجلسه می گیرند .بعدها جوانشیرگفته بود که پرتوی عامل جمهوری اسلامی بوده است .زیرا هرچه درآن شب به اوگفته بودیم که همین جا بمان، اوچنین نکردوازجلسه بیرون رفت وپس ازبیرون رفتن او مأموران به خانه وارد شدند وهمه را دستگیرکردند ولی درهرصورت پرتوی نیزهم زمان با آنها درمحل دیگری(خانه سعیدآذرنگ) دستگیرشد.کیانوری وعموی هم اکنون نیرحتی تأکید دارند که پرتوی حداقل تازمان دستگیری خود دراردیبهشت ۶۲ عامل جمهوری اسلامی نبوده است.

ازساعت ۱۲ شب ۱۶ اردیبهشت دستگیری مرحله دوم انجام شد .اواسط روز ۱۷ اردیبهشت قسمت هائی ازمصاحبه کیانوری وعموی وبه آذین را برای برخی از دستگیرشدگان نشان می دهند، پرتوی را پیش کیانوری می برند وکیانوری با سفارش قبلی بازجوها به اومی گوید که ما دراین جا به این نتیجه رسیده ایم که هیچ چیزرا ازجمهوری اسلامی مخفی نکنیم وبه بیان واقعیات توصیه می کند.اکثریت افرادی که به دنبال ضربه دوم اردیبهشت ۶۲ دستگیرشدندزیاد درمعرض شکنجه قرارنگرفتند، چراکه اعترافات اصلی صورت گرفته بود ودرعین حال این افراد اصلاً روحیه خوبی برای مقاومت، عدم انجام مصاحبه یا عدم اعتراف نداشتند،

جوعوممی درزندان جوروحیه تسلیم وشکست وعدم مقاومت بود، به طوریکه اکثریت مطلق این افرادضمن اعلام توبیه، مسائل خطرسازراازخوددورمی کردند وبه دوش دیگری می انداختند، همه آنها دراین فکربودند که گلیم خود را ازآب بیرون کنند وبرای آنها جان دیگررفقا وموقعیت حزب مطرح نبودبه جز عبدالحسین آگاهی و تقی کی مش که درمراحل اولیه بازجوئی شهید شدند، تمامی افرادی که درضربه اول دستگیرشده بودند،حاضربه مصاحبه شدند وبه جررحمان هاتقی که درمرحله ای ازجوئی شهیدشد، تمامی افرادی که درضربه دوم نیزدستگیر شده بودند،حاضربه مصاحبه شدند،اما بازجوها ازهمه افرادمصاحبه نگرفتند ودرتلویزیون سراسری نیز مصاحبه افرادی را که معروف بودند، پخش کردند،درزندان پیشنهاد میزگرد را درهمان ماههای اول شخص کیانوری به بازجوها میدهد، درواقع طی یک نامه به آنها دویپیشنهادمیدهد که:

۱ میزگردی ازرهبران حزب برگزارشودوتاریخ وتخلفات حزب بررسی شود.
۲ میزگردی ازتمام رهبران جنبشهای چپ درایران تشکیل شود که دررابطه با تاریخ چپ ومارکسیست ها بحث شود، تا ریشه جریان مارکسیستی وچپ درایران ازبین برود.

لازم به توضیح است که میزگردرهبران حزب درشهریور ۶۲ ومیزگردرهبران چپ درنیمه دوم سال ۶۶ دراوین برگزارمی شود.میزگرد رهبران حزب درشهریور ۶۲ درچندین نوبت درجلسه جداگانه وکنترلهای متعدذبازجوها ازلویزیون سراسری پخش شد، دراین میزگرد رهبران حزب به افشای حزب وعملکرد آن پرداختند، مجری این شوی تلویزیونی محمدعلی عموی بود.

*درمراحل بازجوئی دریک سال اول، رهبران حزب همه اطلاعات خودرا دادند وکاملأشکسته وخرشدند، بیشترین شکنجه ها درفاصله دوضربه بود، درضربه دوم یا شکنجه نشدنن یا خیلی محدودشکنجه شدند.همه افراد اطلاعاتی راکه دراختیارداشتند به بازجوها ارائه دادند .تمامی کادرها، افرادزیرمجموعه خودرامعرفی

کردند، چگونگی قرارهای خودرامی گفتند وسرقرارنیزمی رفتند وحتی تا چندهفته بعدازدستگیری ضربه دوم بسیاری ازپایینی ها، سرقرارها دستگیرشدند .یکی ازعلت های اصلی ضعف روحیه ناشی ازمصاحبه رهبران به ویژه عموی بود، پس ازاین مصاحبه خیلی ها دواطلبانه اعلام کردند که اطلاعات خودرامی دهند، افراد شکسته شدند، هیچ کس سرموضع خودنبود، ازجمله عموی به اصفهان رفت ودرآن جا برای زندانیان سخنرانی کرد .درپیدادگاههای فرمایشی، محاکمات آغازمی شود .دراواخرسال ۶۲ دردادگاه نظامی سیزده نفراسازمان مخفی حزب حکم اعدام گرفتند، حکم اعدام سه نفرمعزز، شجاعی ومغازه عابدتأیید نمی شود، حکم اعدام ۱۰ نفر تأییدیه همه ابلاغ می شود ووصیت نامه می نویسند، قبل ازاجرای حکم اعدام این ۱۰ نفررا به حسینیه اوین می آورند که برای دیگران سخنرانی کنند واین درحالی است که همه آنها می دانستند، ساعتی بعد اعدام می شوند .افضلی گریه می کند ومی گوید که نمی دانسته مسأله جاسوسی درمیان است.عطاریان اظهارندامت کرده توبه می کند، کبیری ازکارخود اظهارتأسف می کند. جهانگیری سخنان مفصل وانتقادی دررابطه با مناسبات درون جامعه کرده وموضع گیری انتقادی نسبت به حزب توده وشوروی ابراد می کند، بقیه افرادسخنی نگفته واعلام می کنندکه حرفی ندارند.جمعیت علیه حزب توده شعارهائی میدهند.سپس ۱۰ نفر زندانی راساوبرمینی بوس به میدان تیر(سالن سرپوشیده درزندان اوین)می برند، دقایقی بعددرحسینه اوین لاجوردی با بی سیم خبرمی گیردوبه جمعیت اعلام می کند که هم اینک آنها به درک واصل شدندوجمعیت هم چنان علیه حزب توده ونیرباران شده ها شعارمی دهند.

درسال ۶۳ همه زندانیان توده ای به اوین منتقل می شوند.دراتاقهای در بسته رهبران حزب حتی به هم فحش و ناسزا ی ناموسی می دهندوزدوخوردمی کردند.دراواخراتابستان ۶۲ پس ازانجام دادگاههاموسوی نماینده آیت الله منتظری به زندان آمده ومی گوید که راجع به سرنوشت رهبران حزب دونظرووجود داشت یکی نظرآقا(منتظری)این بود که شدت عمل نباشد ورهبران حزب اعدام نشوند وازآنها استفاده شودونظردیگراینکه می گفتند که بایدهمه آن افراداعدام شوند. ولی نظراقا غالب شده است .پس ازآنکه رهبران حزب پی بردند که دادگاهها انجام شده وخطراعدام تهدیدشان نمی کند، بسیاری ازآنها تغییرروحیه دادند وبه موضع دفاع ازفعالیات قانونی حزب پرداختندوحتی شخص خودراازتخلفات حزبی میرا دانستندوتخلفات راعمدتآثاشی از عملکردبرخی ازرهبران حزب وبه ویژه کیانوری می دانستندکه بدون اطلاع آنها انجام گرفته است .ازهمان دوره نیردرگیری بین رهبران شدت می گیرد، کم کم برخی ازآنهاوضع می گیرند ودوباره سرموضع دفاع ازخط مشی قانونی حزب قرارمی گیرند .خبراین موضع گرفتن ها به بدنه حزب دربندهای دیگرزندان میرسد که برخی ازرهبران تأکید دارند، اعترافات وضعف ها ناشی ازشکنجه بوده وحالآن مطالب واعترافات راتذکیب می کنند، بدنه حزب نیرکم کم موضع می گیرند وحتی برخی ازتوابهای دواتشه، به طورغیرعلنی به سرموضع باز می گردند. دراین روند موضع گیریهای تند کميته مرکزی جدیدحزب درخارج ازکشوربه رهبری علی خاوری که خبرش جسته گریخته به داخل زندان می رسیده نقش داشت. جوانشیرنیزبا نماینده منتظری توافق کرده بود که اقتصاد سیاسی رابرای حوزه آموزش دهد، جوانشیر کاپیتال را به طورفشرده وبه زبان ساده طی جلساتی بیان وموسوی آنها راضبط میکردوبرای حوزه می برد.

*سال ۶۵ دامادمنتظر ناصری به زندان می آید منتظری به اوحکم داده بود ونماینده تام الاختیاروی دربررسی وضع زندانها بود .نامه هائی نیزاززندانیان درموردشکنجه ها درزندان گرفت وبرای منتظری برد.این حرکت تا حدود زیادی جورعب ووحشت رادرزندان شکست، زندانبانان به سرکردگی

.... ادامه از صفحهٔ (۱۵)

لاجوردی و دیگرمسئولین جوسازی شدیدی علیه داداماد منتظری به راه انداختند، شکسته شدن جوزندان باعث علنی شدن تدریجی مواضع جدیدازجنب زندانیان شد، اداره زندان افرادی را که سرموضع بودند، درسالن شماره ۳جمع کردند.تحلیل زندانیان این شد که حتماً تناسب قوا به سودجریانات غیرراست تغییریافته، درنتیجه شروع به اعتراض واعتصاب غذاکردند، سال ۶۵ رئیس شعبه ۵دادستانی برکنارشد و به جای اوحاج ناصرکه ازپیروان منتظری بود،رئیس شعبه شد .اوقصد تشکیل گروه تحقیق تحلیلی درباره مجموعه تاریخ جنبش چپ راداشت واین کاررا باپشتیبانی موسوی اردبیلی والبنه با مخالفت دیگرنیروهای دادستانی، انجام داد، درآغازکارتحقیق پیرامون جزب فقط باشرکت مهدی پرتوی وهادی پرتوی انجام شد، یک سری سؤالات مطرح کردند.

رهبران حزب درسالن آموزشگاه درسالن های دربسته قرارداشتند. درب اتاق های سالن آسایشگاه را بازکردند .امیرمعزی، رحیم عراقی وبابک زهرائی رانیزبه آن جا بردند.درهمان سالن بین رهبران حزب درموافقت ومخالفت با کارتتحقیقی کشمشک به وجودآمد، تا آن که موافقان به تحقیق یعنی بهزادی،گلاویژ،قائم پناه،کیهان، جودت وکیانوری رابه جای دیگری انتقال دادند، طبری به یک خانه تحت نظراطلاعات منتقل شد و همسرش را نیزبه نزد اوبردند واوکارتحقیقاتی خود رادرآن جا ادامه داد، درمجموع جوزندان تغییرکرد، درسال ۶۵ رئیس زندان برکنارومیمث از هواداران منتظری جانشین وی شد.دراین شرایط هم اداره زندان وزندانیانان وهم حرکات تعرضی زندانیانان، باعث تضعیف اوشد. ازجمله یک باربرای بازرسی اتاق ها، نیروهای انتظامی به داخل بندها وارد شدند ومأموران دربند ۳انواع کارد وساطوروگزارشات تشکیلاتی واموزشی پیدا می کنند، نمایشگاهی از یافته های بازرسی های خودرا برگزارکردند وعده ای ازمسئولین رانیزدعوت کردندتانشان دهنده که نتیجه عمل کرد نماینده منتظری چه بوده است.دربند ۱۳اکثر آژتواین مجاهدین بودند که باشرایط جدید زندان به سرموضع برگشته بودند.نیروهای چپ نیربه این موضع گیری پیوسته بودند.نتیجه این روند برکناری مثم درسال ۶۶ بود .مسئول جدید با انگیزه ایجاد وتشدید رعب ووحشت، اقدام به اجرای احکام اعدام نمود .ازاولین اعدامی ها انوشیروان ابراهیمی بودکه موضعی متعادلی هم داشت .خبراعدام باعث ارباب دوباره وتضعیف روحیه درزندان شد .روزبعد جودت، گلاویژوقائم پناه با جاج ناصرصحبت می کنند وابرازی دارنده که ممکن است بقیه را نیز اعدام کنند.

پس اجازه بدهید ما باافراد توده ای که سرموضع هستند، صحبت کنیم .دراین شرایط بین جودت وپرتوی گفتگویی شد ونمونه های پرونده های بازجویی به آنها داده شد وجودت هم این پرونده ها را به عمویی وحجری نشان داد تابا نشان دادن مسائل درونی بازجویی وبرخی مطالب ارائه شده وبه ویژه دربازجویی کیانوری به آنها ووجودبرخی مسائل زشت دراین پرونده ها، آنها رابیشتربه سمت خودبرای کارتتحقیق وفرازازخطرجلب کند. جودت به اتاق های بعضی رهبران درسالن آسایشگاه می رود تآنها را به پذیرش اشتباه وخیانث حزب وتعدیل مواضع قانع کند.عمویی، زرشناس وحجری رابه شعبه می آورند تا با جودت وگلاویژوقائم پناه صحبت کنند، که بین آنها دعوا می شود، در همان زمان کیانوری بازاعتراض می کند که این سه نفرنمی توانند، کسی راقانع کنند وواحضرراست وازهرگروهی که باشد، پیش اوپیاورند تا با آنها صحبت وقانعشان کند، دراین سناریومریم نقش منشی کیانوری راایفاء می کند. به طورنوبتی افراد راپیش آنها می آورند، حتی یک باریکی از هواداران یکی ازگروه های چپ با نقشه قبلی به اتاق کیانوری می آید وسعی می کند که همان جا خفه اش کند، محمد پورهرمزان نیزچندین باربا کیانوری درگیری پیداکرده بود. جودت، گلاویژ و قائم پناه به حاج ناصر پیشنهاد می کنند که مقامات زندان واداستانی ترتیب اجرای یک برنامه رادرحسینه اوین بدهند که آنهابرای زندانیان توده ای صحبت وحزب رالفشاء کنند وبدین ترتیب نگذارند تا زندانیان سرموضع بمانند وازقتل عام احتمالی آنها دریآنده جلوگیری کنند. حاج ناصرمسأله رابا کیانوری درمیان می گذارد .کیانوری دراول امتناع می کند ووقتی

دادسرا تدارک کاررا می بیند، کیانوری شرط می گذارد که اجازه بدهید که من ومریم دراتاقی با هم زندگی کنیم وپس ازوعده دادسرامبنی برمطرح کردن این قضیه با مقامات بالا،کیانوری هم حضوردراین میزگرد را می پذیرد .بعد قرارشد کارگسترش یابدومیزگردکلیه جریانات چپ برگزارشود.بعدازآن حاج ناصر ازافراد اولیه گروه تحقیق سازمان های چپ ازجمله مهدی وهادی پرتوی برای میزگرد دعوت کرد.ازطبری نیزدعوت شد.ازحزب توده ایران طبری، کیانوری، جودت، بهزادی، گلاویژ، قائم پناه، کیهان، مهدی وهادی پرتوی، معزز، عباس خرسند درمیزگرد شرکت داشتند .ازآبان ۶۶ میزگرد شروع شد.هرجلسه ۳ساعت(دربوبخش یک ساعت ونیم)و ۲۰ دقیقه استراحت بین دوبخش همراه با فیلم برداری تلویزیونی ۲۷ جلسه ۳ساعته به حزب توده و ۱۶ جلسه ۳ساعته به گروههای دیگراختصاص پیدا کرد .ازگروههای رنجبران ۱۴نفر(اکباتانی مسعود فراستی محسن خاتمی)فدانیان اکثریت بیژن شیروانی افرذانیان اقلیت یک نفرازگروه اشرف یک نفر پیکار یک نفر دونفرازاتحادیه کمونیستها(پدرام رهبری وعلی کاشانی)یک نفر ازکومله یک نفر ازسهند یک نفر از حزب کمونیست شرکت کردند، هم چنین مجری این میزگرد حاج ناصربود .طبری می گفت که به علت کسالت مزاج ولکنت زبان دراثرسکته ناچاراست ازکتایش کژراهه که منتشرشده بود، استفاده کند .اودرطول میزگرد ۸۰ درصد کتاب راکه راجع به مسائل مطروحه درمیزگردبود، خواند واگرسنوالی هم می شد،پاسخ میداد وجالب این که بعدها برخی به دروغ مدعی شدند که کتاب کژراهه راخودطبری نوشته بود ومأموران برایش نوشته بودند. جودت وکیهان درمیزگرد بازهم برخوردجناحی باکیانوری می کردند. درنهایت همه افراد وبخش دیگری ازرهبری رابه بندآوردند.لازم به توضیح است که درزندان درسطح رهبری سه بخش وجود داشت؛

۱ شرکت کنندگان درمیزگرد وکارتحقیقی که اغلب درهمان بند، کارتتحقیقی وترجمه متون رانجام می دادند که عبارت بودند از :کیانوری، جودت، بهزادی، گلاویژ، قائم پناه، کیهان، جواشیرکه دراتاق های تنها زندگی می کردند، مهدی پرتوی، امیرمعزی، عباس خرسند ونبزطبری که بیرون اززندان کارمی کردند.این افراد معتقد به همکاری با دادستانی در چهارچوب انجام یک کارتتحقیقی بودند.آنها قبول داشتند که تخلفات حزبی صورت گرفته وحزب مقصراست.خط مشی سابق حزب درموردجمهوری اسلامی راقبول داشته ودفاع ازخط امام را هم چنان تبلیغ می کردند.

۲ افرادی مانند عمویی، حجری، شلتوکی، باقرزاده، ذوالقدرکه معتقد بودند، تخلفاتی ازجانب برخی رهبران حزب صورت گرفته ولی بقیه رهبران ازآنها بی اطلاع بودند، حاضرربه همکاری تحقیقاتی بادادستانی یا شرکت درمیزگردسال ۶۶ نبودند، اما همچنان جمهوری اسلامی راکم وبیش وهمان سیاست وخط مشی حزب درقبل از دستگیری رانسبت به جمهوری اسلامی راقبول داشتند.حتی درجریان برگزاری انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری درزندان دراین انتخابات شرکت می کردند.

۳ افرادی که به طورکلی جمهوری اسلامی راقبول نداشتند وبحت راروی تخلفات حزب نمی گذاشتند .برخورد خصمانه با جمهوری اسلامی داشتند وبه تعبیری به براندازی اعتقاد داشتند.ازجمله این افرادی توان از نیک آئین، رفعت محمدزاده، پورهرمزان، کیومرث زرشناس وسعید آذرنگ نام برد.

دراین جا ضروری است که نسبت به مواضع تمامی افراد رهبری تا قبل ازدستگیری نسبت به حکومت نیزتوضیحی داده شود .درسال ۶۰ رفعت محمدزاده مقاله ای می نویسد ودراختیار هیأت سیاسی قرارمی دهد. او دراین مقاله بحثی مطرح وبه خط مشی حزب انتقاد می کند .اوتأکید می کند که نظام حکومتی ایران تئوکراسی ویک پارچه است وآنها قصد استقرارحکومت الهی رادارندوبحث تقسیم بندی جناحیهای روشن بین وقشری در این حکومت درماهیت امرآشتباه است.تمامی جناحهای حکومت ضد کمونیست هستند، هیچ کدام به دنبال راه غیرسرمایه داری نخواهند بونوازاین روحزب بایستی درمقابل مجموعه حکومت موضع مخالف داشته باشد. درآن شرایط هیچ یک ازاعضای هیأت سیاسی این نظرفرعت محمدزاده را نمی پذیرند وعلیه آن موضع گیری می کنند، حتی هاتقی علیه آن مقاله درهیأت سیاسی طی مقاله ای موضع گیری می کند.دروزندان

مناسبات میان بخش های گوناگون رهبری که درزندان بودند، به این صورت بودکه بخش دوم وسوم بخش اول رابیایکوت کردند.بخش دوم وسوم درحسلاام واحوال پرسی باهم رابطه داشتند، ولی هیچ گونه بحث وتبادل نظری باهم نمی کردند.بخش اول دوجناح بود، مثلاً کیانوری با جودت وکیهان درگیری شدید داشتند.

پس ازآن زمان کشتارهای جمعی زندانیان آغازشد .تلویزیون ها ازاتاق ها برداشته شد، ورود روزنامه ها قطع گردید، زندانیان ممنوع الملاقات شدند ودادگاههای تقنینش عقیده تشکیل شد. پس ازتشکیل دادگاه ها اولین کسی راکه ازبند رهبران حزب خارج کردندوبردند، محمود هنری ازاعضای حزب کمونیست بود .درپی اوچندروزبعد عده ای دیگررابرندند، تا این جای کارزندانیان هنوزنمی دانستند که قضیه چیست .افراد را که می بردند، حکم اعدام داشتند، یا اگرحکم تاریخ دارداشتند، اما سرموضع فعال بودند، دوباره به دادگاه می بردند .ازرهبری حزب فقط مهدی پرتوی، عمویی و کیانوری رابه دادگاه نبردند .زنها رانیزنبردند.از افراد کمیته مرکزی حزب که به دادگاه رفتند واعدام نشدند، فریدون فم تفرشی، ارتشیار،محمودروغنی، بقائی وناظربودند .پس ازکشتارها، چندروزبعد حاج ناصرازخوشحالی به بند آنها می آید وماجراراتوضیح می دهد ومی گوید ازاین به بعد دیگرکسی ازاین بنداعدام نخواهدشد .کیانوری با شنیدن سخنان حاج ناصرازخوشحالی که سایه مرگ از اودورشده وبدون توجه به قتل عام وسیع زندانیان درچند روزگنشته، قهقهه می زند. مسوولان زندان ودادستانی تعدادی اززندانیان باقی مانده را به تالاروحدت بردند .ازحزب کیانوری وپرتوی سخنرانی کردند وازآن جا همه افراد راسواربر اتوبوس به جلوی دفترسازمان ملل بردند تاآزادی آنها رابه عنوان یک عفو عمومی به نمایش بگذارند .سپس این ها را به مقابل مجلس بردند. یکی ازمقامات حکومتی سخنرانی کرد .طبری هم درکنارمقامات دربالکن مجلس بود .به خانواده های زندانیان گفته بودند که همه به مقابل مجلس بیایند. اعلام کردند که هرزندانی ازمقابل مجلس همراه خانواده اش برود، فقط کیانوری، پرتوی وبابک زهرائی به زندان برگشتند. کیانوری ازسال ۷۰ همراه با مریم فیروزبه خانه ای بیرون اززندان اوین منتقل می شود ودرآن خانه تحت نظروزارت اطلاعات زندگی می کردند .مهدی پرتوی درسال ۷۰ وفریدون فم تفرشی ودکتربقائی درسال ۷۲ آزاد می شوند، محمدعمویی نیز ازسال ۷۳ به منزل خود وپیش خانواده اش منتقل وعملاً آزاد می شود، تا آن که عمویی ومریم فیروز دراردبیهشت ۷۴ حکم ابلاغ آزادی خودرا با تأیید خامنه ای دریافت می کنند ورسماً آزاد می شوند.مریم فیروزبه منزل خود وجدا ازکیانوری منتقل می شود. درسال ۷۵ نیزکیانوری ازخانه تحت نظروزارت اطلاعات به منزل خود وپیش خانواده اش منتقل وبه طورکامل آزاد می شود.

پایان__

عکسي از آلبوم يك خواهر



تظاهرات فورت لادر آگهی اسلامی در اتوبوس ها را محکوم می کند

نوشته رابرت نولین/ سوت فلوریدا سان

سنتینل 17 ژانویه، 2009

گروهی به نام "امریکائی ها بر علیه نفرت"، که از یک آگهی که در اتوبوس های شهری توسط گروه های اسلامی نصب شده بود خشمگین بودند، عصبانیت خود را در تظاهراتی که در ظهر جمعه در مرکز شهر فرت لادر در فلوریدا صورت گرفت به نمایش گذاشتند.

سازمان دهنده تظاهرات، جو کافومن، چنین درخواست میکرد: " به این حماقت خاتمه دهید. همین الان پیام حماس را از اتوبوس های ما که با پول مالیاتمان خریداری شده اند بردارید."

موضوع این تظاهرات یک آگهی 60000 دلاری بود که از ماه نوامبر روی پنجاه اتوبوس بخش براون قرار داده شده است. این آگهی چنین می گوید: "اسلام: راه زندگی ابراهیم، موسی، عیسی و محمد." این آگهی توسط شعبه محلی "شورای روابط امریکائی – اسلامی" در اتوبوس ها نصب شده بود.

تظاهر کنندگان که شمار آنها حدود پنجاه نفر بود این آگهی را توهین آمیز وگمراه کننده دانسته و آنرا محکوم می کردند چرا که به گفته آن ها گویای این است که شخصیت های محبوب مسحیت و یهودیت مسلمان بوده اند. یک مقام محلی شورا گفت که این آگهی ها می کوشند تفاهم میان مذاهب را رشد دهند.

کافومن مدعی است که شورای مزبور با سازمان تروریستی حماس رابطه دارد و با طرح این که وزارت دادگستری امریکا، قبلا در جریان محاکمه ای در دادگاهی در تکزاس رهبران یک گروه اسلامی محلی را به خاطر حمایت از حماس محکوم نموده، این سازمان را "همدستان محکوم نشده توطئه گران" دانست.

شهردار فورت لآودردیل که در این تظاهرات شرکت کره بود اظهار داشت: "من فکر می کنم که درست نباشد که بخش فورت لآردیل از گروهی آگهی قبول کند که با پول حماس اداره می شود. بخش باید اتوبوس ها را از خیابان ها جمع آوری کند و این آگهی ها را بردارد."

خانمی به نام فلیس بری، که سخنگوی دایره حمل و نقل بخش لآودردیل است می گوید که بخش قبلا برای کلیسا آگهی هائی را به نمایش گذاشته و برای این که عدالت را رعایت کرده باشد آگهی های شورای اسلامی را نیز پذیرفته است. دادگاه ها رای داده اند که اتوبوس ها مجمع هائی عمومیند و از همین رو حق آزادی بیان در مورد آنها مصداق دارد.

الطاف علی رهبر محلی شورای اسلامی که از آن سوی خیابان تظاهرات اعتراض آمیز را تماشا می کرد تظاهرکنندگان را "امریکائی های هوادار نفرت" نامید. الطاف علی اظهار داشت که ترجیح داده تظاهرات متقابلی برگزار نکند زیرا نخواستہ است "به این نوع از نفرت مشروعیت ببخشد."

الطاف علی گفت که از مسئولان اخلاق اجتماعی خواهد خواست که ناگل را به خاطر کوشش برای به اختناق کشاندن آزادی بیان مورد پیگرد قرار دهند. قرارداد مربوط به این آگهی ها قرار بود در 26 ژانویه 2009 خاتمه یابد.

روحانیت از پراکندگی تا قدرت: ۱۹۰۹-۱۸۲۸



هما ناطق

احمد/ تو خود خدائی و خدا
را رهنما
دیوان شیخ احمد جام

یادآور شدیم که در نیمه یکم سده نوزده، بویژه به زمانه محمد شاه، دین رسمی کنار رفت. برابری حقوق اقلیت‌ها با مسلمان اعلام شد. زرتشتیان و یهودیان از آزار در امان ماندند، چنانکه در *ایران در راهیابی فرهنگی* آورده ام. حکومت حتی به فرهنگ و تمدن گذشته ایران هم گوشه چشمی نمود. [1. پس در این فضای آزادی و بردباری، عرفان و اندیشه‌های صوفیانه جان گرفتند. راه را بر احکام و معتقدات رایج بستند. از آن میان شیخیان و بابیه برخاستند. از انسان‌خدائی به نفی اسلام رسیدند. بویژه بابیان تا جایی پیش رفتند که نماز و روزه و قرآن و حجاب را "حرام" شمرند. در این راستا دست به سلاح هم بردند و جنگیدند. نخست از فرقه شیخی یاد می‌کنیم که در اول قرن نوزده، یعنی به زمانه فتحعلیشاه پا گرفت و در سالهای پسین الهام‌بخش فرقه بابی شد.

برآمد شیخیان
پیشتر آوردیم که در نیمه یکم سده نوزده میلادی، گاه و بیگاه باورهای دینی رنگارنگ در سازگاری با شرایط ناسازگار اجتماعی جلوگر می شدند و به رنگ آمال و آرزوهای توده‌های تنگدست و ناآگاه در می آمدند. از این رهگذر به اندیشه "لاجی" و "مهدی" و بویژه به روح "انتظار" جان می دادند. مردم ساده‌اندیش رویاهای خود را داشتند که با اسلام سازگاری نداشت. گوبینو به تفصیل آورده است که در خراسان گروهی متأثر از ادیان هندی، چشم به راه خیرالله نامی نشستند. برخی بر این باور غنوده بودند که این خیرالدین، در پیروی به دیگ بخار شد و وعده داد که به هنگام، در سیمای جوانی دلاور سر در خواهد آورد. [2. همزمان گروهی از مردم آذربایجان هم خبر ظهور مهدی را از گرجستان داشتند. جماعت زردشتی هم از این باورها برکنار نبودند. چنانکه در پیشواز "سوشیان" کاروان به افغانستان فرستادند. گرچه جملگی راه را گم کردند و تلف شدند.

این هم دیده شد که گاه تنگی و سرخوردگی، برخی را به سوی آئین عیسی گرایاند. به زمانه فتحعلیشاه، در ۱۸۱۲ میلادی، *هانری مارتن* انگلیسی تورات را به فارسی برگرداند. نشست‌های جور و آجور میان مسلمان و عیسوی و یهودی بر سر تفسیر این کتاب بر پا شد. که در جای دیگر آورده ام. [3. تنها به این نکته بسنده می‌کنم که در آن حال و احوال، برخی بر آن بودند که بی‌گمان مهدی راستین باید فرنگی باشد و شاید هم در جلوه و "شمایل مسیح" در آید. [4. بهر رو در سبزوآر خبر «ظهور مسیح در ایران شوقی برانگیخته بود [5]. «برخی بر این باور بودند که در صحت این نکته همین بس که» پیغمبر اکرم" روز جمعه را که روز مصلوب شدن حضرت مسیح است، روز "تماز جماعت" قرار داده است. [6.]

از میان آن آراء ناهمخوان، نخست شیخیان از ولایت کرمان برخاستند به زمانه فتحعلیشاه. سپس بابیان برآمدند به زمانه محمد شاه. هر یک از این دو فرقه به سبک خویش انسان‌خدائی را پیش کشیدند. در فضای آزاد آن سالها، از فرصت بهره جستند و اندیشه‌های خود را به میان مردم بردند. نیک که بنگری می‌بینی که در ابتدا پیام آنان چندان به دور از گفت‌های رستم‌الحکما و یا جعفرین اسحق که پیشتر یاد کردیم نبود. می‌دانیم که بنیانگزار مکتب شیخی و پیش‌کسوت باب، شیخ احمد احسائی بود که زمانه فتحعلیشاه را تجربه کرد و در ۱۸۲۶ میلادی درگذشت. نیکلا سرگذشت او را همراه با اندیشه‌های فرقه شیخی به تفصیل به دست داده و شیخ احمد احسائی را "موسیقی‌دان" هم خوانده است. [7.]

چکیده‌ای از اندیشه‌های این فرقه را به دست می‌دهیم. شیخیان در *الواح* [8 خود گویند: برخی مردمان بیهوده به واژه‌هایی که در کتابهای مقدس مانند قرآن آمده، دل می‌بندند و آن گفت‌ها را کلام خدا می‌دانند. و حال آنکه "کلام" واژه‌ای بیش نیست و هرگز نتواند

که «جایگزین علم» باشد. [9. گروه دیگری از ناچاری و ناامیدی چشم به راه "ظهور" تنگسته اند. اگر انتظار امام زمان دارند، بیگمان، راه به جایی نخواهند برد. چرا که "میان او و بشریت موجود فاصله ایست نامعلوم". دیگر اینکه اگر بناست دگرگونی‌های جهان موجود از ستمبارگی به دادپرووری، به دست امام زمان باشد، پس تکلیف مردم "بلا تکلیف" تا روز ظهور که نمی‌دانند کی خواهد بود، چیست؟ دست به دامن که خواهند شد؟ و حال آنکه می‌دانیم و می‌بینیم که آدمی در مسیر تاریخ، همواره در "گمراهی و سرگردانی" سر نکرده. بارها راه را از چاه باز شناخته و به یاری خرد خود به آگاهی و راز نیکبختی دست یافته. [10. [اینهم که خلاق گویند: «فلان رهبر است و پیشواست»، آن کس تا روزی پیشواست که مردم ناگاه از "شناخت قدرت پیشوائی خود" درمانند. [11.]

دیگر گفتند: دیده ایم و شنیده ایم که هرچندی بنا بر "نیازهای هر زمان و هر مکان" رهبرانی سر برافراشته اند و جماعت را به سوی بهروزی راهنما شده اند. اکنون باید دید آن سرزمین و آن قومی که به "انتظار" نشسته اند چشم به راه که دوخته اند؟ اگر سرزمینی به قحط و بلا دچار باشند، مهدی ناگزیر از "رعایا" خواهد بود و کار به دست برزگران راست خواهد شد. اگر "تدابیر و افکار" نادرست چیره شوند و مردمان راه از چاه نشانند، بیگمان ناجی از میان اهل اندیشه و "تدبیر" برخواهد خاست. حال بر مردم است که به "تور عقل" حق را از "باطل" تمیز دهند، نیازهای خود را دریابند، خود را به سجایا و صفات مهدی بیاریند تا مهدی را در میان خود باز شناسند. ورنه «چه بسا که او برآید و مردمان از روی جهل کمر به قتل او» ببرند.

پس مباد که مردمان در آرزوی "ظهور حق" سر کنند، و آنگاه که "حق و حقیقت" آشکار آیند، اهالی غفلت ورزند و درنیابند که "حق و حقیقت" همانا خود "قوم" است. به سخن دیگر «ناجی جز خود قوم نیست» و رتبه او "رتبه رعیت" است و نه حاکم. آری، "نه در جیب او پولی و نه جنب او اثاثی". لباس او "لباس فقر"، احکام او "احکام حق". پس هموست که «خواهد که در هم شکنند بت‌های ظاهر و باطن را». اینکه گویند: فلان راهنما و "واجب الاطاعت" است، چگونه آن کس داعیه رهبری تواند داشت، آنگاه که "شب و روز را به شیطنت و جدال" علیه بندگان خدا سر می‌کند. او «تا روزی پیشواست که مردم از شناخت قدرت پیشوائی خود درمانند [12]. «یعنی از ناچاری روی به پیامبران و پیشوایان آرند. جان کلام اینکه: مردمان باید به این نکات آگاه باشند. بدانند که پیامبری در کار نیست، زیرا آن انسانی که به حقوق خود آگاهی داشته باشد، همانا پیامبر و پیام‌آور خود است. با اینهمه مریدان این فرقه در کنار انسان‌خدائی، خدا را می‌شناختند. اما رسالت پیامبران را نمی‌پذیرفتند. بدینسان از بیراهه بر گفت‌های پیامبر اسلام نیز نه می‌کشیدند. در این روال که «ای محمد، تو نیستی که بخواهی هراکس را که خواهی راهبری کنی، بلکه همانا خداست که بندگان را رهبری می‌کند! [13.]»

کریم خان کرمانی، جانشین شیخ احمد احسائی گامی فراتر رفت. ندا داد که: «چون هر دوره‌ای را نیاز به پیامبر نیست، پس به ناگزیر باید که گهگاه رهبری دانشمند از میان مردمان برآید و به درمان دردها برخیزد [14]. «شیخ احمد هم رساله‌ای آراست و برهان آورد که» تصوّر ستمیده از عدل خدا با عدلی که ستمگر تصور می‌کند» یکسان نتواند بود. پس: «اینکه خلاق گویند آنچه خدا خواهد آن شود، این چنین خدائی پست‌ترین خدایان خواهد بود و همان خدائی است که گمراه‌کننده خلق است، از این رو که پاره‌ای از وجود و حضور خود را به سکون می‌خواند [15].»

چه بسا از آنچه آوردیم، تا اندازه‌ای پیداست که آن آموزشها به رغم لحن گستاخانه‌ای که داشتند، هنوز از چارچوب دیانت و مهدی‌گری فراتر نمی‌رفتند. هنوز با اندیشه مفید بودن پیامبران و یا نفی پیامبران سر می‌کردند. نقدشان به وجود آفریدگار نبود، بلکه به صفاتی

بود که توده‌ها و اهل دین برای خدا آفریده بودند. این نکته را هم باید افزود که شیخیان بیگمان الهام از فرقه علی‌اللهی گرفته بودند که از دیرباز در کرمان، کردستان و آذربایجان پایگاه داشتند. دکتر پولاک پزشک ناصرالدین شاه که سالها در ایران زیست، در خاطراتش نوشت: علی‌اللهی‌های ایران «به تجسم خدا در ذات علی اعتقاد دارند ... او را تجسم بلا واسطه باری (خدا) می‌شمارند» و نیز او را «واسطه‌ای از طریق حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت داوود و عیسی مسیح می‌پندارند». مریدان این فرقه «خود را مسلمان می‌دانند و اما به قطعیت و اعتبار قرآن باور ندارند ... به همین دلیل اروپائیان بهتر و سهل‌تر می‌توانند با آنان حشر و نشر داشته باشند. [16. [این گرایش به مسیحیت را در الواح باب نیز باز خواهیم یافت. گرایشی که از دوران پادشاهان مغول از آن میان چنگیز خان و همسر هلاکو خان به اندیشه‌های صوفیان و درویشان راه یافت.

اینهم به نقل می‌ارزد که میرزا جواد خان ناطق یکی از سخن‌گویان سه‌گانه "انجمن تبریز" در مشروطیت، [17. [در خاطراتش که بیشتر در باره روحانیون دور می‌زند، نوشته است: باب که هیچ، روحانیان هرگز فرقه شیخی را هم بر نتافتند. چرا که این فرقه در آذربایجان مرید فراوان داشت و دشمنی مسلمانان با مریدان شیخی تا جایی بود که همه ساله، حاجی محمدحسن، مجتهد سرشناس تبریز پای منبر "چهار پنج روز از دهه رمضان را" به طرد این فرقه می‌پرداخت و به ریشخند می‌گفت: «این فرقه شیخی چغاله بادام بابی است [18].»

از مریدان نامدار فرقه شیخی باید از سید جمال‌الدین اسدآبادی نام برد. سید جمال در خراسان چندین رساله شیخی را به خط خودش رونویسی کرده بود که هم اکنون در آرشیو حاج محمدحسن امین‌الضرب محفوظ است. [19. [به سالهای ۱۸۸۲، به هنگام اقامت در هندوستان نیز مقاله‌هایی در "قواید فلسفه" و نقد فلاسفه اسلامی. در چندین شماره نشریه *معلم شفیع* [20. [نگاشت، در آن متون سید جمال فلاسفه اسلام را "خاک بر سر" خواند. از جمله گفت: این علمای اسلام علم را به اسلامی و فرنگی تقسیم کرده اند. و حال آنکه علم به هیچ طایفه نسبت داده نمی‌شود. بلکه شناخت همه چیز به علم است و آنان بی بهره از علم. پس «خاک بر سر چنین حکمت و خاک بر سر چنین حکیم.»

در ترکیه به مناسبت گشایش دانشکده الهیات در دارالفنون، سید جمال را به یک سخنرانی، به زبان فارسی، در آن دانشگاه فراخواندند. در این گفتار روی سخن سید جمال در قیاس نقش پیامبران بود با اندیشمندان، باعنوان "صناعت فیلسوف و پیامبر". جمال‌الدین گفت: پیامبران تنها یکبار بر می‌آیند و همان یکبار بس است. نقش پیامبر "محلی" است، نقش فیلسوف "جهانی" و در تحول. پس جهان همواره نیازمند پیامبران نیست، همواره نیازمند اهل علم و دانش است. [21.]

به دنبال این سخنان که بیگمان برخاسته از افکار شیخی بود، مفتی استانبول به تکفیر جمال‌الدین برآمد. به دستور دولت و فقها، روزنامه‌های دولتی از آن میان "بصیرت" [22. [و "الجوائب" [23. [بر سید جمال تاختند و او را "ملحد" خواندند. مفتی شهر دستور اخراجش را داد. همان روز مأمورین دولتی او را دست بسته به زنجیر، از ترکیه راندند. شرح آن گفتار و آن رویدادها را در جای دیگر آورده ام. [24. [نیز در ۱۸۸۳ در پاریس و به دانشگاه سوربن، در پاسخ به گفتار ارنست رنان در باره اسلام، گفت: «مذهب سد راه تفکر علمی است [25].»

شگفت‌انگیز اینکه، سید جمال‌الدین بود که زیر عنوان "باب"، زندگی نامه او را در *دائرة المعارف بستانی* نوشت که در سوریه منتشر می‌شد. [26. [تیز در ۱۸۹۶ و به دنبال سوءقصد به ناصرالدین شاه، سید جمال در گفتگو با روزنامه‌های فرنگی [27. [، سرسختانه به پشتیبانی از میرزا رضا برآمد. خود او را به جرم شرکت در نقشه قتل شاه، در ۱۸۹۷ به دستور سلطان عبدالحمید مسموم کردند.

فرقه شیخی بیشتر به علی‌اللهی‌ها نزدیک بود و برخلاف بابیان جنبه سیاسی و شورشی هم نداشت. حتی به زمانه سلطنت خاندان پهلوی، هنوز در تبریز به هنگام اذان عصر، مؤذن در بیتهی به زبان آذری [28. [علی را بی پروا خدا می‌خواند. می‌گویم برگردان فارسی آن نیایش را به دست دهم:

علی من تو را خدا نتوانم گفت

گر بگویم آشکارا نتوانم گفت

نمونه بارزتر انسان‌خدائی را در عبارت *تال‌حق* ("من خدایم") می‌بینیم که از دیرباز در دیوارهای مسجد کرمان نقش بسته است. به این نکته هم اشاره کنیم که فرقه اسماعیلیه با این مفهوم نیک آشنا بودند. و یا در سده ۱۳ میلادی، به حکومت مغولان، بویژه به زمانه هلاکو خان که دین عیسی رسمیت یافت، گروهی از علویان ایران با الگوبرداری از مسیح، انسان‌خدائی را باب کردند، چنانکه گهگاه در ادبیات آن دوران باز می‌یابیم. فهرست این فرقه‌های الحادی را در کتاب *دینستان مذاهب* [29. [نوشته آذریکیوان و در رساله *بستان السیاحه* [30. [می‌توان یافت. در همان متن ترانه‌ای است از خیام که در چاپهای هند هنوز برجاست. [31. [اما در چاپهای ایران دیده نشد:

صانع به جهان کهنه همچون ظرفی است

آبی است به معنی و به ظاهر برفی است

بازیچه کفر و دین به طفلان بگذار

بگذر ز مقامی که خدا هم حرفی است

ادامه دارد

[دولت محمد شاه حتی در طلب آموختن و احیای خط پهلوی آدم به یزد فرستاد. بدبختانه حتی در میان زرتشتیان یک تن یافت نشد که با این خط آشنا باشد و داستان سر نگرفت. نک *ایران در راهیابی فرهنگی*، فصل یکم.

[2. Gobineau : *Trois ans en Asie, op. cit.*, p. 265.

[3. هما ناطق: "فرنگ و فرنگی مآبی در ایران"، در: *مصیبت ویا و بلائی حکومت، تهران، انتشارات گستره، ۱۳۵۸، ص. ۱۰۰-۱۳۰.*

[4. Y. Piggot: *Persia, Ancient and Modern*, London, 1874, p. 169.

[5. Joseph Wolff: *A Mission to Bokhara*, London, G. Wint, 1967, p. 208.

[6. Ibid.]

[7. A.L.M. Nicolas : *Cheikh Ahmed Lahçahi*, Paris, Librairie Paul Geuthner, 1910, p. 18.

[8. [به سال ۱۹۶۷ که همراه با ناصر پاکدامن در جهت تدریس به دانشگاه پریستون دعوت شدیم، از مجموعه‌های خطی الواح و رساله‌های شیخیان و بابیان با خبر شدم که سالها پیش از قبرس به آمریکا منتقل کرده بودند. گویا از سوی بابیان وصیت شده بود که این اسناد را در اختیار بهائیان و مسلمانان نگذارند. سرانجام به یاری یک کلنل بازنشسته انگلیسی مهلت یکماهه دادند که به آن کتابخانه راه یابم. آن اسناد و آن الواح را سخت گرانبها یافتم.

برخی را که در همین جا به اشاره آورده ام، رونویسی کردم. فرصت یکماهه که سرآمد، در را به روم بستند و بیرون کردند.

[9. A.L.M. Nicolas : *La Science de Dieu, Essai sur le Chéikhisme*, Paris, Librairie Paul Geuthner, 1911, p. 37.

[10. [الواح شیخی و بابی، یاد شده. [11. [در اندیشه‌های شیخیان، در همان کتابخانه از رساله‌های "رساله احمدیه" و "سئوالات سبعه" بهره گرفته ام. *ارشاد‌العوام* را به سالهای دانشجویی از کتابفروشی سامولیان خریدم.

با سلام به دست اندرکاران نشریه ی روشن گر ، در راستای حفظ ارتباطی که به عنوان یکی از خوانندگان گاه به گاه نشریه ی روشنگر با دست اندرکاران آن دارم خواستم این مطلب را که نظر من هست را هم به عرض شما برسانم، و آن این که گرچه من یک آنتیست نیستم و خود را پیرو مبانی این مکتب نمی دانم (من شخصی خداپاورم، اما لزوماً مذهب-محور نیستم) ، اما برخی از گفتارهای مندرج در رسانه ی شما را به واسطه ی افشاگری های به جای آن در مقابل دزدی ها و شپادی ها و نامردمی هایی که تحت عنوان "مذهب" انجام می گیرد، می پسندم. در ضمن از مطالبی که در خصوص شخصی به نام بنی طباطبائی منتشر کردید که در تورنتو فعالیت هایی دارد که دمش به جمهوری اسلامی وصل است و به این شکل هویت واقعی وی را در طیف بزرگتری به جامعه ی ایرانی این جا شناساندید متشکرم و امیدوارم با ادامه ی درج چنین مطالب روشنگری به هدف لازم برسیم، و آن هم همانا این می تواند باشد که این افراد یا خود بر اثر شرایط حاصله و افزایش آگاهی جامعه از دغل ها و فریب کاری های شان دست بکشند و یا این که مردم با آگاه شدن و عدم مراجعه به چنین اشخاصی سبب شوند که دکان آن ها خود به خود به مرور زمان تخته شود.

با احترام

آیدین . از تورنتو

آیدین عزیز

از نامه حمایت کننده ات متشکرم. بنظر من جامعه ای که نسبت به فعل و انفعالات و ایده های درست و نادرست مطرح شده در جراید آن، از خود عکس العمل نشان ندهد، از لحاظ فرهنگی و سیاسی جامعه ی مرده ایست. برخورد با لاطائلات آقای بنی طباطبائی خارج از این دایره نیست. اگر ما در این موارد مطالبی بنویسیم کار عجیب و غریب و شگرفی نکرده ایم. چرا که بنا به تعریف روزنامه نگاری، این وظیفه ی هر نشریه ی متعهد است که نظرات مطرح شده در جامعه را منعکس و با آن برخورد نماید. بنابراین، ما هر چه که بنویسیم و بگوئیم، این نمی تواند شاخص تحرک، هوشیاری و بافرهنگی ی جامعه ایرانی باشد. نظرات روشنفکران یک جامعه زمانی می تواند معیار سطح فرهنگی خود جامعه قرار گیرد که این نظرات مورد حمایت جامعه قرار گیرد، وگرنه بعنوان نظریاتی که از جامعه ی خود جلوتر یا عقب تر می باشد تلقی شده، بعنوان نظریات شخصی نویسنده ارزیابی می شود. به نظر من شاخص اصلی ی اینکه جامعه ی ایرانی در تورنتو چه اندازه از نظر فرهنگی و سیاسی هوشیار، زنده و پرتحرک است، عکس العمل مثبت و منفی آن به این نوشته های من و امثال من است. ما به غیر از نامه شما، تاکنون چه شفاها و چه تلقفا عکس العمل های خوبی نسبت به نقادی های خود از نظرات بنی طباطبائی دریافت کرده ایم، و این مایه خوشبختی است. من فکر می کنم که جامعه ایرانی تورنتو، بخاطر نفرت از این شخص و عقاید او، و بخاطر اینکه این اشخاص منعکس کننده تمامی جنایات و کتافات مذهب و جمهوری اسلامی در این سی سال گذشته می باشند، وقتی کسی آنها را از لحاظ نظری به هم می مالاند و داغان می کند، از مشاهده آن لذت می برد، و نمی تواند تنها در حد یک نظاره گر منفعل باقی مانده، از نشان دادن عکس العمل نسبت به آن خودداری کند، ضمن اینکه باین طریق نفرت خود از جمهوری اسلامی را نیز نشان میدهد.توجه داشته باشید، وقتی آقای بنی طباطبائی این کوتوله ی فکری نادان، ادعا می کند که مسلمانان تورنتو به من و نوشته هایم شب و روز نفرین می فرستند، بهترین پاسخ به او نه فقط نقادی های من، بلکه مهمتر از آن عکس العمل جامعه و سرازیر شدن نامه هایی مثل نامه ی شما به دفتر روشنگر یا نشریات دیگر است



که نشان دهد، او در چنان لجنزاری غوطه ور است که نه تنها جمعیت بی خدای تورنتو، بلکه خداپاورانی مثل شما نیز که قاعدتاً باید در کنار او باشند، برای سخنان او و خودش کوچکترین ارزشی قائل نمی باشند. سیامک ستوده

سلام عرض می کنم خدمت شما استاد ارجمند جناب آقای ستوده نویسنده کتاب تاریخ گفته نشده اسلام باید بگویم که کتاب شما بسیاری حقایق را برای من روشن کرد و به شخصه از شما تشکر میکنم که چشم مرا بینا کرد که به حقایق دین اسلام پی بردم . به امید اینکه همه مردم کشورم ایران روزی بتوانند دوست و دشمن خود را بشناسند.من ایران هستم و مطالب جالب کتاب شما روبه طور اتفاقی از اینترنت دانلود کرده و مطالعه می کنم ولی هنوز 3 فصل کتابو خوندم من می خواستم این کتابو خریداری کنم .اگه ممکنه منو راهنمایی کنید که چگونه باید کتاب را خریداری کنم و از کجا؟؟ با تشکراز شما به امید اینکه بتوانیم کشورمان را نجات دهیم

آرش عزیز، با ابراز خوشحالی از موثر بودن کتاب در رشد آگاهی شما نسبت به اسلام، این کتاب در داخل ایران ممنوعه و بقول دستفروش های جلوی دانشگاه تهران جزو کتابهای "اعدامی" است. ولی در داخل بطور غیر قانونی چاپ و جلوی دانشگاه مخفیانه بفروش میرسد. بنابراین یا آنکه باید بگوئی از خارج از کتابفروشی ها بخرند و با خود به داخل بیاورند و یا آنکه در جلوی دانشگاه باید بگردی و آنرا پیدا کنی. بهرحال، امیدوارم از مطالعه ی بقیه کتاب هم لذت ببری. با تشکر سیامک ستوده

با سلام، شما در کتابهایتان به وفور اصطلاح "کمونیزم جعلی و غیر واقعی شوروی" را بکار برده اید، نمیخواهم وقتتان را بگیرم، بطور خلاصه و سرفصل وار چرا شما کمونیسم شوروی را جعلی میدانید؟

با تشکر علیرضا از ایران

علیرضای عزیز، با تشکر از طرح سؤالت، باید بگویم که علت جعلی بودن کمونیسم شوروی اینست که

انقلاب شوروی حول و حوش به قدرت رسیدن استالین از مسیر واقعی خود جدا شد، و مسیری جز آنچه ادعا میکرد و مورد نظر بلشویک ها بود را در پیش گرفت. در نتیجه نه تنها موفق به ساختمان سوسیالیزم در شوروی نشد، بلکه با تجدید مناسبات سرمایه داری، منتها به شکل دولتی آن، از صورت یک دولت کارگری نیز در آمده، به یک دولت سرمایه داری دولتی تبدیل شد. اولا بجای دموکراسی کارگری دیکتاتوری یک اقلیت بوروکراتیک و یک حزب تغییر ماهیت یافته را برقرار کرد. برای این منظور استالین برای در هم شکستن همه ی مقاومت هایی که در برابر این استحاله ی ضد انقلابی می شد، همه ی رهبران صادق و کمونیستهای مستقل را از حزب و مقامات دولتی اخراج، اعدام، و ترور کرد. ثانیاً، سیاست خارجی شوروی که در سالهای اول انقلاب مدافع منافع مردم شوروی و همه خلق های جهان بود، بموازات این تغییر، به سیاستی امپریالیستی که منافع توده های کشورهای دیگر را فدای منافع اقلیت حاکم در شوروی می کرد، تحول یافت. احزاب به اصطلاح کمونیستی مانند حزب توده که بجای دنباله روی از منافع مردم و طبقه ی کارگر عامل اجرای سیاست های دولت استحاله یافته ی شوروی و شخص استالین شده بودند، و ما ایرانیها بخوبی با خیانت های آنها آشنایم، نتیجه همین تغییر و تحول در سیاست خارجی شوروی بودند. این بلا به سر همه احزاب واقعی کمونیستی در سراسر جهان آمده بود و حزب توده تنها نبود. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، می توانید به ساسله سخنرانی های تلویزیونی من تحت عنوان چپ پوپولیست و مذهب در کانال کاسپین بر روی سایت www.siamacsotudeh.com مراجعه نمائید.

هادی خرسندی

چرا باید سازمان مجاهدین از لیست ترور در میآمد؟



اعضای اتحادیه اروپا روز دوشنبه در نشست خود در بروکسل به حذف نام سازمان مجاهدین خلق ایران از فهرست گروه های تروریستی رای مثبت دادند.

خبرش را یک هواداري از سوئیس به من داد. خوشحال شدم که اتحادیه ی اروپا روی من را زمین نیانداخته است!! چند سال پیش یک نامه یی را امضا کردم که مجاهدین را از لیست تروریست در بیاورند!

استدلال من برای خودم چنین بود که تا وقتی جمهوری اسلامی و اسرائیل و آمریکا تروریست خوانده نمیشوند، مجاهدین هم نباید در لیست باشند.

ظاهراً حرف من و مینا اسدی و پرویز صیاد و گروهی دیگر بعد از چهار پنج سال به کرسی نشست!!

از آنجا که رسانه های اپوزیسیونی و مخالف جمهوری اسلامی (!) عادت دارند در اینگونه موارد سکوت کنند من خبرش را نوشتم با شادباش به هموطنانی که هواداران این سازمان هستند.

جناب ستوده سردبیر روشنگر

با درود و احترام. ماهنامه ی روشنگر متعلق بشما نیست. وابسته به انسانهای آزاده و آگاه ایرانی و هر فارسی زبان که اندیشه ی سالم دارد می باشد. بنابراین، اجازه ندهید آن نشریه وزین جایگاه اراجیف و مزخرفاتی از نوع ننگین نامه هائی همچون ایران استار! گردد. با عرض پوزش (خاک بر سرزمین ایران) که ستاره اش این باشد و جایگاهی برای نوحه خوانهای بی ارزشی از نوع بنی تباه ها. کسانی سیه اندیش که حامی صیغه موقت و مجری آن میباشند. و زهی تأسف که حامی او ببینش نام دارد. حکایت و روزگار زلف علیخان که کچل بود. این هم از همان نوع ببینش ! میباشد که اگر اندیشه داشت، آزاده بود، و نامه اش جولانگاه امثال بنی تباه ها و الموسوی ها و غیره نبود. بقول جناب طباطبائی: مه فشاند نور و مه عو عو کند. آن ماه که تصویر امام راحل (زه) در آن بود بایستی نوره افشانی کند و ملت آزاده ای عو عو. تحمل داشته باش زمان نور افشانی ملت و عو عوی امت اسلام پناه چندان دور نیست.

با سپاس امام زاده

مثنوی خواند ، نه افسانه ی خاتون و کنیز

جمشید پیمان

چه بگویم ز دلم کاین همه ناکام افتاد

با یکی وعده چه سان در طمع خام افتاد

پند پیران ، همه از خاطر حیرت زده شست

اهرمن ، روح خدا دید و در این دام افتاد

روز اول چه بگویم که چه ها در سر داشت

خام حرفش شد و آخر به چه فرجام افتاد

دانه را دید و شتابان شد و غافل ز قضا

رفت و در چنبر آن شیخک بد نام افتاد

شب و روزش که گهی تیره و گه روشن بود

شد غروب و مه و سالش همه در شام افتاد

باورش شد که در این شیخ ، خدا جلوه نمود

به هوای رخ حق ، سخت در اوهام افتاد

در رخ ماه شبی عکس چنین شیخ بدید

چون نقاب از رخس افکند به سرسام افتاد

مثنوی خواند ، نه افسانه ی خاتون و کنیز

چشم خود بست ودر این دوزخ ایام افتاد



آدرسهای تماس با روشنگر
چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس های زیر ارسال نمایید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایید.

کانادا

TD Canada Trust
Name: Roshangar
Acct. # 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES
P.O BOX 55338 300 Borough Dr.
Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax : (905 237 66 61)
rowshangar1@yahoo.com

USA

Tel & Fax : (310) 358 99 91

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

PAID	Country	Income & Support
50	تورونتو	وحید م.
40	"	هوری
20	"	پرویز
20	"	امیر پیام
20	"	وداد
20	"	کامیار
40	"	شیراوند
20	"	مشرف
20	"	سیامک
250	"	دوستدار روشنگر
400	"	پول آگهی

جمع کمک مالی در این ماه به \$900 رسید که 125 \$ کمتر از مخارج ماهانه روشنگر (998 دلار چاپ، 15 دلار صندوق پستی و 12 دلار خرج = \$1025) میباشد. باین ترتیب، cvc حساب بانکی کل بدهی روشنگر به 1810+125=1935 دلار بالغ می گردد. با تشکر از همه ی کسانی که با یاری مالی خود انتشار این شماره را نیز میسر و ممکن گردانند، بدینوسیله باطلاع عموم میرساند که از این ماه برای سهولت پرداخت کمک مالی، جعبه های کمک مالی به روشنگر در مغازه های ایرانی نصب و در اختیار دوستداران روشنگر برای واریز کمک هایشان، بهر مقدار که هست، قرار می گیرد. امید است که با یاری خود روشنگر را بیش از پیش قوی تر نمایید.

خاوران به عنوان یکی از اسناد جنایت جمهوری اسلامی و نمادی از مبارزه و مقاومت مردم ایران باید دست نخورده باقی بماند

خاوران ، تنها گورستان دسته جمعی ایران نیست ، شناخته ترین آنها است. تعداد گورهای دسته جمعی ایران و محل آنها را شاید بتوان پس از سقوط کامل جمهوری اسلامی ایران مشخص کرد، اما تا آنزمان میتوان خاوران را به عنوان نماینده ی گورهای دسته جمعی ایران در نظر گرفت .

خاوران اگرچه یکی از اسناد جنایت جمهوری اسلامی است، از نگاهی دیگر اما، نمادی از مبارزه و ایستادگی مردمی است که این رژیم را نمی خواهند و با آن به شکلهای گوناگون به مبارزه برخاسته اند. به همین جهت رژیم اسلامی ایران بارها کوشیده ه تا با حمله به مادران و بستگان اعدام شدگان در خاوران، شکستن درختچه ها و بهم ریختن سنگها و نشانه هایی که هر مادری برای دل خودش، گوشه ای از آن خاک را به عنوان گور فرضی عزیزش نشانه گذاری کرده است، رد پای جنایت خود را پاک کند.

و اینک به گزارش سایت بیداران، جمهوری اسلامی در فاصله ی ۲۰ تا ۲۷ دی ماه ۱۳۸۷ (۹ تا ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹) بار دیگر اقدام به تخریب گلزار خاوران کرده است. روشن است که این اقدام رژیم به قصد محو آثار و نمادهایی است که نشان از جنایات ضد بشری او دارد.

انسانهای آزادیخواه ! خاوران رد پا و سندی از یکی از بزرگترین جنایات تاریخ ایران است که پرونده ی آن هنوز بررسی نشده و جزییات آن ناروشن است. این سند باید دست نخورده باقی بماند. از هر طریقی که می توانید در همصدایی و همدلی با خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی قتل عام شده در دهه ۶۰ نسبت به این جنایت تازه اعتراض کنید. اعتراض گسترده ی ما می تواند رژیم اسلامی ایران را به عقب نشینی وادارد.

کانون خاوران

www.khavar.com

مطابق ادعای برگزارکننده جشنواره؛ «درآمد حاصله، برای پرداخت کمک هزینه آموزشی کودکان نیاز مند در ایران استفاده خواهد شد.»

ادعای دادن کمک هزینه تحصیلی از طریق درآمد حاصله از این جشنواره یک روزه به کودکانی نیازمند نیز دروغ و سرپوشی بر اهداف تبلیغاتی رژیم بیش نیست؛ زیرا مخارج این جشنواره بیش از درآمد آن خواهد بود و تنها یک رقم خرج سفر سه سخنران و مهمان جشنواره بیش از فروش مجموعه بلیط تماشاگران این جشنواره یک روزه که در مجموع چهار ستانس فیلم نشان می دهد خواهد بود.

مطابق آماری که خود رژیم تا به حال انتشار داده، بیش از یک میلیون کودک در ایران قادر به رفتن به مدرسه نیستند و نمی توانند سوادآموزی کنند. با این حساب روشن است که ادعای صرف درآمد حاصله از این جشنواره یک روزه، برای دادن کمک به کودکان نیازمند سوادآموزی در ایران جز یک دروغ تبلیغاتی و سرپوشی بر اهداف واقعی این نوع برنامه ها چیز دیگری نیست. در واقع، رژیمی که دریانی از درآمد نفت را خرج خرید تسلیحات برای سرکوب مردم ایران می کند و بودجه آموزشی آن از 5 درصد کل این هزینه ها کمتر است، ادعا می کند که می خواهد با ترتیب دادن چنین جشنواره-هائی به کودکان نیازمند سوادآموزی در ایران کمک کند!!

نمایشات تبلیغاتی از این دست، ساختن انجمن های وابسته به رژیم در کشورهای غربی، تلاش برای ایجاد فضائی تبلیغاتی موافق رژیم، و تمام سیاست های نمایشی فیلم و تئاتر و موسیقی از این دست، بخشی از سیاست توجیه رژیم و مشاطه گری چهره کریه و جنایت کار آن است که به تناسب زمان و مکان در شکل های مختلف از سوی عوامل رژیم جمهوری اسلامی به پیش می رود تا پوشششی باشد بر جهنمی که جمهوری اسلامی برای مردم ایران ساخته است.

سیاست واقعی فرهنگی رژیم عبارت است از؛ نمایش ترس و رعب عمومی با اعدام های خیابانی، بستن روزنامه های معترض، تحمیل تبعیض جنسی، سرکوب نویسندگان، دانشجویان، زنان، کارگران و هر انسان عدالت جو و آزادی خواه دیگر.

جشنواره سینمایی احمدی نژادی درسوئد

درست پیش از برگزاری هشتمین «جشنواره جهانی سینمای تبعید» در گوتنبرگ سوئد که مدت شانزده سال است تشکیل می شود و اعتبار آن، به خاطر پرداختن به مسائل جهانی تبعید است که عملاً در سینمای کشورهای تبعید شوندهگان جائی ندارد، جشنواره دیگری نیز از سوی عوامل بنیاد فارابی (بخش سینمایی وزارت ارشاد جمهوری اسلامی) در استکهلم برگزار می شود.

نگاهی کوتاه به عوامل برگزاری، سخنرانان، منبع تامین فیلم و درآمد حاصله از این جشنواره و ادعای کمک به کودکان از طریق این درآمد، نشان می دهد که این به ظاهر جشنواره، تلاش تازه ای ست از سوی جمهوری اسلامی برای حضور در سطح کشورهای غربی، به ویژه در زمانی که رنگ و لعاب سینمای تبلیغاتی آن متاثر از درگیری رژیم با مسئله اتمی در جشنوار های جهانی سست و بی اعتبار شده است.

پی شک برای بسیاری از ایرانیان تبعیدی روشن است صدور فیلم از ایران، بدون مجوز وزارت اطلاعات ممکن نیست، ولی در این مورد نیازی به صدور مجوز نبوده است؛ زیرا مطابق اطلاعات مندرج در پوستر جشنواره، اصولاً این خود رژیم جمهوری اسلامی و بنگاه سینمایی آن، یعنی وزارت ارشاد و بخش سینمایی آن «بنیاد فارابی» ست که مستقیم در سوئد اقدام به برگزاری این جشنواره کرده است و طبقاً همه فیلم های آن هم توسط سفارت جمهوری اسلامی در اختیار انجمن «یاری» گذاشته می شود. اما دست اندر کاران جشنواره ترجیح داده اند که از وزارت ارشاد در این پوستر نامی نبرند و فقط به «بنیاد سینمایی فارابی» که به اندازه وزارت ارشاد بدنام و شناخته شده نیست اشاره کنند.

عوامل و برگزارکنندگان و مهمانان سه گانه ای که از ایران آمده اند نیز از همکاران جمهوری اسلامی اند و یکی از سخنران-های سه گانه این جشنواره کسی ست به نام محمدرضا شریفی نیا. این بازیگر در خود جمهوری اسلامی چنان سابقه ای دارد که حتی وقتی بهروز افخمی، فیلمساز طرفدار رژیم می خواست به یاری فرخ مجیدی (فیلم ساز تبعیدی برگشته به آغوش سینمای اسلامی) از او به عنوان بازیگر در فیلمی درباره کودکی خمینی (به نام «فرزند صبح») استفاده کند، همه حزب اللهی ها که از سوابق ناجور وی در درون خود خبر دارند نسبت به این انتخاب اعتراض دارند! (شریفی نیا همچنین مشاورت و بازیگری فیلم اخراجی های ده نمکی را بعهده داشته است)

طراحی و ساخت کابینت آشپزخانه



&

CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404



فروش برنامه و آگهی در تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

تلویزیون "کانال جدید" پر بیننده ترین تلویزیون ماهواره ای است که در ایران و سراسر اروپا میلیون ها بیننده دارد. "کانال جدید" تلویزیونی سیاسی، خبری است که در طول شبانه روز به زبانهای فارسی و همچنین انگلیسی، عربی، کردی و ترکی برنامه پخش می کند. از طریق اینترنت نیز کانال جدید را می توان در سراسر دنیا تماشا کرد. در آمریکا و کانادا کانال جدید همچنین از طریق نصب جی ال وایز بر صفحه تلویزیون قابل مشاهده است (GLWIZ). اگر می خواهید با میلیون ها بیننده کانال جدید در ارتباط باشید، با خرید برنامه از کانال جدید و پخش آگهی موقعیتی بسیار استثنایی را نصیب خود کرده اید. با ما تماس بگیرید و از قیمتهای استثنایی کانال جدید مطلع شوید.

برای فروش برنامه و یا دادن آگهی به کانال جدید در کانادا و آمریکا با یدی محمودی با شماره تلفن

۴۱۶-۷۲۶-۹۳۲۱

و یا ایمیل آدرس nctv.marketing@gmail.com

تماس بگیرید.

آدرس سایت و مشخصات کانال جدید www.newchannel.tv

هات برد ۸ - فرکانس ۱۲۳۰۳ مگاهرتز سی ان اف سه چهارم

پولاریزاسیون عمودی

Hotbird 8

Frequency 12303 MHz - CEF, 3/4 Vertical Polarization



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس



بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)

LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental